ایاک نعبد وایاک نستعین

این کتاب مستطاب روضة الاحکام

تصنیف جناب علامی فهامی فرید الدهر وحید العصر سید العلماء

والمتکلمین رئیس الفقهاء والمجتهدین ناصر ملة سید المرسلین المبری من کل شین لازال

ومولی الکونین سمی جد ابی عبدالله الحسین ادام الله ظله علی [illegible] ما دامت

السموات والارضین بمحمد واهله الطیبین الطاهرین بحق [illegible]

ذوالحجه [illegible]

حاوی کمالات جامع ضروب سعادات زبدة الافاضل نخبة الاماثل

حقایق ومعارف آگاه جناب السید عبدالله دام فضله العالی ما کرت الایام واللیالی

در مطبع سنگین منطبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلیم القدیر و الصلوة و السلام الکثیر علی سید رسله محمد البشیر النذیر و علی عترته الذین
نزلت فیهم آیة التطهیر اما بعد پس این رساله ایست مسمی بروضة الاحکام در بیان اکثر واجبات
و مستحبات و اغلب مسائل حلال و حرام که بحسب اقتضای ادله شرعیه در نظر اقل الانام المتمسک بالثقلین
السید حسین عصمه الله عن کل شین و قول مرجح و مستند آنها ظاهر و واضح است که از مدتی قبل
جمعی از احباب ایمانی و اخلای روحانی التماس جمع و تالیف آن می نمودند لیکن بسبب ضیق
مجال و توفر اشتغال و توزع بال اسعاف مامول شان صورت نمی بست تا آنکه فضیلت عنوان سعادت و
نبالت توامان حقایق آگاه الاخ الامجد سید عبدالله حرسه الله و ابقاه ابن العلامة الاوحد
زبدة الفقهاء و المتکلمین ابی المعظم السید محمد لا زالت شموس افاداته ساطعة و اقمار افاداته
لامعة در خصوص اهتمام تمام در تحری و انتهاز اوقات فرصت اقل الانام نموده باعث
و محرک این امر خیر گردیدند و بتدریج املای پاره از مسائل بعد الرجوع الی شطر من الاقوال
و الدلائل با مراعات مسلک احتیاط در مواضع تعارض وجوه استنباط بسعی مشکور ایشان از حیز
قوه بفعل آمده نفعه الله بها و سائر المؤمنین انه الموفق و المعین از اینجا که تصنیف این رساله و تالیف

این عجاله در عهد کرامت مهد و کنف امن و امان بندگان سکندرشان اعلی حضرت ولی نعمت قدر
قدرت جمشید شوکت رافع لوای دین و ملت ناشر رایات عدل و نصفت مهر سپهر سلطنت و کامکاری
بدر منیر فلک عظمت و شهریاری صدرنشین انجمن سلاطین نامدار زیب و زین تخت و تاج مملکت و اقتدار
مروج شریعت مطهره حضرت خیر البشر موید طریقه حقه حضرت ائمه اثنی عشر حامی حمی الاسلام والایمان
باسط بساط الامن والامان السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابو الظفر مصلح الدین بادشاه
دریاجاه سلطان عادل خاقان زمان محمد امجد علی شاه پادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی
العالمین احسانه و آوان وزارت سراپا انارت نواب معلی القاب قمر رکاب فخامت نصاب مربع
نشین چارپالش حشمت و اقبال متکی اریکه رفعت و اجلال شمع بزم وزرای بیدار عزیز مصر فخامت
و اقتدار کارفرمای عامت کبرای مدار المهام سلطنت عظمی قدوه ان علمای دین معین زمره سادات
مومنین وزیر اعظم دستور معظم رکن رکین خلافت و جهانداری عضد سلطنت و شهریاری زبدة الامرا
مدار المهام وزیر الممالک امین الدوله عمدة الملک امداد حسین خان بهادر ذو الفقار جنگ یار وفادار
سپه‌سالار فدوی خاص جانثار امجد علی شاه پادشاه غازی خلد الله ملکه بمنصه شهود رسید و خلعت وجود
پوشید لهذا امید از حضرت خالق بیهمال و خداوند متعال آنست که اجر و ثواب این عمل خیر را علی مر الدهور
و الاعوام و کر الشهور والایام عائد حال فرخنده مآل بندگان سکندرشان حضرت ظل الهی ملازمان فیض بنیان
وزارت پناهی گرداند و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و چهار مقصد زیرا که آنچه درین کتاب
مذکور می شود یا موجب زیادتی بصیرت طالب مسائل فقه است یا اصل مسائل فقه و اول مقدمه است
و ثانی اگر مشروط به نیت است آن عبادات است والا اگر در آن ایجاب و قبول هر دو معتبر است آن عقود است
و اگر ایجاب و ایقاع فقط در کار است آن ایقاعات است و اگر ایجاب و قبول هر دو معتبر نیست
احکام است و همین است ارکان اربعه علم فقه و مقاصد چهارگانه این رساله مقدمه مشتمل است
بر چند فائده فائده اول در بیان حال اجتهاد و تقلید بسبیل اجمال مخفی نماند که بعد معرفت
مکلفان دین و شناختن اصول خمسه اهم واجبات دانستن احکام شرع متین حضرت سید المرسلین است

چه غرض از ایجاد انسان و فرستادن او از کتم عدم باین جهان امتثال و انقیاد فرمان رب العباد و عبادت
پروردگار است تا ذخیره آخرتی حاصل نمایند و آنچه برای حیات ابدی بکار آید بعمل آرند چه ظاهر است
که غرض از تکلیف عباد عاید بذات باری عز و جل نمی تواند شد زیرا که او تعالی کامل بالذات
و مستغنی از جمیع جهات است پس اثر آن افتقار بندگان تمیز نیک و بد ایشان و ایصال ثواب بنیکوکار است
پس بعد تصحیح اعتقادات صرف همت ابطاعات را اهم واجبات است و چون اکثر احکام ربانیه بی واسطه
انبیا بخلق نمی رسید و زمانه انبیا علیهم الصلوة والثنا انقراض یافته چه پیغمبر ما که سید پیغمبران و خاتم انبیا
هستند رخت هستی ازین جهان فانی بربستند و در عهد کرامت مهد آنحضرت رجوع خلق بجناب بود
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی حسب الحاجة تبلیغ احکام شریعت فرمودند پس در آن وقت قرآن
و سنت سید الانس والجان مستند احکام و مرجع خواص و عوام بود و آنحضرت صلعم کافه رعایا را برای
بعد خود بمفاد حدیث متفق علیه بین الفریقین انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن
تضلوا بعدی مامور باتباع ثقلین فرمودند پس اوصیای اثنی عشر آنحضرت صلعم حافظان شریعت بعد
و مروجان احکام ملت و مرجع و ملاذ خلق بودند هرگاه زمانه اکثر آنحضرت صلعم بانصرام رسید و امام
العصر و الزمان از بیم عدوان ظلمه غایب گشتند رجوع خلق در اکثر احکام بکتاب مجید و اخبار و آثار حضرت
منحصر گردید و فهم کلام حضرت ملک علام و احادیث حضرت خیر الانام و ائمه معصومین علیه و علیهم السلام بسبب عروض
و استعمال آن در مطلق و مقید و عام و خاص و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و دلالت منطوق و مفهوم و تعارض
روایات بحسب ظاهر و تزاحم وجوه مرجحه محتاج است بنظر و فکر و تتبع و تجود اطلاع بر کلام موالف
و مخالف و سلامت طبع و استقامت فهم و این همه حاصل نمی شود در هر زمان مگر برای صاحب عقل
کامل و علم وافر که اوحدی ناس باشد تا بعد امعان نظر و استفراغ وسع در ادله شرعیه در خصوص
هر مسئله خلافیه بعد تنقیح دلائل استنباط مسائل نماید و چنان نیست که جمعی از اخباریه توهم کرده اند
که هر کس که قلیلی از علوم ادبیه و فهم عبارت عربیه حاصل نموده حکمی از احکام را در حدیثی از احادیث
معصومیه ببیند حکم بآن تواند کرد و قیاس حال خلق در زمان غیبت بر حال آنها در زمان حضور

حضور چنانکه اخباریین با وصف تحاشی از قیاس بنا نهند بسیاری است چه تقلید جمیع اقارب
را ارباب قیاس حنفیه هم تجویز نمی نمایند زیرا که اعضال و اشکالی که در زمان غیبت بسبب ابتلای
ناس باختلاف روایات و اختلاف افهام و تطرق اوهام رو داده محتاج میکند بطرف تحری تام
و امعان نظر پس فهمیدن احکام قرآن و احادیث اهل البیت علیهم الصلوة و السلام کار هر کس نیست بلکه
بمفاد حدیث لا یکون المرء فقیها حتی یفهم معاریض کلامنا مخصوص بکسانی است که بفهم و ادراک صحیح
و ذهن سلیم و رای مستقیم متصف باشند و در یافتهای علمی اندیشه و نکات و دقائق را فهمیده و بر مسائلی
که در این باب دخل دارد اطلاع داشته و مواضع دلالات لفظیه و معنویه را شناخته باشند و از اغلاط
و وجوه اشتباهات با خبر باشند و کسیکه بچنین مرتبه فایز شود او را مجتهد می نامند و بر مجتهد لازم است
که کمال اهتمام در معرفت احکام نماید و خود را از هوا و تعصب و مداهنه و مسامحه و حب جاه و ریاست نگاه
دارد و خالصا لوجه الله در مسائل تامل کامل بکار برد و انچه از آنچه مفهوم شود بان عمل نماید و چون حصول
این مرتبه همه کس را میسر نیست بلکه بر اکثر خلق متعسر است و بر بسیاری متعذر و تکلیف ساقط نیست
وظیفه ایشان این است که تقلید مجتهدین نمایند و رجوع بقول ایشان کنند و اخباریها هم از آن
گریزی نیست چه محققین شان هر چه علی حسب افهام تحقیق میکنند عوام شان بآنها رجوع میکنند اگر چه از
لفظ اجتهاد و تقلید تحاشی میکنند و بتغییر عبارت تعبیر می نمایند و تقلید اخبار اموات را ترجیح میدهند
و قول اسلاف خود را مناط حکم میدانند پس انکار شان از تقلید و رجوع بعالم دین بلکه مجتهدین محض
لفظی است با آنکه جواز رجوع عامی بعالم بمفاد آیات و روایات ثابت است قال الله عز و جل فلولا
نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون و قال الصادق
علیه السلام ینظر الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به
حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا رد و الراد علینا الراد
علی الله و هو علی حد الشرک بالله و لکن شرط است که عادل متقی باشد و به هر کار دنیه متصف نباشد
و چنان نیست که هر کس مرتبه عالیه از علم و کمال داشته باشد بقول او اعتماد توان کرد چه با فسق

۶

و مجوز قبول و محل اعتماد و وثوق نمی توانند شد چنانچه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
منقول است که عوام امت ما هرگاه بدانند از فقهای خود فسق ظاهر و تعصب شدید و تکالب
بر حطام دنیا و حرام آن و اکرام و اعانت دوستان خود هر چند قابل اذلال و اهانت باشند و اذلال
و اهانت دشمنان خود را بگویند هر چند قابل اعزاز و اکرام باشند پس تقلید ایشان کنند ما
مانند یهود اند که خدای عزوجل ایشان را مذمت نموده به تقلید و اتباع علمای فساق فقال عز من قائل
و اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و اما هر کس که از فقها نفس خود را صیانت کند و دین خود را حفاظت
بعضی
و مخالفت با هوای نفس و متابعت حکم مولای خود نماید عوام را میرسد که تقلید او کنند و آن نمی باشند مگر
در جواز
از فقهای شیعه نه جمیع ایشان انتهی ما اردنا نقله من حدیثه صلوات الله علیه و این حدیث صریح است
تقلید علمای امامیه و همین است مقتضای ادله عقلیه و الا تکلیف بالمحال لازم آید و مجتهد را تقلید مجتهد دیگری
دیگری نمی رسد چنانکه او رسید و عوام تقلید احیا می توانند کرد بالاتفاق و اما اموات پس در تقلید آنها
اشکال عظیم است و ادله امکان تقلید مجتهد در رجوع به قول میت مشکل است زیرا که جواز اتباع
قول مجتهد قطعی است و عدول از قطع و یقین به غیر آن جایز نیست و چگونه مجتهد که موجود است بر خلاف
تحقیق نمود جواز تقلید قول دیگری که در نظرش بطلان آن ظاهر است تواند داد و قائل به هر کدام از اینها
دانستی پس بدانکه معنی معروف تقلید که اتباع قول غیر است بلا حجة و دلیل در این مقام مراد نیست بلکه
مراد از آن در ما نحن فیه این است که دلیل تفصیلی هر مسئله را مقلد نمی داند و نمی تواند دریافت نمود
مطلق دلیل نه نفی دلیل اجمالی که از عقل و نقل در ابتدای مرتبه وضوح است بالجمله استعمال
تقلید در ما نحن فیه یا از راه توسع است و یا حقیقت شرعیه و عرفیه و کسانی که مقصود را از این
عبارت در نیافته اند و توهمات باطله علمای اعلام را مورد طعن ساخته اند و بهم بر آمده
فائده ثانیه ضروری است برای هر علمی از مبادی و اصول که در تحصیل مسائل آن علم در کار
و ضروری است از برای علم فقه از علوم ادبیه از نحو و صرف و لغت و معانی و بیان از هر یک
از منطق و کلام از هر یک به قدری که در آنجا حاجت فقیه تواند کرد و علم تفسیر آیات احکام شرعیه را

بدانکه جواز تقلید میت و عدم آن میان علمای رضوان الله علیهم خلاف است و مشهور عدم جواز است بلکه [illegible] نموده اند [illegible] در حال حیات معتقد او بوده [illegible] مسائلی که در عنوان شباب [illegible] مطلقا نموده و [illegible] تقلید احیا و مخالف [illegible] تقلید اموات در صورت امکان رجوع با حیا در تقلید اموات اشکال نموده

[illegible]

نموده‌اند و علم رجال جرحاً و تعدیلاً و معرفت مواقع اجماع و مواضع خلاف و شناختن چه بسیار است

و تمیز صحیح حدیثی از حدیثی دیگر محتاج الیه می‌شوند و کتاب‌هاست که روایات بسیار مخالف اجماع را

مطروح می‌سازند و از اینجاست که صاحب تفسیر نور الثقلین با وصف اخباریت در دیباچه تفسیر

ذکر فرموده که من جمع کرده‌ام هر حدیثی را که تعلق به تفسیر قرآن دارد و لیکن بعضی از آن که خلاف اجماع است

آن‌ها را دلیل یا طرح نمایند و از عمده ما یتوقف علیه الفقه علم اصول فقه است و همه این امور از قبیل شرایط

اجتهاد است و قوه قدسیه که عبارت از طبع وقاد و ذهن نقاد و ملکه استنباط احکام است از ادله

شرعیه به عقل سلیم و فهم مستقیم علاوه بر همه این جمعی از مدعیان اخباریت که به سر حد تحقیق نرسیده

محض نام اخبار را بر خود بسته‌اند عمل اصول را منافی عمل به اخبار دانسته‌اند و در خاطرشان چنان جا گرفته

که کسی که عمل به اصول می‌کند عمل به خبر نمی‌کند و عمل به اصول را قسیم عمل به اخبار گردانیده‌اند و نفهمیده‌اند

که در علم اصول بحث از ادله شرعیه و از کیفیت استدلال از قرآن و حدیث است و معرفت این علم مثل علم نحو

در بصیرت و فهم مقاصد کتاب و سنت اعانت می‌کند و کسانی که ترجیع به درجه کمال نموده‌اند از شرایط

[illegible] که در اجتهاد [illegible] اقرب [illegible] طریقه توسط را اختیار کرده‌اند و می‌گویند

که عمل [illegible] کتب فقهیه ایشان معلوم است از اکثر مسائل اصول کما لا یخفی علی

من طالع المفاتیح و الحدائق و الدرر النجفیه و ان اختلفنا فاولیهم فی الجمله فائده ثالثه بدانکه بعضی

اعلام فرموده‌اند که برای مجتهد و فقیه باعتبار اجتهاد و افتا و قضا سه حکم است که هر حکم لاحق

از آن مستلزم سابق خود است دون العکس اول آنست که او را عمل به تحقیق و اجتهاد خود جایز

بلکه لازم است اگرچه حکم او بر دیگری نافذ نباشد و این حکم ثابت است برای هر آن کس که برای او

قوه اجتهاد حاصل باشد اگرچه متصف به عدالت نباشد یا اعلم و اورع از او موجود باشد چه او میان

خود و خدا مکلف است به عمل به موافق تحقیق خود و ثانی آنست که حکم و فتوای او بر مقلدین نافذ باشد و این

مشروط است به ثبوت اجتهاد بر مقلدین و شروع عدالت [illegible] فتوای او و عدم وجود اعلم از او و

[illegible] باشد از اتباع او و حکم مجتهد به مجتهد دیگر نافذ نیست [illegible] باعتبار قضا کما یأتی و ثالث آنست

که حکم او بر مجتهد دیگر هم نافذ میشود و ان مختص است بقاضی جامع الشرایط در خصوص فصل خصومات
و قطع دعاوی و هرگاه این را دانستی پس بدانکه در صورت تعدد مجتهدین جامع الشرایط بقید
تساوی مجتهدین مقلد مخیر است در تقلید هر یک که از انها خواسته باشد و تبعیض هم میتواند شد
لیکن هر مسئله که از مجتهدی اخذ کرده و بحکم ان را بان عمل نموده نقض ان نمیتواند کرد
اگرچه در مثل ان رجوع بدیگری میتواند کرد و اگر در علم فقه و ما یتعلق به مراتب متفاوته داشته
باشند تقلید اعلم لازم خواهد بود و ثابت میشود اجتهاد و مراتب ان باختبار اگر اهلیت آن داشته
باشد و باشتهار و تصدیق فضلای امصار و اذعان علمای خیار از اهل اعتبار هرگاه اهلیت تشخیص
نداشته باشد فائده رابعه بدانکه فاطبه اخباریه دعوی حصول قطع و یقین بصدور اخبار
موجوده در کتب اربعه و مانند آن مینمایند و بتنویع احادیث و تقسیم ان بصحیح و حسن و موثق
و ضعیف که مجتهدین بعمل می اورند زبان طعن میگشایند غافل از اینکه عمل اصحاب بر اخبار احاد
بوده و تواتر در اکثر مفقود و انضمام قراین هر گونه مفید قطع نیست و ظنی شود و اعتماد یکی بر قرائن
و تحقیق او برای دیگری افاده قطع نمیکند و منتهای حسن ظن بجان است نه علم و عجب تر انست که محدث
کاشانی در وافی با وصف اخباریت و ادعای عمل علی العلم و الیقین بعد نقل اخبار کم نشدن ماه
رمضان از سی روز و روایاتیکه دلالت دارد بر انکه ماه رمضان مثل سایر شهور است گفته که مسئله
محل اشکال است بسبب تعارض اخبار یکی انکه روایات اول مطابقت بظاهر قرآن ندارد و تعلیلات
واقعه در ان بکلام ائمه هدی نمی ماند بعید است که از حضرت چنین کلمات صدور یافته باشد بلکه
بوی وضع و اختلاق از ان استشمام میشود انتهی محصل کلامه بقدر الحاجه پس بنظر تامل ملاحظه
رود که با وصف انکه این روایات را اساطین اخبار و اجلاء شیوخ روایت کرده اند محدث کاشانی
در ان مظنه وضع و اختلاق را راه داده پس قطع و یقین بصدور جمیع اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام
کجا باقی ماند علاوه اینکه در رواة نیک و بد و سلیم و سقیم اند کما یشهد به کتب الرجال و راویان
معصوم نبودند پس احتمال مخالفت واقع بکذب عمدا یا سهوا و وهم راوی و مانند آن از خطا در

نقل بالمعنی متطرق خواهد بود و با اینهمه چگونه قطع بصدور توان نمود و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی بسند خود از سلیم ابن قیس هلالی روایت کرده که بخدمت جناب امیر علیه السلام عرض
کردم که من از سلمان و مقداد و ابوذر رضی الله عنهم بعض کلمات در تفسیر آیات و احادیث چند از
که از حضرت رسالتمآب صلعم روایت مینمودند شنیده‌ام که مغایر تفسیر و حدیثی بود که در دست
دیگران بود و از آنجناب تصدیق کلمات سلمان و نظرای او را و تکذیب دیگران شنیده‌ام آیا گمان میفرمائید
که مردم دیده و دانسته بر پیغمبر خدا دروغ می‌بستند و قرآن را حسب خواهش معنی میکردند حضرت
فرمود که هرگاه سوال کرده پس باید که جواب را گوش دل شنیده بفهمی بدانکه در دست مردم حق و
باطل و صدق و کذب و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و حفظ و وهم بهم مخلوط گردیده
بدرستیکه در عهد کرامت مهد آنحضرت صلعم مردم بر آنحضرت دروغ بستند تا اینکه حضرت
دلتنگ شده برخاست و خطبه باین مضمون ادا فرمود ای گروه مردم بدرستیکه بکثرت دروغ
بسته‌اند مردم بر من پس باید بدانید که هرکس که دروغ می‌بندد باید که جای قرار خود در جهنم مهیا و
آماده کند و بعد از آن هم مردم دروغ بستند بر آنحضرت و جز این نیست که روایات بشما از چهار
کس رسیده که پنجم ندارد اول مردی است که منافق بوده است که اظهار اسلام میکرد و در
باطن باین معتقد نبوده و از دروغ گفتن بر رسول خدا باکی نداشته و از اثم و گناه نمی‌اندیشید اگر
مردم میدانستند که اینکس منافق و دروغگو است قول او را قبول نمیکردند لیکن اینها گفتند که
اینکس با رسول خدا صحبت داشته و آنحضرت را دیده و کلام آنحضرت را شنیده پس با حدیث او اخذ کردند
از روایت او باین سبب که از حال او آگاه نبودند و حال آنکه خدای تعالی خبر داده بود با آنحضرت بآنچه
خبر داده و وصف کرده اینها را بآنچه وصف کرده پس فرموده حق تعالی که وقتیکه می‌بینی اینها را خوش
می‌آید ترا جسمها و صورتهای اینها بجهت اینکه صورتهای خود را میآراستند و سخنان ایشان و اگر
کلام میکنند گوش میدهی بسخنان ایشان تا آخر آیه بعد از آن باقی ماندند اینها بعد رسول خدا و تقرب جستند
بسوی پیشوایان ضلالت و دعوت کنندگان بسوی آتش بدروغ و زور و بهتان و کذب ایشان

ابها را متولی اعمال کردانیدند و مسلط ساختند بر کردنهای مردم و بساختگی و معیشتها نهان
دینار اخوردند و مردم بسوی ملوک و دنیا میل میکنند مگر کسیکه خدا او را نگهدارد پس این بیت المال
یکی از اقسام چهارگانه راوی **مولف گوید** مشتبه هم نشود که این حال اهل زمان سید الانبیاء
که جناب امیر مومنان بیان فرمودند و صحابه دیگر ائمه هدی و ابنای زمان از کجا که شنیدن [illegible]
چه ظاهر است که ادوار و اعصار نسبت با نبیا باشد و هرگاه به پیغمبر آخر الزمان هم در آن اوان جسارت
بر کذب و بهتان می نمودند بنابان خاص او و صیا و جانشینان با اختصاص دروغ بستن از
امثال آن مردم چگونه مستبعد باشد علاوه انکه در بعض روایات آمده که برای هر یک ایشان
که بر او دروغ می بندد اگر در زمان جناب رسالتماب هم سرکرده منافقین مثل ابو الخطاب بود
بود و در زمان بعض دیگر از ائمه اطهار جناب مثل ابو الخطاب موجود بود و قد قال الصادق علیه السلام
لعن الله ابا الخطاب و اتباعه فانه امرهم ان یمسوا بالمغرب فابطلوها الى ان اشتبكت النجوم
خدای تعالی لعنت کند بر ابو الخطاب و متابعان او و حکم کرده بود مر اینکه نماز مغرب را با اندک
تاخیر بجا آرند یعنی مثل اهل سنت بدون حصول یقین بغروب مبادرت بان نکنند پس تنها اکتفا نکرد تا
در مغرب احداث کرده که تا وقتیکه ستارگان بسیار نمایان نشود نماز نمی گذارند و این حکم را با حضرت
نسبت میداد و مانند اینها بودند در زمره اینها که در هر عصر بهم میرسیدند فرقه های بسیار در
ائمه هدی علیهم السلام پیدا شدند مثل زیدیه و فطحیه و ناوسیه و خطابیه و واقفیه و اسمعیلیه و سایر فرقها
که خود را بدروغ شیعه می نامند و در روایت از هر گونه راویان وارد شده [illegible] جرح و تعدیل روات
و جمیع اعصار محتاج الیه در کار هر گاه این را دانستی بیان رجوع میکنیم بترجمه کلام جناب امیر علیه السلام
پس بدانکه آنحضرت در بیان قسم ثانی فرمود که آن مردیست که شنیده است از حضرت رسالتماب
چیزی را که بر طبق ارشاد آنحضرت یاد نداشته است و سهوی او را رو داده و دیده بود و [illegible]
نبسته پس آنچه بخاطر داشته است از نقل و حکایت میکند و عمل بان مینماید و میگوید که من از رسول الله
چنین شنیده ام پس اگر مسلمانان میدانستند که اشتباه کرده قبول نمیکردند و اگر خود او میدانست

که من خطا کرده‌ام هر آینه این روایت را ترک میکرد مؤلف گوید که این قسم راوی نیز اختصاص
بزمان نبوی ندارد چه سهو و نسیان مثل طبیعت ثانیه است برای انسان پس در اهل همه زمان این احتمال
راه دارد و از اینجاست که شیخ الطائفه شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه که مصنف دو کتاب از کتب اربعه
حدیث در تهذیب الاحکام جابجا در روایات مختلفه احتمال وهم راوی را ذکر فرموده و بر متتبع خبیر ان
مواضع پوشیده نخواهد بود و من بشارقلیل جمع العلماء و بسهو و وهم احتمال خطا در فهم هم در بعضی راه
متطرق است و تجویز نقل بالمعنی در احادیث وارد است و چون رواة معصوم نبوده‌اند وقوع
خطا از آنها ممتنع نیست پس چگونه مقطوع الصدور توانند بود و آری در زمان غیبت بغیر از رجوع
روایات ائمه هداة علیهم السلام والصلوة بعد تحقیق حال رواة و رعایت مرجحات و قرائن بحسب
وطاقت چاره دیگر نیست پس تحقیق و تنقید بر هر کس که لیاقت آن دارد لازم است و لهذا علمای
اعلام بتحقیق حال رواة اهتمام تمام بکار برده‌اند باز آمدیم بر سر تتمه حدیث باز در بیان قسم
سیوم فرمود که سیوم مردی است که شنید از حضرت رسول خدا چیزی را که امر بآن میفرمود و آنحضرت
بعد از آن از آنچیز نهی نموده و این کس از آن نهی بی خبر است یا شنید آنحضرت را که نهی میفرماید و بعد از آن
حضرت امر بآن فرموده و این مرد از آن آگاه نشد پس منسوخ را بخاطر داشت و ناسخ را نیافت
و اگر میدانست که آن حکم منسوخ شده هر آینه از آن ترک میکرد و اگر مردم میدانستند که آنکس حکم
منسوخ را روایت میکند هر آینه از آن ترک میکردند مترجم گوید که این حکم مختص است باخبار
نبویه چه نسخ احکام شریعت بعد از حضرت رسالت صلعم ممتنع است و آنحضرت آنچه از نسخ ممکن است
که بعد اکمال دین و اتمام نعمت پس همه احکام را بوصی برحق و خلیفه بلافصل خود امام حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام سپرده چنانکه در اخبار این روایت وارد شده و هر یکی از ائمه بعد او بر آن مطلع بوده‌اند
پس نسخ حکم در اخبار ائمه علیهم السلام نمی‌تواند شد آری برای اخبار ائمه هدی علیهم السلام وجهی دیگر
برای اختلاف است که اختصاص باخبار ائمه دارد و در احادیث نبویه مثل آن جاری نیست
و اگر باشد نادر است و آن احتمال تقیه است چه بعد حضرت رسالتمآب صلعم هرگاه دشمنان حق از آن ائمه

بیرون آمدند و بغصب حقوق اهلبیت علیهم السلام پرداختند اهلبیت ص مظلوم و مقهور گردیدند
و از خوف جبابره امت در اظهار حق خایف و ترسان بودند و اکثر اوقات کار بتقیه
می‌شدند و از ینجاست که در بعض روات مثل مسعده و عمر بن حنظله و غیره که در ترجیح اخبار
ماثور گشته وارد است خذ بما خالف العامه و دع ما وافقهم باز آنحضرت هم در بیان قسم رابع از
اقسام رواة فرموده و چهارم کسی است که دروغ نه بسته بر رسول خدا ام و دشمن میدارد کذب
و دروغ را بجهت خوف خدا و تعظیم رسول خدا ام و سهو هم نکرده بلکه هرچه را شنیده است بخوبی یاد
گرفته پس روایت میکند از آنچه که شنیده است زیاده و کم نمی‌کند و در آن در میان ناسخ و منسوخ تمیز
داده بدرستیکه قول رسول خدا صلعم مثل قرآن مجید ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه دارد
و گاه هست که در کلام نبوی دو محل میدارد تا اینکه فرموده پس مشتبه می‌شود بر آنکه در نیافته است مطلب از آنچه
که خدا و رسول او صلعم مراد گرفته اند و نبودند همه صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که
بفهمند چیزی را که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده اند و بعض مردم می‌پرسیدند و
طلب فهم جواب آن حضرت را نمی‌کردند تا آنکه دوست می‌داشتند که اعرابی تازه بیاید پس بی
تکلف از آن حضرت بپرسد و اینها بشنوند بعد از حضرت امیر علیه الصلوة و السلام بیان فرمود
که من هر روز خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خلوت و جلوت میرسیدم و هر روز
و هر شب نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میرفتم ولی آنحضرت صلعم میگردیدم و همه میدانستند
که آن حضرت مرا مشرف میساخت و هرگاه نزد آنحضرت صلعم میرفتم خلوت میفرمود با من
و زنان خود را بیرون میفرستاد از نزد من و هرگاه نزد من می‌آمد هم بیرون نمیفرستاد فاطمه و حسنین علیهم السلام
را از نزد ما بیرون نمیفرستاد پس هیچ چیز را از آنچه خدا به پیغمبر خود تعلیم فرموده بود نگذاشت مگر آنکه
بمن تعلیم نمود و دعا کرد برای من که دل مرا از علم و حکمت و نور پر کند پس عرض کردم که از روزی که
دعا فرمودی هیچ چیز را سهو نکردم تمام شد ترجمه حدیث باندک اختصار پس از آنچه مذکور شد
لایح گردید که اکثر روات بفهم مطلب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده و اینها مطلب آن

کسی که انتها اشاره بآن نمودیم که غالبا در فهم معنی متشابه اختلاف میشود و دو خبر واضح کردید که محکم و متشابه
چنانکه در قران مجید واقع است در اخبار نبوی نیز واقع است و از روایات دیگر مستفاد میشود
که در کلام ائمه علیهم السلام نیز محکم و متشابه هست و محکم واجب الاتباع است و متشابه واجب
التاویل نیز بوضوح پیوسته که اکمال دین و اتمام نعمت و تبیین شده است و تفویض علوم بآنحضرت
دلالت میکند بر اینکه جمیع علوم نزد اوصیاء آنحضرت مجتمع بود و لکن از این امر لازم نمی آید
که جمیع علوم از آنحضرت بهر یک از رعایا رسیده باشد و حاجت باجتهاد و تقلید نباشد
و ادعای قطع در هر مسئله جزئیه بطریق موجبه کلیه یا اکثریه در فتاوی و احکام دعوی بی اساس است لهذا
شیخ المحدثین شیخ یوسف بحرانی رحمه الله اعتراف بظنیت اکثر احکام فرموده و بعضی از علماء
اخبار این نزاع را نزاع لفظی قرار داده و یقین را بسکون النفس تفسیر نموده و اختلاف ایشان
در جزئیات مسائل اول فرع لا تحصی است بلکه اکثر و آن منحصر در اختلافات روایات نیست بلکه زیاده
جاها اختلاف افهام و تطرق اوهام و عدم تتبع تام در اخبار ائمه انام و امثال ذلک باعث
بران میباشد و احتمال خطا و صواب در ان متطرق و لا معصوم الا من عصمه الله تعالی و هست که تغییر
احکام مجتهدین را که منشاء آن اختلاف انظار و تفاوت افکار است محل طعن میکردانند تا اینکه
بعضی ایشان تغییر این را قیاسی تراشیده که حکم المجتهد متغیر و لا شیء مما یتغیر بحکم الله تعالی استدلال حلال
محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة و ندانسته که در حکم واقعی اصلی و حکم ظاهری
فرق بین است و اول باختلاف انظار متغیر نمی تواند شد دون الثانی و بتقریر دیگر میتوان گفت
که مرادش از تغییر احکام مطلق تغییر است پس بطلان آن بدیهی است چه بسیاری از احکام باختلاف
شرایط مختلف میشود و اگر مراد آن است که باختلاف انظار علما حکم شان مختلف نمیشود پس
حکم واقعی مسلم است نه در حکم ظاهری و گاه هست که اجتهاد و میفهمند که حکم تکلیفی ظاهری و حکم
واقعی اصلی متحد و چگونه میتوانند شد و نمی فهمند که ائمه معصومین مخزن علوم و معارف اند
و عامه خلق بنا بر فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون مامور بتمسک باذیال ظاهر و کلمات باهره

[illegible]

آنحضرت اند پس حکم واقعی همان است که نزد آنحضرت است و در صدد تحصیل آن میباشیم و بهره
ما آنرا از کلام آنحضرت می فهمیم اگر مطابق مراد آنحضرت باشد صواب و اگر خلاف آن باشد خطا
پس حکم واقعی که اصل حکم است احتمال خطا ندارد و حکم فقیه غیر معصوم محتمل الخطاء والصواب
و یکی عین دیگری نمی تواند بود و همچنین هرگاه مقصود معصوم تقیه یا غفلتی واقع شده و فقیه آنرا
بر مخصص بهم نرسید و از جهت تمسک باطلاق عام که در روایتی دیده حکم کرده باشد حاکم بحکم ظاهر
خواهد بود نه حکم واقعی چه مقصود آنحضرت در نفس الامر تعمیم نبوده است و بحث و فحص فقیه باعث
بر علم بعدم مخصص نمی شود و لان عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود و از اینجاست که گاه است
که خود فقیه و گاه غیر او مستند بر مخصص میشود و از حکم سابق عدول میکند پس تتبع مفید علم
بحکم عام نیست و علاوه بر آن که اقتران حالی یا مقالی که در اکثر جاها معین بر فهم مقصود میباشد
بسبب اخفاء امارات و نقل بالمعنی که از طرف شارع باذن نیست غیر معلوم پس چگونه
دعوی قطع و یقین میتوانند کرد و حال آنکه بر اکثر روایات عمل میکنند پس مطابقت آن با حکم
نفس الامر غیر معلوم غایت الامر فقیه در ین حال بالعموم معذور خواهد بود و لکن حکم اصلی الهی
توان گفت و ایضا هرگاه بر روایت تقیه در غیر مقام تقیه بسبب عدم اطلاع بر موافقت
مذهب عامه چنانکه اکثر فقها را اتفاق افتاده عمل نموده باشند چگونه حکم شان را حکم مطابق
واقع توان گفت و حال آنکه حکم را در غیر محل آن جاری کرده اند بلکه این کار خطاء محض است
و از اجلای بدیهیات معذوریت خاطی و جواز عمل بر حکم ظاهری بحسب شرع و دلالت
نمیکند بر واقعیت و اصلیت آن چنانکه جاهل بمسئله اگر جاهل معذور باشد حکم حقیقی او نسبت
باو مجهول است نتوان گفت باو صفت علم بمعذوریت او خلاصه آنکه حکم واقعی اصل تکلیف شرعی
را میگویند و آنچه در وقت تعذر علم بآن یا بنا بر مصلحتی دیگر بجای آن در شرع جاری باشد حکم
ظاهری است که در صورت علم بحکم اصلی حکم بر طبق آن روا نیست و حلال محمد حلال الی یوم
القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة باعتبار حکم اصلی وارد شده است نه باعتبار حکم ظاهری

ایا می بینی که اگر بینه قائم شود بر انکه زید عمرو را کشته است عمدا قصاص او میتوان کرد پس
قصاص جایز خواهد بود و هرگاه که بینه بلا معارض شود حکم بمنع از قصاص جاری خواهد شد و
همچنین هرگاه حدیثی در باب چیزی یا وصفی تتبع بما نرسیده حکم بعدم وجوب نمی توانیم کرد بلکه
اصل برائت نفی وجوب میکنیم من بعد هرگاه حدیثی ظاهر الدلاله بهم رسید حکم بوجوب میکنیم و هرگاه
بمعارض آن اطلاع دست داد عدول از آن می کنیم پس این اختلاف بسبب حکم ظاهری است
نه حکم اصلی و از این قبیل است نجاست و طهارت واقعیه و ظاهریه صاحب مدارک نجاست و
طهارت را از هنگام علم اعتبار میکند و واقع نجاست و طهارت را اصلی ندانسته و فرق
در میان حکم وضعی و حکم شرعی نکرده و ظاهر است که بدون علم نجاست حکم شرعی نجاست
که وجوب اجتناب است جاری نمی شود و از این لازم نمی آید که اصل نجاست هم قبل از
واقعیتی نداشته باشد و از همین جاست که علم متاخر گاه است که باعث فساد عمل متقدم میشود
مثل آنکه اگر منی را بعد نماز در جامه خود بیابد یا در وقت نماز بعد نماز مطلع بر نجاست متقدمه
شود در صورت اولی اتفاقا و در صورت ثانیه علی قول حکم باعاده نماز کرده می شود و اگر نجاست
از وقت علم متحقق می شد این حکم صورتی نداشت پس اتصال نجس بالذات سبب صحیح نجاست ملاقی است
و وجوب اجتناب حکم شرعی و ثانی موقوف بر علم است نه اول و از این لازم نمی آید که نجاست
عین علم بنجاست باشد بلکه علم البته متاخر و معلوم خارجی است و دیگر آنکه هرگاه و انشی اختلاف
احکام و مدارک خطا اختصاص بعلمای اصول و اخبار ندارد و بسی طعن بر یکدیگر در خصوص
مسائل نظریه اختلافیه ناسست تا وقتیکه منجر بانکار ضروری نشود و بر جمیعکه گنجایش اشتباه
و تاویل صحیح نداشته باشد بدانسان که بزبان خود را بمذمت علمای علام آشنا ساخته با
علمای دین این نسبت عدول از طریقه ائمه علیهم السلام و نسبت باتباع عامه دهند حاشا ثم
حاشا در مقام محمدت ربانی و اصل جاده انصاف پیموده میفرماید که الیوم بحال
اهل ایمان است که عمل علمای فرقه حقه ایدهم الله سلفا و خلفا بر طریقه ائمه دین صلوات الله

علیهم اجمعین باشند چه ورع و تقوی و جلالت شان ایشان که بحد تواتر رسیده از خروج از طریقه
مستقیمه مانع بوده لکن گاه هست که بعضی علما از آن تجاوز نموده خواه اخباری باشند و
خواه مجتهد از راه غفلت باشد یا توهمی یا قصور اطلاع یا کجی فهم لکن هیچیک موجب قدح و تشنیع
نمیتواند شد و جمیع این مسائل که از مناط فرق قرار داده اند از این قبیل است زیرا که بنای فهم
هر یکی از مجتهدین و اخباریین که با هم مخالفتی میکنند بلکه گاه هست که شخص واحد با خود
مخالفت قول خود مینماید و در میان اخباریین صدوق بعضی از اقوال غریبه دارد که هیچیک از مجتهدین
و اخباریین در اینها با او موافقت نکرده اند و باین سبب کسی در علم و فضل و تقوای او قدح ننموده
کرد و این کج او استاتشنیع نیافته مگر از زمان صاحب فواید مدنیه که زبان تشنیع را بمجتهدین
دراز ساخته و تعصباتی که لایق شان امثال او نبود بعمل آورده اگرچه در بعضی از مسائل حق و صدق
[illegible] آن بود که بنای علمای اصول [illegible] رسیده و [illegible]
ببین و اسباب [illegible] حضرت سید المرسلین [illegible] کرده اند خصوصا آیة الله علامه حلی علیه الرحمه
[illegible] و [illegible] علمای مخالفین ملزم ساخته باعث ایمان جمع غفیر
گردیده و صغیر و کبیر و شریف و وضیع بسعی مشکور او در دین حق داخل شده اند و کتابهای
مشتمل بر تحقیقات و تدقیقات [illegible] فرموده که متاخرین خوشه چینی از آن کرده اند
و از دریای تحقیق ایشان [illegible] و این همه [illegible] کردن تمام علمای فرقه ناجیه
حتی صاحب فواید ثابت گردانیده و باین سبب مستحق مدح جمیل و مزید تعظیم و تبجیل است
نه لایق مذمت و نسبت به تخریب دین چنانکه جسارت کرده است بر آن قلم صاحب فواید
درباره علامه و غیر او از مجتهدین انتهی محصل کلامه و آنچه افاده فرموده بجاست
مگر آنکه نسبت اصابت حق بصاحب فواید مدنیه در بعضی از مسائل که باعث طعن او
بر علمای اصول گردیده خلاف تحقیق است کما مر و یاتی الاشارة الیه فائده
خامسه هرگاه ابن ابی الفتی پس از آنکه اول شرعیه نزد علمای اصول چهار تا است

اول نص و ظاهر کتاب مجید دوم نصوص و ظواهر سنت یعنی احادیث سوم اجماع علمای شیعه که کاشف از قول معصوم می باشد چهارم دلیل عقل و حجیت اینها ظاهر است اما کتاب مجید پس حجیت نصوص آن متفق علیه است و حجیت ظواهر آن نیز ظاهر اگرچه از مدعیان اخباریت جمعی ظاهر کتاب را حجت نمیدانند و حجت شان ظواهر بعضی از اخبار است لکن اخبار بسیار مؤید بعمل علمای اخبار معارض آن است و نص کتاب و اجماع اصحاب مرجح این احادیث است و دیگر اقوال شان خالی از افراط و تفریط نیست کما صرح به المحدث البحرانی و تحقیق فاضل مذکور درین مقام غریب است و تعرض باحادیث و ادله این اقوال و تفصیل این مباحث موکول بر کتاب مستطاب اساس الاصول و شرح مقدمات حدائق است من شاء فلیرجع الیهما و اما سنت پس کلام در سنت نبویه علی الصادع بها الف الف تسلیم و تحیه قریب است بکلام در ظواهر کتاب مجید و اما نصوص و ظواهر احادیث ائمه معصومین ع خواه حکایت قول آن حضرات باشد و خواه حکایت فعل و خواه تقریر شان پس حجیت آن مستغنی از بیان است و اما اجماع پس بسبب رجوع آن بقول معصوم لکونه کاشفا عن قوله حجیت آن نیز واضح است ولکن در اجماع بعض علمای اصول و اکثر علمای اخبار کلمات مشتته دارند جمعی میگویند که علم باقوال جمیع علما که در امصار و اعصار منتشر اند حاصل نمیتواند شد و لهذا علم باجماع را مخصوص میکنند بزمانه ظهور و حضور معصوم علیه السلام و گویا فهمیده اند که در اجماع علم تفصیلی در کار است و چنین نیست بلکه علم اجمالی که از تطابق فتاوی و اشتهار و قرائن بسیار حاصل میشود کفایت میکند و در ضروریات این مذهب حصول این علم واضح است تا آنکه عوام هم آنرا میشناسند و جزم بآن میتوانند کرد و انچه باین مرتبه وضوح نرسیده است گاه است که برای خواص که تتبع کتاب ها مینمایند و روز و شب در مطالعه کلام فقها بسر میکنند در غایت وضوح میباشد که نسبت بایشان آنرا ضروری میتوان گفت و اگر ضروری نباشد نظری مفضی الی الجزم است و ازین جهت است که فقهای اخباریین نیز جا بجا نفی خلاف مینمایند.

حتی کلینی در کافی ادعای اجماع نموده اند و جمعی گفته‌اند این قول را معصوم تأمل کرده‌اند در آخر شرح
که قول اتباع کاشف از قول رئیس می‌شود و فاضل محدث بحرانی در مجلد نکاح حدائق تصریح
بآن نموده و بعض علمای اعلام و فقهای احکام که در صدد شناسی ائمه انام می‌باشند هر گاه اطباق بر
حکمی از احکام جزم حاصل می‌شود باینکه قول امام ایشان همین بوده است چنانکه با تتبع قول
ابوحنیفه را از اقوال حنفیه و قول شافعی را از اقوال شافعیه می‌شناسند و عجب آنست که شیخ یوسف
بحرانی علیه الرحمه فرموده است که هر گاه دو سه نفر از علمای محدثین مثل صدوق و غیره
فتوی فرموده باشند ما جزم میکنیم که روایتی مستند خود دارند گو اینکه ما نقل نکرده باشند پس هر گاه اتفاق
از جمیع است کاشف از قول معصوم باشد قول جمع کثیر که قول ایشان همین در این نتیجه باشد چگونه کاشف نخواهد
جمعی تعارض و تعارض دعاوی اجماع را دلیل بر عدم حجیت آن میکردانند و نمیدانند که این امر اگر قادح باشد
قادح نخواهد بود مگر در اجماع منقول نه محقق با آنکه تعارض در روایات هم موجود است و اجماع منقول
خبر احاد هم در حکم اخبار احاد است و چنانکه تعارض روایات باعث نمیکردد بر اینکه باید از اخبار
دست برداریم همچنین از مطلق اجماع منقول هم دست بر نمی توان داشت بلکه در اجماعات منقوله که
متعارض باشند مثل اخبار تحقیق و تنقید لازم است جمعی میگویند که اگر اجماع از حیثیت حجت است که کاشف
از قول معصوم است پس قسمیت نخواهد بود و اعتبار آن فایده نخواهد داشت و این معنی در غایت سقوط است
لانه کلام فی وضع الاصطلاح ولا مشاحة فیه علاوه وانکه وجه این تخصیص ظاهر است چه مبنا در اخبار
بحسب متعارف کلامی است که از معصوم مسموع شده یا بلا واسطه منقول که دیده باشد و قول معصوم که باجماع
در می یابند علم و جدانی است و از روایت نمیتوان گفت کوفی المعنی از روایت اقوی باشد
ولازم نیست که مورد اجماع خالی از نصوص باشد تا حاجت با آن در باشد و بحث از آن قلیل النفع
در نفی میکر روایات وارد باشد بعد تقصار آن اجماع باعث قوت آن میشود چنانچه در حدیث وارد است
خذ بالمجمع علیه بین اصحابک ودع الشاذ النادر بلکه نزد اصحاب معمول بودن عمده اسباب ترجیح است بقوله
علیه السلام فان المجمع علیه لا ریب فیه و از اینجا لایح می‌شود که خبر یکه مجمع علیه باشند محل ریب نمیشود اشد

وفی الجملة تقسیم ثبت خبر اگر الخبر یحتمل الصدق والکذب قضیه مشهوره است پس هر چند حجیت قول
معصوم از اوضح واضحات است لکن هر روایات متواتره که تعبیر باخبار آحاد است تحقیق صحت
سند و حسن و وثاقت الفاظ کریمه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا بکار است چه دانستی که قطع بصدور
در بسیاری از اخبار بعید از اعتبار است و حسن ظن السلف الصالحین و بحث و تنقیه ایشان مستلزم صحت
واقعیه نیست و تحقیق یکی مر دیگری را حجت نیست اقصی ما فی الباب آنست که سبب رجحان و اعتبار بوده
باشند و عمل باخبار آحاد بسبب وثوق براوی یا قرینه دیگر در اصحاب حدیث شایع بوده
و آن کلیة مفید قطع و یقین نیست و از اینجاست که یکی از اساطین حدیث اعتماد بر روایتی میکند
و دیگری در آن سند آنرا سقیم تشخیص کلامی میکند و تازه در صدد تحقیق بر می آید و جمع و تألیف مستقله
علیحده می پردازد و پس تقسیم احادیث بحسب تحقیق حال رواة که علامه حلی علیه الرحمه و من
بعد وی بعمل آورده اند بیجا نکرده اند بلکه کثیر النفع و مشتمل بر فواید عظیمه است که در مقام تعارض
روایات رجوع بآن بکار است لقوله عم خذ بقول اعدلهما پس اگر مرجحی دیگر معارض آن
نشود و انکار آن نمیتوان کرد فان الکلام فیه کالکلام فی المرجحات الا هرگز لازم نیست که
هر روایتی که باصطلاح ایشان ضعیف باشد قابل عمل نباشد چه غرض از تضعیف روایت آن است
که بدون ضمیمه خارجیه حجت نیست نه اینکه مطلقا حجت نباشد و بعضها در اعمال سنن و به مطلقا حجیت
میتوانند شد لرجوع العمل الی الحدیث المستفیض و هو حدیث من بلغه ثواب علی عمل فصنعه ابتغاء
ذلک الثواب اوتیه وان لم یکن الخبر علی ما بلغه و تنقید احادیث امری است ضروری که بنابر
ترجیح مسائل خصوصا در مقام تعارض اخبار حاجت بآن بیشتر متعلق می شود و چنان نیست که
بعضی از اهل اخبار بآن رفته اند که بهر حدیثی عمل میتوان کرد چه مفاسد کثیره بسیار برآن مترتب
میشود که شخصی یک روایت را ببیند و از معارض قوی مطلع و از موافقت با قرآن و مخالفت
با سنت آگاه نباشد و حکم بآن بکند و ادعای عمل باخبار نماید و از اخبار بی خبر باشد چنانکه
در قریب این زمان مشاهده شده که بعضی از مدعیان اخباریت بسبب قلت بضاعت بمجرد ملاحظه

روایت التقیة باقیة الی یوم القیمة در دار الایمان که اصلا اندیشه از اهل عدوان نداشت نماز را
دست بسته بجا می آورد و از شرایط و مخصصات این حجر بحجر و بر مخالفت اهل جنزه مصر بود و ساخته
الیه المغفرة با آنکه عمل بر خلاف طریقه احتیاط است که او دعای آن دارند و کیفما کان
بعضی عمل با احتیاط را مطلقا لازم میدانند و این تکلیفی است که خالی از تکلف نیست و غنیمت باشد
و ظاهر آنست که عمل با احتیاط در مقامیکه تحیّب آن شرعیه رجحانی بهم رسد اولی است نه
واجب و جائیکه ادله شرعیه در نظر مجتهد متعارض باشد رعایت آن واجب و بعضی از علما در بعضی صورت
هم مستحب میدانند و آن خالی از تأمل نیست و اما دلیل عقل پس مفاد قول الکاظم علیه السلام
ان لله علی الخلق حجتین علی عباده حجة ظاهرة وهم الانبیاء و حجة باطنة و هی العقل حجیت آن واضح
است و بایات و روایات کثیره و سیرت سلف صالح ثابت کما یظهر من الرجوع الی مناظرات
اصحاب الائمة علیهم السلام مع المخالفین و العامی آن جنی فی الاصول الکلامیة کما اتفق للمحدث
الحر العاملی چه در علم کلام و دفع شبهات مخالفین لیا هم نصوص ائمه انام را شرط دانسته است
و کلام او کلامی ظاهری که عند التامل بطلان آن ظاهر است و روایت مناظره هشام با عمرو
بن عبید که در آخر آن وارد است که امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق عم بعد استماع
تقریر هشام مسرور و خندان شده ارشاد کردند من علمک هذا قال قلت یابن رسول الله جری
علی لسانی فقال یا هشام هذا والله مکتوب فی صحف ابراهیم و موسی و روایت مناظره
هشام با یحیی بن خالد که در آن مذکور است و وردت علی مسئلة لم اکن سئلت عنها قبل ذلک
ولا اعددت لها جوابا فذکرت قول ابی عبدالله عم یا هشام لا تزال مؤیدا بروح القدس
ما نصرتنا بلسانک فعلمت انی لا اخذل و عن لی الجواب فی الحال و مانند آن صریحند بر خلاف آن دلالت
دارد و چگونه چنین نباشد حالانکه شبهات مخالفین یوما فیوما تازه می شود و اقتصار بر نصوص
مانورده نتوانستند یا بیاننصرت دین و دفع شبهات باسمه منافقین میکند چه جواب آن محتاج است
با افکار تازه و اقامت براهین واضحه و اگر علما در این مواضع از دفع شبهات دست کشند و پابند

لفرق باشند دین بالمره منحصل شود و از اینجاست که علی بن محمد علیهما السلام میفرماید لولا من

یبقی بعد غیبة قائمنا من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والذابین عن دینه بحجج الله والمنقذین

لضعفاء عباد الله من شباک ابلیس و مردته ومن فخاخ النواصب لما بقی احد الا ارتد عن دین الله

ولکنهم یمسکون ازمة قلوب ضعفاء الشیعة کما یمسک صاحب السفینة سکانها اولئک هم

الافضلون عند الله یعنی اگر نه آن می بود که علمای بعد غیبت حضرت صاحب الامر

موجودند همچنین علما که دعوت میکنند مردم را بسوی آنحضرت یا بسوی خدای عز و جل

و دلالت میکنند بر او و دفع میکنند شبهات را از دین او بحجت های خدا و نجات دهنده

ضعفا بندگان خدا را از شبکه های ابلیس و سرکشان اتباع او و از دامهای نواصب هر اینه باقی

نمیماند کسی مگر اینکه از دین خدا بر میگشت ولکن علما زمامهای دلهای ضعفای شیعه را محکم

میگیرند که از طرف حق رو گردان نشوند چنانکه صاحب سفینه سکان آن را محافظت میکنند ایشانند

افضل از همه نزد خدا تعالی و تفصیل این مقدمات را عماد الاسلام جناب ابوی مرحوم مبرور

سعید اعلی الله مقامه مشروحا نقل آورده اند من شاء فلیرجع الیه و انکار عقل بجهة غیر مرضیه

اشاعره است و علمای شیعه بحمد الله از آن بری هستند و بعضی در عقل فطری و غیر فطری فرق

میگذارند و این امری است که مرجع بسلامت طبع و عدم اعوجاج میکند والا عاقل فیه حسن و قبح

عقلی از ضروریات مذهب شیعه است باین معنی که عقل سلیم کافی حاکم است باینکه هر چیزی قطع

نظر از حکم شارع حسنی و قبحی دارد و کاشف میشود شارع را بر امر و نهی و چنان نیست که اشاعره

اهل سنت اعتقاد دارند که حسن و قبح تابع امر و نهی شارع است و این علم اجمالی بمدرک آن

علت جهت عقل بعناوین حکم میکنند باینکه شارع ترجیح بلا مرجح بعمل نمی آورد اگر چه هر چیزی

از جزئیات احکام را [illegible] ادراک [illegible] لزوما بادراک مصالح و مفاسد راهی نبوده باشد

پس تقسیم شد که [illegible] حسن و قبح عقلی باشد باید که عقل ادراک حسن و قبح هر جزئی تواند کرد

و حال آنکه [illegible] عدلیه بادراک جمیع احکام [illegible] عقل قایل نیست [illegible]

ادراک بعض احکام عقل استقلالی دارد کما فی حسن الصدق النافع وقبح الکذب الضار هرگاه عقل سلیم
حسن و قبح بنماید حکم بوجوب و حرمة شرعیه هم میکند و از همین جاست که میگویند که حسن و قبح عقلی مستلزم
وجوب و حرمت شرعی هستند و صاحب فوائد مدنیه الزاما به صاحب سلم از امامیه به تحسین و تقبیح
عقلی اعتراف دارند و از استلزام انکار دلیل شرعی و هرگاه این را دانستی این را هم که از این باب است
آنکه عقل سلیم حاکم است که تکلیف مالایطاق محال است و تکلیف به چیزی فرع علم است و تا وقتی که
علم به چیزی حاصل نشود تکلیف شرعی بآن تعلق نمیگیرد و نص شرعی هم موید آن است ما حجب الله
عن العباد فهو موضوع عنهم و همین معنی اصل برائت است و یدل علیه کل شیء مطلق حتی
یرد فیه امر و نهی پس قبل ورود شرع و بعد آن تا وقتی که نص شارع که اثبات وجوب از آن بوده باشد
وارد نشود و یا بعد تتبع بر ما ظاهر نشود احتجاج باصل برائت میتوانیم کرد و همچنین اصل اباحت
قبل از شرع علی الاظهر فیما لیس للعقل الی ادراک الحکم فیه سبیل علی جهة التفصیل و حکم باصالة الحظر
و تحریم یا توقف وجه وجیهی ندارد و بعد از شرع باتفاق علما حتی الصدوق که اخباری
ایشان بر طریقه خود و میدانند اصل در اشیا اباحت است و این مضمون را در رسالهٔ اعتقاد
منسلک ساخته اند و هرگاه دلیل عقلی و نقلی در بین و از آن تمسک باصل ثابت شد لاجرم
که انکار بعضی از متتبعان اخبار بیجا است و در اذکار التفصیل موکول الی المطولات الکبار
از آنجمله است استصحاب و آن هرچند نوع است بعضی از انواع او باتفاق حجت است حتی امین
استرابادی با آن مبالغه در اخباریت در فوائد خود تصریح نموده بآنکه استصحاب و نوع باتفاق
معتبر نیست بلکه میگویم اعتبار آن از ضروریات دین است یکی استصحاب و عدم شان
هر حکم شرعی را تا وقتی که نسخ آن روانی شود و دوم آنکه استصحاب میکنیم هر حکمی از احکام
شرعی تا وقتی که یقین حاصل شود بوجود امری که سبب نقض آن حکم است

را اشتا کا بجا بلان است و از اینجا لایح شد که اشتباه ما بعین اجماع در خصوص حصول علم بان بعلت

اینکه علما در اعصار و امصار منتشر شده اند علم باتفاق ایشان با وصف عدم اطلاع بر اشخاص

احوال ایشان از مستحیلات عادیه است کلامی است که عمل ایشان بر ان مکذب لسان ایشان است چه حصول علم

اجمالی امری است واضح که در ضروریات بضرورت و در نظریات بعد تامل صادق بر متامل

خبیر پوشیده نمی ماند و از اینجاست که اخباریان جابجا در کتب فقهیه خود ادعای اجماع میکنند پس

طعن بر اجماع و تشبیه اجماع اهل حق باجماع اهل باطل که نا فهمان این تفوه مینمایند قیاس مع الفارق است

و باعث ضلال و اضلال بدانکه در این مقام قسمی ثالث است از استصحاب که حجیت ان واضح است

و ان استصحابی است که بر میگردد بعموم نص مثل انکه وقوع عقد نکاح مقتضی دوام است و اگر صیغه طلاق

را واقع سازد و همچنین وقوع طلاق با ان مشکوک باشد میتوان گفت که حکم نکاح باقیست تا وقتیکه رافع ان

ثابت نشود و تحقق رافع در این صورت مشکوک است الاصل عدم الرفع اما استصحاب مقامیکه بدلیلی

خاص از اجماع و غیر ان حکمی ثابت شود که در مرتبه لا بشرط باشد تخصیص ان ثابت باشد و الا از محل

بحث بیرون خواهد رفت چه استصحاب در حکم مختص جاری نمیشود و نه عموم ان ثابت باشد چه صحت استصحاب

در اینجا محل ریب نیست پس محط نظار و از مثال اختلاف علما اخیار است سید مرتضی و صاحب

معالم علیهما الرحمه از حجیت نفی کرده اند و مشهور انست که استصحاب در این با و دو هم حجت است و اکثر ادله ایشان

خالی از تعارض نیست ولکن حجیت ان خالی از رجحان نیست بعموم قوله علیه السلام لا تنقض الیقین بالشک ابدا

زیرا که یقین بحکم در وقت اول حاصل است و زوال و بقای ان مشکوک پس بشک حکم یقینی را رفع

نمی توان ساخت و موید این است اینکه استصحاب در اکثر موارد از شرع مستفاد میشود پس در نظر شارع

احتمال بقا راجح است بر عدم آن کما یحکم به التتبع البالغ و التفحص الکامل و تخصیص عموم این حدیث

بموضوعات احکام بیوجه است و تتبع نصوص دلالت بر عموم دارد اگرچه ... از ... و ...

دیگر ادله بر محض ... استصحاب تعویل نکند و از انجمله است قیاس منصوص العله و قیاس ... و اولویت که

مرجع ان بسوی لفظ است ... اصل قیاس حنفی که بنای ان بر اجرای حکم ... است

در آخر با استنباط علت منتشر که ظنیه باتفاق علمای شیعه باطل است واین نحو قیاس از خصایص اهل سنت است

وکتب علمای اعلام از مذمت آن مملو است واما قیاس با اولویت پس هر اولویتی که از نص

بدلالة فحوی مفهوم بود والفاظ مستفاد شود ومحل کلامی نمیتواند شد لرجوعه الی النص کما فی استفادة

تحریم الضرب من آیة الاف فیه ومستفاده عدم جواز اخذ القربة من الماء من النهی من اخذ القطرة

لانفهام العرف بذلک کما فی سایر الدلالات وهو المسمی بدلالة التنبیه کما اعترف الکاشانی

وهمچنین اولویت قطعیه وتحقق علت حکم که علیت آن متحقق باشد باقوی الوجوه عقلا ونقلا

کما فی قوله تعالی قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل خلق علیم وللنواهی لا توجبون علیه

الرجم ولا توجبون علیه صاعا من ماء وچنان نیست که هر اولویتی معتبر باشد واینجاست که ابلیس

لعین در قول او خلقتنی من نار وخلقته من طین مطرود حضرت رب العالمین شد باآنکه قیاس او در مقابل

نص بوده است وآن قطعا جایز نیست ومعذلک اولویت وحقیقت در [illegible] بوده و [illegible]

[illegible] کذلک بزعمه الفاسد [illegible] قیاس صحیح [illegible] اول من قاس [illegible]

الاساس واما قیاس منصوص العلة پس جمیع آن [illegible] اشتمال علیت [illegible] الا آن

چه ظاهر تعلیل دلالت بر استقلال میکند [illegible] خلاف آن [illegible] ظاهر نصوص

که علل شرعیه از قسم معرفات است واز علامات حکم [illegible] باشد الا آن [illegible]

[illegible] ومن جمله انواع قیاس تنقیح المناط است [illegible] بعلت از قراین [illegible]

[illegible] وانقیاس مقبول [illegible] قایل [illegible] قیاس [illegible]

که علت حکم در آن منصوص باشد [illegible] از دلالت تنبیه وفحوی قیاس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعض اقوال هذا حال بعض مقتضیین حال آنکه هر دو بزرگوار از اجلای علمای طایفه اند پس اینها در حال [illegible]
نیست یا اینکه آنچه صدوق بفضل بن شاذان نسبت داده غلط است و اشتباه در مدرک حکم او کرده
و یا اینکه فضل بن شاذان اعتقاد رو داده که قیاس را انکار فرموده پس تخطیه و این خطا باعث تفسیق
نسبت اتباع علمای این مذهب بمنافقین نمی تواند شد کما یقول من لا یخاف الله فیهم والله
خبیر بکثیر و نیز ظاهر آنست که اطلاق قیاس در عرف سابق اختصاص بقیاس اصطلاحی ندارد بلکه
بر تخریجات و استدلال بر تقریب من الاعتبار من غیر دلالة شرعیة بهم اطلاق آن آمده و تمسک بآن شامل
قیاس تخریج طریقه اهل خلاف است و علمای اصول از آن نهی نموده اند قال العلامة الحلی فی مبادی الوصول
الی علم الاصول ان الاجتهاد وهو استفراغ الوسع فی النظر فیما هو من المسائل الظنیة الشرعیة علی وجه لا
زیادة فیه لا یصح فی حق النبی ص لان المجتهد قد یخطی و قد یصیب فلا یجوز تعبده وکذا لکن لا یجوز له
من الائمة ع الاجتهاد عندنا لانهم معصومون وانما اخذوا الاحکام بتعلیم الرسول او بالالهام من الله
تعالی واما العلماء فیجوز لهم الاجتهاد باستنباط الاحکام من العمومات فی القرآن والسنة وترجیح الادلة
المتعارضة اما باخذ الحکم عن القیاس والاستحسان فلا انتهی یعنی اجتهاد و غایت سعی است در استعمال نظر در
مسائل ظنیه از ادله شرعیه در حق انبیا نیست اجتهاد در نزد ما شیعه یا امامیه پیغمبر از جهت اینکه مجتهد
گاهی بصواب است و گاه بخطا پس پیغمبر مکلف بآن نمیتواند شد و همچنین ائمه ع چه جمیع حضرات معصوم
و محفوظ اند از خطا و احکام را بتعلیم رسول ص یا وحی و الهام است و ائمه احکام را فرا گرفته اند از رسول ص یا الهام
ربانی و اما علما پس جایز است برای ایشان اجتهاد و استنباط الاحکام از عمومات قران و سنت و ترجیح ادله
متعارضه شرعیه از قیاس و استحسان انتهی محصل از این عبارت لایح گردید که اجتهاد و عدم اجتهاد [illegible]
بقیاس و استحسان و امثال آن علمای شیعه اصولیین و اخباریین آن را رد نموده اند بر بطلان عمل بقیاس حنفی
و استحسان اشکالی نیست لکن از این لازم نمی آید که هر چیزی که اطلاق قیاس بر آن واقع شده باطل باشد قال
عز وجل ان بعض الظن اثم بلکه اولا تشخیص معانی قیاس و اقسام آن و بعد از آن رجوع بادله مجوزه و مانعه از آن لازم
پس چنانکه ظنون مستنده الی الادلة الشرعیه معتبر است قیاس مستند الی الحجة هم انکار نمی تواند شد چنانکه [illegible]

اعلی الله درجته میفرماید که اجتهاد بمعنی مذکور که علامه حلی و دیگر علمای اصول باین معنی مجتهد اند اصحاب ائمه هم باین معنی اجتهاد میکردند و اذن در آن از ایشان حاصل بوده لیکن انضباط قواعد و تهذیب مسایل او نبود بلکه بسبب تحقیقات متجدده زیاده شده و این امر اختصاص باصول فقه ندارد بلکه در سایر علوم مثل نحو و صرف و تفسیر هم همین حال مشاهد است فائده سادسه هرگاه از آنچه نوشتیم مبین شد که اعتقاد ما در باره اخباریین آن است که ایشان در معظم مسائل که با علمای اصول مخالفت دارند بر خطا هستند و طریقه ایشان فاسد است و طعن ایشان بر علمای اصول بیجا است کما اشرنا الیه لیکن کسانیکه حظی از انصاف دارند و متوسط اند مثل شیخ یوسف بحرانی و شیخ حسین عصفور که مخالفت ایشان در اکثر جاها مثل مخالفت علمای اصول فیما بینهم موجب طعن نیست و ما ایشان را از زمره علمای مقبولین میدانیم اگرچه در شطری از اصول مسائل و امهات دلائل خطای ایشان متبین است و تنبیه بر آن لازم تا باعث اشتباه دیگران نشود و اما کسانیکه تعصبات و تعقبات بیجا از حد گذرانیده پس ایشان را مقصر و خاطی بلکه عاصی میدانیم و اما آنکه از اینها نیز تجاوز نموده و در طعن و تفسیق و تضلیل علما در این مبالغه نموده اند و مخالفت ایشان بانکار ضروریات رسید اگر فهمشان مسبوق بشبهه نباشد پس قدح در اینها بیشتر است بالجمله مخالفت در ضروریات مذهب و ضروریات دین موجب خروج از اسلام و ایمان است و از اینجاست که هر کسیکه از صلحا و علما از جاده مستقیمه ملت بیضا پا بیرون نهاده او را بددین میدانیم هرچند از صلحای کبار یا مشاهیر علمای نامدار باشند و لازم است که مردم را متنبه نماییم بر خطای ایشان این امر از راه نصرت دین و حمایت شرع متین است نه از راه حسد و عناد و خصومت و لدد هرچند بعض معاصرین از متعصبان اخباریه در رساله خود از روی طعن بر علمای اصول نوشته که ملا محسن کاشی را بجرم اخباریت صوفی قرار داده اند و شیخ بهاء الدین عاملی را بسبب اصولیت با وصف تکلم بکلمات تصوف از عداد صوفیه خارج نموده اند پس این سوء ظن صاحب رساله از باب ان بعض الظن اثم و از قبیل رجم بالغیب و رمی بالغیب است چنانکه در یک صحبتی بصاحب رساله برخوردم گفتم که آیا کتاب علم الیقین و عین الیقین ملا محسن کاشی از نظر سامی گذشته گفت ندیده ام گفتم لا حجة لمن لا یعلم علی من یعلم بالجمله آن هر دو کتاب شاهد عدل است بر خروج ملا محسن از طریقه حق و صواب حیث قال فی کتابه علم الیقین

وجود الممكنات ليس مغايرا للوجود الحق الباطن المجرد عن الاعيان و المظاهر الا بنسب و اعتبارات
وقال في موضع آخر الممكن هو الوجود المتعين فامكانه من حيث تعينه و وجوبه من حيث حقيقته
الى غير ذلك قال الشيخ الهادي العلامة اعلى الله في دار الكرامة مقامه في تعليقاته على ذلك الكتاب
محصل هذه العبارات ان الواجب تعالى هو الوجود المطلق و المخلوقات هو هذا الوجود
مع التعينات و ان وجود الممكنات هو وجود الله و لا تغاير بينهما الا بالتعينات الاعتبارية و قال القدح
من هذا ان حقيقة الممكن هو الوجود الواجب و تعينه و تشخصه هو الممكن و من المعلومات صحة حمل المطلق
على المقيد و يدل على ذلك تصريحات هذه الفرقة في النثر و النظم قال ابن العربي سبحان
من اظهر الاشياء و هو عينها و قال الرومي شعر با مریدان آن فقیر محتشم بایزید آمد که نک یزدان منم
گفت مستانه عیان آن ذو فنون لا اله الا انا ها فاعبدون و من امثال تلک الکلمات صحایفهم
مشحونة و دفاترهم مملوة هرگاه بر آن اطلاع ندارند چرا علمای اصول را بجرم اصولیت
در خصوص مذمت فاضل کاشی متهم بحیف و میل میسازند با آنکه فاضل محدث بحرانی بر
تصوف فاضل کاشانی در درة نجفیه تنصیص فرموده قصور اصولیین چه باشد معهذا اگر محض جرم
اخباریت باعث بر نسبت تصوف بفاضل کاشانی میگردید چرا محدث حر عاملی و فاضل
ربانی شیخ یوسف بحرانی را رمی بتصوف نمیکردیم و اگر تصوف شیخ بهائی در حقیقت لایح
می بود مثل دیگر صوفیه او را چرا بد نمیدانستیم لیکن شیخ بهائی بگواهی محدث شیخ حر عاملی
از تصوف بری است و قد صرح به في الاثنى عشرية في الرد على الصوفية آری شیخ بهاء الدین
و قاضی سید نور الله بسبب بعض اوهام حسن ظنی باین طایفه داشتند سی باین فرقه حاصل نموده
و از اوقات اعتقادشان غیر لازم آیا نمی بینی که قاضی در باره محی الدین عربی مینویسد که در
قولش سبحان الذی اظهر الاشیاء و هو عینها کلمه عینها مصحف است و در اصل چنین بود سبحان الذی اظهر الاشیاء
و هو غیبها پس اگر قاضی بوحدت وجود معتقد می بود چرا کلام ابن عربی را مصحف قرار میداد
و باصلاحش می پرداخت از اینجا واضح گردید که بعض حسن ظن باینحضرات را بر سوء اعتقاد داد

بامثال ایشان اطلاع بنود وحسن ظن بآنها داشتند وکلمات انها را تاویل وتبادیلات صحیحه می‌نمایند شقعه
اگرچه این منظنه شان فاسد ومصداق لن یصلح العطار ما افسد الدهر بوده باشند نه اینکه عقیده
فاسده انها شارک باشند وکیفما کان از جهت عدم تاویل اینکه هرچه مغرضا اعتقاد کسی که با
یا اخباری با حاصل نشود واقوام بدست او بیکنیم در هر کس که سور حال او وقت مال او وبتصرح باشر
بر الا رسیده از بد دانستن او مبالاتی نداریم پس اما وحدت وجود که خالی از [illegible]
دیگر انها نمی‌فهمند سهل است که اگر اشتباهی در آن بود دیدار اهی از دو لکن ملا محسن کاشانی عذاب
علی الاطلاق غیر دائم دانسته حیث قال فصل اعلم ان الالم عقلیا کان او حسیا لا بد ان یؤل
الی النعیم ولو بعد احقاب لان القصر لا یدوم والهیئة المضاده لمقتضی طبیعة النفس لا بد ان یزول
واستشهد بقول الشیخ الاعرابی ابن العربی فی فصوص الحکم اما اهل النار فمآلهم الی النعیم لکن فی
النار اذ لا بد لصورة النار بعد انتهاء مدة العقاب ان یکون بردا وسلاما علی من فیها وهذا من نعیمهم
فی الفتوحات یدخل اهل الدارین فیهما السعداء بفضل الله واهل النار بعدل الله وینزلون
فیهما بالاعمال ویخلدون فیهما بالنیات فیاخذ الالم جزاء العقوبة موازیا لمدة العمر فی الشرک
فی الدنیا فاذا فرغ الامد حصل لهم نعیم فی الدار التی یخلدون فیها بحیث انهم لو دخلوا الجنة تألموا
لعدم موافقة الطبع الذی جبلوا علیه فهم یتلذذون بما هم فیه من نار وزمهریر وما فیها من
الحیات والعقارب کما یتلذذ اهل الجنة بالظلال والنور ولثم الحسان من الحور لان طبایعهم تقتضی
ذلک الا تری الجعل علی طبیعة یتضرر بریح الورد ویلتذ بالنتن وقال فی موضع منه ثم الامر
الی ان یتلذذ وایه یستعذبوه وقال فینقلب عذابهم عذبا فی حقهم پس عذاب را که یا مشتق از عذوبه
بمعنی شیرینی قرار داده که مثل جعل که به نتن متلذذ هست اهل جهنم بجهنم وجحیم منتقم اند وبا رنج
امار درایه غیبت خالص تسویه نموده بمانون تقبیل ومصلیق مردم را امر بمعانقه کمنعذر
یلعبیه واست کشیده حیث قال اما المعانقة والتقبیل فاذا کان الغرض فیهما من الاقارب والا
وذلک لان النفس تقتضی ان تمثال معشوقها بجسم اللمس فتشتاق الی معانقته الی ان قال فتشتاق الی تقبیله

فلیسا بمنکرین فیج ذاتیهما وقال فی فصل اخر اذا تعانق العاشق والمعشوق جمیعا و نقص کل منهما ربوعنا جمیعه
وبلعه ووصل بالک الرطوبة الی معده کل واحد منهما الی اخر ما ذکره من الهفوات المخالفه لطریقه اهل الشرع
وازهمین باب است مذمت میرزا محمد اکبرآبادی که قریب بعصر ما بوده و خود را اخباری نامیده و فساد
عقاید و اقوال و وخامت اعمال او از حد شیوع درگذشته و پاره از حالات او در کتاب مطالب که در رد معاد
اوست اشاره رفته و از این باب است احوال جمعی که در قرب این اعصار طریقه جدیده غیر سدیده را ابداع نموده اند
و آن در حقیقت ملفق است از مقولات باطله و کلمات عاطله فلاسفه و متصوفه و غلاة و مفوضه که بتطبیق
آن بمذهب اهل حق میخواهند و لن یصلح العطار ما افسد الدهر اکثرش ماخوذ از هرزه و فرقه اخیره و کلام
حافظ رجب برسی که علامه مجلسی علیه الرحمه در حق او فرموده و لا اعتمد علی ما تفرد به فانه یرد فی الغرائب
و از خطبة البیان و مانند آن که آخوند علیه الرحمه در شان آن فرموده آنچه حاصلش این است که مثل خطبة البیان
که یافته نمی شود مگر در کتب غلاة و امثال ایشان محل اعتماد است حیف است که از مذمت غلاة و مفوضه
که در اخبار متواتره وارد است چشم می پوشند و بتاویل کلمات و روایات ایشان میکوشند و انکار
ضروریات مبادرت مینمایند کاهی میگویند که علی نفس الله و ظاهر است که معنی ظاهری آن کفر
صریح است چه ممکن که مخلوق و مصنوع است نفس خالق و صانع نمی تواند شد و بمعنی مجازی هم غیر
مجاز است چه مظنه تشبیه است و قیاس آن بمتشابهات کتاب و سنت که منوط بمصالح خفیه و جلیه است
درست نمی آید و همچنین کلمات که مثل کلمات غلاة است از احدی از علمای متدینین بگوش نرسیده
نشنده علی نفس الرسول بنص آیه مباهله و از جهة مجانست و مساوات فیما عدا النبوة میگویند که علی
نفس الله نگفته اند که در میان خالق و مخلوق مجانستی نیست لیس کمثله شیء نه در کتابی و در روایتی معتبره
بنظر رسیده خداوند عالم سید الانبیاء را در تشهد با اظهار عبودیت برسالت ستوده و مردم را بخواندن
عبده و رسوله مامور ساخته و آنحضرت و همچنین سایر حضرات در غایت تواضع و اظهار عبودیت مبالغه
فرموده اند کاهی از شان حضرات نبوده که خود را بنفسیت و عینیت خالق و صفات مختصه او منسوب کرده
باشند لکن اینجا عمده با آنکه تشبیه با عدای دین در کردار و گفتار ممنوع و محظور است گاهی بسبب علی

[illegible]

بر ما نیز اینها و شمثان ... من و اینهم بود ... ... ظله العالی

نفس الله میگویند و باز در صدد تاویل بر می آیند خواه بخوف علمای دین باشد که دیوار هم گوش
دارد و خواه در نفس الامر غلط در تشبیه و تعبیر واقع باشد و گاهی بنا و بر عدم استقلال آنحضرت را
خالق و رازق میگویند و گاهی علل اربع خلق عالم قرار میدهند و میگویند که ایشان اند علل فاعلی
و جاعل و ماده و صورت سایر اشیا و علت غائی آنها و گاهی بر محض علت غائی که بمفاد لولاک لما
خلقت الافلاک و خبر سایر الناس صنایع لنا ثابت است اکتفا میکنند و گاهی میگویند که اگر چه
خالق نیستند لکن الله خالق بهم فرموده و لایت و در از کار بر زوی کار می نند و گاهی میگویند که فعل الله
نام جوهر است مستقل الوجود حادث قایم بذاته که حق تعالی بدون توسط او بر خلق هیچ چیز توانا نیست
و در اراده الله و قدرة الله و علم الله نام نهاده اند و از علم ازلی الهی باشیاء حادثه انکار بحث دارند
و در عینیت صفات بسبب عدم فهم مرام طرفه خلط و خبط بکار برده چنان فهمیده اند که معنی الله عالم الله است
و معنی الله قادر الله قدیر است و معنی الله حی الله است و همه صفات را از الفاظ مترادفه دانسته اند و از
کلام ایشان نفی علم و جهل که مقول بالطبیعه غلاة است لازم می آید و مثل صوفیه بایات و احادیث متشابهه
و اخبار احاد شاذه و مجملات غیر مبینه تشبث می نمایند و انما یتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاویله و مثل صوفیه ادعای کشف و شهود و علم باطن و باطن باطن و علم اسرار مینمایند و انی لهم ذلک و انما
من خصایص الائمة الاطهار و هر کس که از غیر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بطریق کشف ادعای
آن نماید بجحت بخواهد بود و چه کشف شیطانی است و رحمانی و علم بواطن و اسرار را بطریق کشف نتوان شناخت
و بنا اعتقاد را بر اخبار احاد نتوان گذاشت و قد فصلنا ذلک کله فی الفواید الحسینیه فی تصحیح العقاید الدینیه
من شاء فلیرجع الیها و از آنجا که شیعه متصوفه و غلاة و مفوضه امثال ایشان بر عوام بلکه خواص شیعه حقه
مشتبه است و شر ایشان که دشمن خانگی هستند بسبب ادعای ولای اهل بیت اطهار علیهم السلام آناء اللیل و اطراف
النهار محقق است تعرض بحال ایشان لازم گردید و لا باس بالتعرض لشطر من اقوالهم و ... من روایات
ذم هولاء المطعونین فانه موجب لرضاء رب العالمین اما صوفیه پس اهل آنها مشکل اند خواه قایل باشند
حلول خدا در بدن عارف و خواه متحد شدن او تعالی شانه بمخلوق بعد آنکه متغایر و متباین بود

و خواه بوحدت وجود باینمعنی که وجود مطلق خداست و وجودات خاصه ممکنات و فرق باعتبار است
و اینقول مختار محققین ایشانست و تشبیه میدهند خدا را بدریا و عالم را باموج و گاهی خدا را بگل و مخلوق را
بکوزه و گاهی او تعالی را بمداد و خلق را بحروف یعنی چنانکه دریا عین امواج است و گل عین کوزه و مداد
عین حروف و فرق باعتباریست همچنین خدا عین خلق است صاحب فواتح میبدی فی شرح دیوان میگوید که حضرت سید
میگوید که متکلمی و صوفی با هم مناظره کردند متکلم گفت بیزارم از آن خدائیکه در سگ و گربه ظهور کند
صوفی گفت بیزارم از آن خدائی که در سگ و گربه ظهور نکند انتهی اینهمه اقوال کفر واضح و سفسطه فاضح است
و در مذمت همه اینها از احادیث لاتحصی قال النبی لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی اسمهم الصوفیة
لیسوا من امتی و انهم یهود امتی الی ان قال ص وهم اضل من الکفار وهم اهل النار و ایضا قال علی بن الحسین ص فی حدیث
طویل و الصوفیة کلهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و انهم نصاری و مجوس هذه الامة الحدیث و
عن الرضا ع انه لا یقول احد بالتصوف الا لخدعة او ضلالة او حماقة و روی انه قال رجل من اصحابنا
للصادق جعفر بن محمد ع قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم فقال ع انهم اعداؤنا فمن
مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یأولون
اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا و انا منه براء و من انکرهم و رد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله ص
حیف است که جمعی از مدعیان تشیع بطریق ایشان مایل و بتاویل کلمات ایشان همت بر گماشته اند و میگویند
که این سرها از افکار ذوی البصائر و الابصار مخفی است و طور تصوف ورای طور عقل است علما
ظاهر نمی فهمند و ملاحیه علی ای حال کتابی ضخیم نوشته آیات و احادیث را بحسب خواهش خود بر معانی
فاسده تصوف حمل کرده و آنرا جامع الاسرار نامیده و جناب الحجه حدوم علی الله درجته در تنبیهات
اکثر اقوال ایشان را نقض فرموده اند من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه و اما غلاة پس بعضی جناب امیر ع یا دیگر
ائمه را خدا میدانند و بعضی ایشان میگویند که خدای تعالی که روحانی است بصورت علی متصور گردید و
ظهور نموده چنانکه جبرئیل بصورت دحیه کلبی متصور میگشت یا مثل شیطان که در جسم آدمی حلول میکند
العیاذ بالله و اینها فرق متعدده اند مثل سبائیه و نصیریه و باطنیه و غیر اینها و مفوضه هم منشعب از اینها

می باشند که پیغمبر و امام را خالق و رازق علی الاطلاق میدانند و اینهمه کفر است از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است
که غالیان کافر مطلق‌اند و مفوضه مشرک‌اند کسیکه با اینها مجالست و همنشینی کند یا با اینها خلطه و محبت نماید یا با ایشان
چیزی بخورد یا بیاشامد یا صله و نسبت با ایشان بعمل آرد یا با اینها مناکحت کند یا اینها را امانت دار
قرار دهد یا امانت اینها را نزد خود نگهدارد یا حدیث آنها را تصدیق کند یا اعانت اینها نماید اگرچه
بیک کلمه یا بعض کلمه باشد از ولایت و دوستی خدای عزوجل و ولایت رسول خدا و ولایت ما بدر رود
و شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی در اعتقادیه خود از زراره روایت کرده که عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که
بدرستیکه از اولاد عبدالله بن سبا مردیست که قایل بتفویض شده است گفتم تفویض چیست گفت میگوید که
خداوند عالم محمد و علی صلوات الله علیهما را آفرید پس سپرد بایشان امر عالم را پس ایشان ... عالم را
خلق کردند و روزی دادند و زنده کردند و میرانیدند پس آنحضرت فرمود دروغ گفته دشمن خدا هرگاه
بازگردی بسوی او بخوان بر او این آیه از سوره رعد ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله
خالق کل شیء و هو الواحد القهار پس برگشتم بسوی او و گفتم باو آنچه آنحضرت فرموده بود پس ساکت شد
گویا سنگی را در دهن او لقمه دادم و ازین روایت و روایات دیگر ظاهر میگردد که مفوضه حضرات را خالق مستقل
مستغنی عن الخالق نمی دانند بلکه مخلوق و محتاج بخالق میدانند و بتفویض و اقدار الهی حضرات را
خالق و رازق می پندارند و با وصف این حضرات ایشان را مشرک فرموده اند پس کسیکه حضرات را خواه
خالق مستقل یا غیر مستقل یا علت فاعلی صنع عالم داند از دایره شرک بیرون نیست اری خداوند عالم بنا بر
تصدیق نبی و وصی معجزات را در وقت حاجت در مواد جزئیه بر دست ایشان جاری میکند و دعای ایشان را
در احیا و اماتت مستجاب میگرداند کما فی التوقیع الرفیع عن صاحب العصر و الزمان علیه السلام ان الله هو الذی
خلق الاجسام و قسم الارزاق لانه لیس بجسم و لا حال فی جسم لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر فاما الائمه
فانهم یسئلون الله فیخلق و یسئلونه فیرزق و همچنین کسیکه فعل الله را جوهری حادث و قدرة الله و
اراده الله میداند و ما عدای او را از تمام ما فی العالم از زمین و آسمان جن و انسان مخلوق او قرار میدهد
و گمان میکنند که محال است که از خداوند عالم بی توسط او چیزی صادر شود و بتاویل علیل عدم استقلال او را

از تفویض میبرند قول او و قولیست باطل مثل قول حکما و فلاسفه الواحد لا یصدر عنه الا الواحد
چه خدای تعالی در خلق هیچ چیز محتاج آلت و واسطه نیست در خبر محمد بن عرفه از حضرت امام رضا منقول است
قال قلت للرضا علیه السلام خلق الله الاشیاء بالقدرة ام بغیر القدرة فقال علیه السلام لا یجوز ان
یکون خلق الاشیاء بالقدرة لانک اذا قلت خلق الاشیاء بالقدرة فکانک قد جعلت القدرة
شیئا غیره و جعلتها آلة له بها خلق الاشیاء و هذا شرک برای خدا بنظر انصاف بنگرند که حضرت امام
رضا علیه السلام از اثبات قدرتی که غیر ذات خدا باشد چه قدر اهتمام در منع فرموده اند که
کلامیکه مزخرف این گروه [illegible] پس حال کسی چه خواهد بود که صراحةً اینها را باثبات رساند و در بعضی
روایات آمده که اثبات آله کفر است و افتقار به آله از این زیاده نمی تواند بود که هیچ چیز از حد
قدیر بدون واسطه مخترع این جماعه بهم نتواند رسید با آنکه مزخرفات این جماعه بسیار است و لکن قدری
که نوشته شد برای تنبیه غافلین کافی است دیگر باید دانست که صوفیه متشیع و غلاة و مفوضه
متصنع دشمنان خانگی هستند و آدمی را لازم است که از دشمن خانگی پر حذر باشد چه اینها دزد
ولای اهل بیت شیعیان را گول میدهند و بدعوی کیمیا که بنابر تصریح صدوق علیه الرحمه یکی از علامات
غالیان است مردم را بسوی خود مایل میسازند و بادعای کشف و شهود که رهبانی و [illegible] مثل صوفیه
علم مخالفت طایفه محقه بر حق افرازند و انی لهم التمیز بین الکشفین و ادعای [illegible] چنانکه میبینند و روایت
لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله را که محملی بیش نیست بخواهشهای نفس محملی برای آن بطور خود قرار میدهند
و همچنین است شان فرق ضاله صوفیه از اتحاد و وحدت وجود میکشند و غالیان بالوهیت علی علیه السلام و مفوضه
بنسبت بسوی خلق و رزق و تحصیر او و حال آنکه محتملات صلاحیت احتجاج ندارد و اخبار احاد در مسائل اصول
اعتقاد بکار نمی آید خصوصا هرگاه مخالف اجماعیات و ضروریات باشند و اجماعیه بر اخبار [illegible]
ترقی کرده در اصول اعتقاد بنا بر اخبار احاد گذاشته اند و در فضائل اهل بیت علیهم السلام گمان
کرده اند که هر روایتی که یکی از رواة نسبت بآنحضرت ساخته باشد انکار آن نمی توان کرد و دستاویز
توهم شان آنست که در چند روایات آمده که انکار فضیلت ما کفر است و این معنی مسلم است

تخصیص بفضائل ندارد بلکه انکار هر حکم آنحضرت همین حکم دارد لکن غرض آنحضرت را در نیافته اند و مردم را
بتوهم انداخته اند که هیچ روایت قابل انکار نمی باشد و نفهمیده اند که انکار فضیلت اصلیه کفر است نه انکار فضیلت
جعلیه و حکم بتکذیب روایات غلاة مصرح است بتکذیب و ابطال آن عموم انجماعه و از اینجاست که یونس بن عبد الرحمان که
بطبق ارشاد معصوم سلمان زمان بود بتصریح کشی اکثر روایات را رد و انکار میکرد و از یونس منقول است که از هشام
بن حکم مرویست که او شنید امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که میفرمود که مغیرة بن سعید عمدا دروغ
می بست بر پدر من میگرفتند اصحاب او که خود را از اصحاب آنحضرت مخفی ساخته بودند از اصحاب آنحضرت کتابها
پس میدادند بمغیره و او داخل میکرد از روی تدلیس در آن کتب کفر و زندقه و خود را اسناد میکرد و از این سبب
بعد ازین آن کتب را و بر میگرداندند بسوی اصحاب آنحضرت و امر میکرد ایشان را که منتشر سازند آنها را در میان
شیعیان پس هر چه از کلمات غلو که در کتب پدرم یافته شود از آنجمله است که مغیره مخفی آنها را مندرج ساخته بود و
شان و در حدیثی آمده ان لکل رجل منا رجلا یکذب علیه پس چگونه اعتماد بر هر گونه خبری توان کرد با آنکه اخبار آحاد
در اصول اعتقاد از پایه اعتماد باتفاق اما بیه ساقط است و از اینجا لازم گردید که توسع در قبول هر روایتی در اصول
و فروع یا از جاده احتیاط بیرون نهادن است بلکه تطبیق اخبار آحاد با اصول ثابته متعلقه اعتقاد لازم است
والا سبیل نجات در توقف است نه اینکه ترویج هر روایتی و تفسیر متشابهی ینتهی بنفس خود باید اختیار و علم توحید و معرفت ائمه
را باید بفهمند و مردم عوام را از راه برند و خطبة البیان و مانند آن که بتصریح علامه مجلسی اختصاص بکتب غلاة دارد و از آن
اسناد خلق و رزق با آنحضرت متمسک خود سازند و باز خود را از اعتقادات فاسده بری سازند اگر چنین بعد
تفاوت چه باشد که خود را مؤمن ممتحن و عالم باسرار و بواطن امور میدانند و دیگران را عالم العلم ظاهر و از اظهار
سر خود بخوف آنکه دیوار هم گوش دارد احتراز مینمایند و میگویند که حیطان را اذن است مراد ایشان مراد و لیکن
یکیست چرا الفاظ ظاهر کفر و زندقه را شعار و دثار خود قرار داده اند که اعتقادات صحیحه بعبارات حکمیه
که ظاهر یا باطنش از صحت کفر بری باشد تعبیر نمیتوانند کرد و هرگاه این را دانستی پس بدانکه مسائل اختلافیه در
فنیه جزئیات نیست در میان علمای اصول فقها یا علمای اخبار فقها و در آن اختلاف
واقع هست جزئیات مسائل که عالم واحد در دو وقت بحسب اختلاف فهم اطلاع

علی ما لم یطلع علیه و لا اگر وجه منشا طعن نمی تواند بود و امر بیست باین که خطا از غیر معصوم واقع
میشود و پس احد الرایین یعنی احد القولین خطا و دیگری صواب خواهد بود و لیس تغییر حکم و خطا در فهم
مختص بمجتهدین نیست که این طعن اختصاص بایشان داشته باشد اگر این امر مناط طعن باشد مشترک خواهد بود
اما تاویل اخباریین که اختلاف با اختلاف اخبار بر میگردد و پس قول ما عین قول معصوم است و عمل
بران عمل بر قول حضرات است نه تقلید غیر معصوم پس غیر موجه است چه حصر در ان ممنوع و لا معصوم
الا من عصمه الله غایة ما فی الباب اگر اختلاف حدیث باشد خطا در ترجیح خواهد بود و ان هم قسمی از خطا است بلکه
خطا عین خطا است چه ظهور خطا از طرفین نه بسیار است و فرق در علمای اصولیین بدعیان اخباریت همین است که
که اینها بخطا معترف اند و اینها با وصف صدور خطا انکار خطا میکنند الا من تنبه منهم علی ذلک و اقر بما حققنا
هنا الا اگر گویند که ما انکار خطا نمیکنیم و لکن حکم و فتوی بر طبق حدیث معصوم میدهیم و قول آنحضرات
محفوظ از خطا است ازین جهة تتبع ما ورا باشد نه حکم و فتوای مجتهد که مبنی بر ظنون است و خطا در این باب
خواهیم گفت که اینک کتب اخباریین موجود است ببینید و بنظر انصاف بنگرید که ایا به نقل روایات اکتفا میکنند یا بمعانی
کلام و مقاصد معصوم را استنباط میکنند و در میان مختلفات اخبار طریقه جمع بر وجه مقترح و پسندیده
رعایت مینمایند و در وجه منصوص اگر بالفرض تحلی نمایند تقدیم و تاخیر در ترجیح یا تخییر بحسب فهم خود
البته بعمل می اورند و اکثر جاها عمل بظن در تفسیر الفاظ حدیث مینمایند فهم ایشان جا بر خطا و تخطیه یکی دیگری را
در فهم مقصود و در وجه ترجیح کاشف از وقوع خطا است پس مستبصر و مقلد هر دو تابع فهم بصیر و مفتی اند هر گاه
وقوع خطا و ظهور اختلاف میانه علما امر منکر باشد و گاهی جایی ز صحیح احضرات و علما امتی نیست بغیر از
تخطیه یکدیگر را جرح و تفسیق نکرده با عفو چنین خطاها و عدم وقوع ان هر ا علیه فقها از سلف صالح
و حدیثها را صحیح کرده شیخ صدوق ره جاها تخطیه فضل بن شاذان میکند لکن از فضل فضل هیچ نمی کاهد قال
ابن بابویه فی الفقیه اذا ترک الرجل ابوین و ابن ابنته فالمال للابوین للام الثلث و للاب الثلثان
لان ولد الولد انما یقوم مقام الولد اذا لم یکن هناک ولد و لا وارث غیره و الوارث هو الاب و الام
وقال الفضل بن شاذان خالفنا قولنا فی هذه المسألة فاخطأ فقال ان ترک ابن ابنته و ابنته ابن

والابوين فللابوين السدسان والباقي من ذلك فللابنة الا ان الثلثان وللابن الابنة من كان الثلث

يقوم ابنة الابن مقام امها وابن الابنة مقام امه بذو جماز ان قدمه عن الطريق المستقيم و

سبيل مستقيم متاخرين صدوق رد تعقيبات مینمایند و تخطیه و با آواز بلند می سرایند و در بنیان

عدل کمال فضل ایشان نقصانی رو نمینمایند اگر این حضرات بعد در اندیس علما اصول چه تصور

کرده اند که مورد طعن باشند چشم انصاف و ابصیره در کار است نه تعصب و انکار و از اینجا واضح می شود

که ادعای علم و یقین در جزئیات احکام در اکثر مقامات دعوی باطل است اگر عمل بر یقین میکرد خطا

در آن راهی نمید اشت قال الشیخ الطایفه فی اصوله فان تجاسر من یتجاسر علی ان یقول

کل مسئلة مما اختلفوا فیه علیه دلیل قاطع ومن خالفه مخطی فاسق یلزمه ان یفسق الطایفة باجمعها و

یضلل الشیوخ المتقدمین کلهم فانه لا یمکن ان یدعی علی احد موافقته فی جمیع احکام الشرع ومن بلغ

الی هذه الحد الجسیر مکالمته و یحسب التغافل عنه بالسکوت انتهی یعنی شیخ الطایفه ابوجعفر محمد الطوسی

رحمه الله در کتاب اصول خود فرموده پس اگر جرئت و جسارت نماید تجاسر کنی بگوید که بر هر مسئله

خلافیه دلیلی که قاطع مفید علم تواند شد موجود است و هر که مخالفت آن دلیل کند خطا کننده

و فاسق است پس چنین کسی را لازم می آید که تمام طایفه محقه را تفسیق نماید و علما متقدمین را

العیاذ بالله نسبت بضلال و گمراهی کند زیرا که ممکن نیست که او ادعای موافقت خود در جمیع

احکام با کسی نماید و کسیکه مرتبه عدم فهم او باین قدر رسد کلام کردن با او خوب نیست و واجبست

اعراض از چنین کس بسکوت و صموت و مراد این است که این است حکم مسایل فرعیه خلافیه

اما مخالفت هرگاه بکلام در اصول دینیه و ضروریات دینیه منجر شود پس طعن و انکار چنانکه

گذشت ضروریست چه در اصول اعتقادیه [illegible] اعتقاد ناروا است و دلیل قطعی در کار عقلی

[illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] الا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

مقصد اول در عبادات است و آن مشتمل است بر شش باب باب اول در بیان طهارت
و آن بر دو نوع است یکی ازاله خبث یعنی دور کردن نجاست و دیگری رفع حدث که
مشروط است به نیت و از آنجا که نوع اول مقدمه نوع ثانی است تقدیم آن انسب است و بعضی از اکثر
از علما رضوان الله علیهم نوع ثانی را مقدم داشته اند بعلت اینکه طهارت اسم مختص آن است و مبحث
و مباحث نوع اول را استطرادی دانسته اند و آن محل نظر است و بعد التسلیم بسبب مبدئیت احق بالتقدیم
است فصل اول در طهارت یعنی ازاله نجاست است چونکه معرفت نجاست مقدم است بر معرفت مطهر
مزیل بیان نجاسات را مقدم داشتیم بر ذکر مطهرات و این فصل را مرتب ساختیم بر چند مبحث
مبحث اول در ذکر نجاسات که اتفاقی است یا بنابر مختار و در تتمه آن اقوال مرجوحه هم استطرادا
بیان میشود مبحث دوم در احکام نجاسات مبحث سوم در بیان مطهرات مبحث چهارم
در کیفیات تطهیر و وجوب ازاله نجاست مبحث اول در بیان نجاسات و آن بنابر مشهور ده
چیز است اول و دوم بول و غائط است از حیوانیکه گوشت آن نخورند و خون جهنده داشته باشند خواه
غیر ماکول باصالة باشد مثل گربه و خواه بعارض مانند جلال کما صرح به بعض الاصحاب و در اصل این مسئله
خلافی نیست مگر در دو چیز یکی فضله طیور و دیگری بول صبی اشهر آنست که نجس است و بعضی دعوی
اجماع نموده اند لیکن از ابن ابی عقیل و صدوق در خصوص فضله طیر قول بطهارت نقل شده و
فاضل علامه خراسانی در ذخیره و رساله فارسی همین قول را اختیار کرده و شیخ فرق کرده است در فضله پرنده
و غیر او و قول مشهور خالی از ظهور نیست و به قال الفاضل المعاصر المشهدی و در خصوص بول رضیع ابن
جنید علیه الرحمه خلاف کرده تا هنگامیکه غذا نخورد و آن شاذ است آری نجاست آن خفیف است
در ریختن آب بر آن کافیست و مدار اینحکم بر نخوردن غذاست پس اگر بخورد پس غسل آن مثل نجاسات دیگر لازم خواهد
بود و شرط نیست مساوات یا زیادتی غذا بر شیر للعموم روایة الحلبی آری اگر بنهایت قلیل باشد یا بحسب اتفاق چیز
بخوراند در خور حساب نخواهد بود و بعضی مقید ساخته اند اینحکم را باینکه طفل از حد رضاع بیرون نرفته باشد
و ظاهر آنست که طفل پسر باید باشد و دختر همین حکم دارد و لیکن بول دختر نجس است مشهور و احوط است هر گاه

این را دانستی پس بدانکه از مفهوم کلام سابق دریافت شد که فضله و بول حیوان ماکول اللحم طاهر است
و درین حکم نیز خلافی نیست مگر در دو جا یکی بول و فضلهٔ اسپ و خر و الاغ و دیگری فضلهٔ مرغ خانگی غیر
جلال و اشهر اظهر در هر دو جا طهارت است و خلاف در مقام ثانی شاذ است و مستند آن نهایت ضعیف است
در مقام اول روایات متعارض است و الاجتناب اولی و احوط خصوصا از بول حیوانات مذکوره و مولانا
اردبیلی در زبده فرموده است که هر حیوانیکه مکروه است چون اسپ استعمال بول و سرگین او مکروه است و چون که
مستند قول بنجاست یا کراهت احتمال تقیه دارد لیکن ثبوت کراهت هم مشکل است و نیز از آنچه گفته شد ظاهر گردید
که فضلهٔ ذی النفس غیر نجس نیست و خلافی در آن ظاهر نیست مگر از بعض افاضل ترددی مفهوم میشود و در جنس
طهوری ندارد سوم منی از حیوانیکه خون جهنده داشته باشد خواه حرام گوشت باشد و خواه حلال
نه آن حیوانیکه نفس سائله نداشته باشد و آنچه از روایات دلالت بر طهارت منی دارد اگرچه از انسان
باشد متروک است بسبب احتمال تقیه و در خصوص مذی که بشهوت خارج می شود در روایات مختلف است و اظهر
اشهر طهارت است و همچنین آب غلیظیکه بعد بول می آید هرگاه بعد استنجا بیاید و هرچیز که خالی از عین نجاست باشد
پاک است چهارم میته یعنی حیوانی خواه مرده انسان باشد غیر از معصوم و شهید و خواه غیر انسان باشد و قول
بنجاست حکمیه ضعیف است لیکن نجاست میت انسان بتکمیل اغسال زوال می یابد و میت غیر انسان پاک
نمی تواند شد اگرچه دباغت شده و در حکم میته است اجزای آن که حیات در او حلول کرده باشد و اجزای
کذائی که در حال زندگی آن حیوان از وجدا ساخته باشند مثل دست و پا یا پاره گوشت نه اجزای
پوست صغار که اکثر از جسم انسان منفصل می شود کما هو الظاهر و تعدی نجاست میته موقوف
بر رطوبت است و تعدی آن در حال یبوست ثابت نیست خصوصا در غیر آدمی و احوط تطهیر ملاقی آن است
اگرچه یابس باشد و بنای نجاست بر موت است نه حصول برودت اگرچه وجوب غسل مس میت موقوف است
بر برودت و اعتبار برودت در نجاست ضعیف است و هرگاه این را دانستی پس بدانکه نجس نیست از میته اجزای
که حیات در آن حلول نکرده مثل پشم و مو و پر و استخوان و شاخ و سم اسپ و گاو و بال پرنده
و بیضه مرغ در حالیکه پوست بالایش سخت شده باشد بلکه در صورت عدم هم حکم بنجاست خالی

از تأمل

از تامل نیست و استثنا کرده اند انفحه را که برای حیوان بمنزله معده انسان است و پنیرمایه است بر تقدیر اول
حکم بطهارت مشکل است و بر تقدیر ثانی بسبب اتحاد حکم بطهارت آن نمیتواند شد مگر سطح ظاهرش که ملاقی
جلد میته است حکم بطاهر بودن آن مشکل است لکن عموم نصوص دلالت بر طهارت میکند و ظاهر آن
این است که در چندین روایات وارد شده است که شیر در پستان میته پاک است و از اینجاست که جمعی از
محققین قائل بطهارت آن شده اند بلکه بعضی جنوح کرده اند باینکه نجاست میته متعدی نیست مطلقا
و اینهمه خالی از اشکال نیست و همچنین نافه مشک مگر اینکه مذکی باشد و فی الجمله التفصیل اتقانا در رسائل
و تعلیقات آن بیان کرده ایم من شاء فلیرجع الیه و چرم و گوشت و نافه که از دست مسلمانان یا از بلاد
اسلام که مسلمانان در آن غالب باشند گرفته شود در حکم مذکی است اگرچه حالش معلوم نباشد و آنچه
از دست کفار گرفته شود در حکم میته است تا وقتیکه معلوم التذکیه نباشد و در نزد کسانیکه
مخالفین را در حکم کفار میدانند گرفتن این چیزها از دست آنها نیز جایز نخواهد بود ولیکن اشهر آنست
که بر اهل خلاف در این جاها حکم مسلمانان جاری است و هو الظاهر لکن آیا فرقی است میانه مستحل میته بدباغ و غیر
مستحل یا نه عموم اکثر روایات و اقوال بر اخیر دلالت دارد و خالی از قوت نیست لکن مهما امکن احتیاط
اهم است و بعضی جلد مجهول را ملحق بمذکی ساخته اند و آن معارض است باصل عدم تذکیه و بعضی چنین
[illegible] اعمال الاصلین میکنند و آن هم محل تامل است بدانکه استعمال میته و اجزای آن جایز نیست مگر از نزد
بعضی از علما و جمعی گفته اند که آنچه نجس بالاصاله باشد مثل چربی میته روشن کردن چراغ هم از آن
جایز نیست و آنچه مایع نجس بالعارض باشد در زیر سقف اسراج از آن جایز نیست نه زیر آسمان و زیر سقف هم منع بثبوت نرسیده
اینهمه حکم میته حیوان ذی النفس است اما حیوانی که نفس سائله ندارد پس میته آن پاک است و قول شیخ بنجاست
میته عقرب و چلپاسه شاذ است و خون از حیوان ذی النفس نجس است خواه ماکول اللحم باشد و خواه غیر
ماکول و کم از درهم معفو است نه طاهر بدانکه خونی که از جسم حیوان زنده ذی النفس بیرون آید نجس است خواه بعنوان جریان بیرون آید و خواه
بعنوان رشح و بعضی از معاصرین تصریح کرده اند که خون باطن بر طهوریت باطن [illegible] و آنچیزی را که از خارج بدان رسید بدون تلوث
بیرون آید نجس نمیکند و تفصیل آن در احکام بواطن خواهد آمد انشاء الله اما خونی که از وجه خارج شود تفصیلی دارد [illegible]

از ذبیحه در وقت ذبح مسفوح میشود و بکثرت جاری میشود بالاتفاق نجس است و آنچه باقی
میماند در اجزای گوشت پس در جانور حلال پاک و حلالست مگر آنچه از خارج داخل شود و خون دل و جگر هم پاکست
مگر در حلت آن تامل است خصوصا هرگاه بالانفراد خورده شود بلکه در خونیکه در اجزای گوشت مستتر است و در صورت
اجتماع آن منفرد اهم اشکال راهی میباشد و در جانور غیر ماکول لایق تذکیه یا مثل شیر حکم بحلیت که صورت ندارد و حکم بطهارت
و در نیست و خون حیوان غیر ذی النفس پاکست و همچنین خون ماهی حلال بلکه حلال هم هست فی المنفرد کلام سلف الاستثناء
الیه در و خون منجمد یا غیر منجمد که در تخم مرغ بهم رسد اختلافست احوط اجتنابست و خون جرح و قرح نجس است اگر چه در
نماز معفو باشد علی التفصیل یاتی انشاء الله تعالی و ریم و رطوبتی که خارج شود نجس نیست تا وقتیکه در آن خون
مخلوط نباشد و خونیکه در جایی یا بدن یا در دیگر جا یافته شود و معلوم نباشد که خون نجس است یا پاک محکوم بطهارت خواهد بود
ششم سگ هفتم خوک که نجاست نجس العین اند و اتفاقی است و در آبی خلاف است و احوط اجتناب است
و اظهر و اشهر آنست که اجزای ما لا تحله الحیاة از نجس العین نجس است خلافا للسید و مستند محتمل للتفتیش
کافر است کفار بت پرست و آتش پرست و سایر اصناف ایشان کافر اصلی باشند یا مرتد نجس اند مگر در اهل کتاب
که یهود و نصارا و یا مثال ایشان باشند اختلافست اشهر اظهر نجاست ایشانست و هر کس یکی از ضروریات دین را
قولا یا فعلا انکار نماید کافر است و در کفر و نجاست مخالفین خلافست تا وقتیکه بحد نصب و اعلان عداوت
اهلبیت علیهم السلام نرسند و الا نجس خواهند بود قولا واحدا و اشهر در صورت اول طهارت است و سید مرتضی علیه الرحمه و شیخ
بحرانی ره و من تبعهما قائل بنجاست شده اند و نصوص مختلف است لیکن قول اول راجح است و اولاد غیر ممیز کفار
در نجاست تابع ابوین اند علی الاشهر بل لا خلاف فیه لایکاد و یظهر و اگر احد الابوین مسلم و مومن باشد محکوم بطهارت
خواهند بود و اگر حلال زاده باشند و اگر از زنا متولد شده باشند محل تامل است اگر چه طهارت خالی از قوت نیست
و طفل یا در ملک [illegible] شود که محکوم بطهارت باشد اگر چه ابوین او کافر باشند هشتم [illegible] بلکه هر مسکر مایع بالاصالة یعنی
چیزیکه در حال [illegible] سکر در آن بهم رسد پس ظاهر است هر چند حرام است چه هر مسکری حرام است مایع باشد یا غیر
مایع [illegible] و قلیل قلت آن مایع مسکر باشد یا نباشد تنها یا ممزوج در دوا یا غذا مگر مسکر غیر مایع در صورتی
اختلال که باعث حرمت نخواهد شد بخلاف مایع و حرام است فروختن مسکرات و خریدن الا لغرض صحیح

که مسکر نباشد بلکه مخدّر باشد مثل افیون نه حرام است و نه نجس آری اگر ضرر رساند حرام خواهد بود دوم
عصیر یعنی آب انگور هرگاه بجوشد خواه خود بخود و خواه بآتش و بعضی قید اشتداد یعنی غلظ قوام افزوده
اند و اراده اطراب از شدت ظاهر از تتبع اهل خلاف است و ابن حمزه در وسیله تخصیص بجوش خوردن بنفسه نموده
کانه الحاق له بالخمر کما نبه علیه فی کشف اللثام لکن در صورت خمریت حکم بطهارت بعد ذهاب ثلثین مشکل است
در صورت عدم خمریت با جوش زدن بآتش حکم بنجاست محل اشکال کیفما کان حرمت عصیر بعد غلیان جای کلام نیست اگرچه مسکر
نباشد و حکم بنجاست بدون اسکار ثابت نمیشود اگرچه جماعتی بر آن رفته اند و چنانکه آب انگور تازه بجوش زدن حرام میشود
همچنین آب انگور خشک یعنی کشمش و منقی بلکه جوشانیده تمر نیز علی الاحوط و نجاست آن لقائلیه نادر الاکل عصیر
فقاع یعنی بوزه حرام و نجس است و لیس محللا لالتباس لقوله ع خمر مجهول استصغره الناس [illegible]
در حساب عاشر نجاسات با تذنیب در بیان مقام چیزهای چند است که جمعی از علما در نجاسات داخل کرده اند و نجاست
ثابت نیست و اهم در شمار قربت بایشان عشرند اول عرق جنب از حرام و عرق شتر جلال بلکه عرق حیوان جلال
والمسئله لا تخلو عن اشکال والاحتیاط مطلوب علی کل حال و بعضی تعمیم نموده اند جنب من الحرام را از زنا و در حیض [illegible]
و در حال صوم واجب و بعد از آن طاهر است و بنابر قول بنجاست واجب است که قبل از غسل تطهیر بدن بکند [illegible]
اغتسال نماید و برای نماز و اکل و شرب چیزی اگر بعد از عرق مس کرده باشد پاک کند و اصل برائت [illegible]
در روایات نجاست علی الظاهر [illegible] والله یعلم دوم موش و چلپاسه و خرگوش و روباه
روایات در خصوص مختلف است و اظهر طهارت است و اخبار داله بر نجاست محمول بر کراهت است سوم [illegible]
و غیر از چیزی نجاستش ثابت نیست علی الاشهر الاقوی چهارم شیر بکه از ولادت دختر بهم رسد [illegible]
محمول بر کراهت یا تقیه پنجم فی شیخ الطائفه ره از بعض اصحاب قول بنجاست آهن نقل فرموده [illegible]
ندارد و در روایت عمار یعنی آن اسکند ششم آهن روایت عمار صریح است در نجاست [illegible]
و در طهارت و المتقین لمخالفه [illegible] شاذ من غیر من یعتد به هفتم [illegible] تحقیق آن گذشت هشتم سور
من الزنا و ظاهر کراهت است تا وقتیکه منافی عفاف [illegible] باید دانست
چیزی پاک است تا وقتیکه علم یا ظن شرعی بنجاست آن حاصل نشود [illegible] پاک است

و بعروض نجاست بآن چیزی که طهارت آن دانسته است خواه شک کند در نجاست چیزی که عروض
آن معلوم نباشد مثلا جامه را پاک کرده است و الحال شک می کند که بول بآن متصل شده است یا نه
یا میداند که رطوبتی بآن رسیده لیکن نمیداند که آیا بول است یا آب یا خونی بجامه رسیده و نمیداند که خون
نجس است مثل خون انسان یا خون پاک است مثل خون پشه یا خون داخل ذبیحه یا فضله حیوانی که نمیداند آیا آن حیوان
ماکول است یا غیر ماکول حضرت امیر علیه السلام میفرماید ما ابالی ابول اصابنی ام ماء اذا لم اعلم و فرمود
کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر و هر چیز حلال است تا وقتیکه خلاف آن ثابت نشود پس نجاست و حرمت
ثابت نمیشود مگر بعلم یقینی یا شهادت عدلین بلکه خبر عدل واحد علی الاظهر و مطلق ظن در این اعتباری
ندارد و خبر ذی الید را اکثر اعتبار نمیکنند و در صورتیکه وثوق بر خبر او حاصل شود اعتبار آن دور نیست
والا در نظر حقیر محل تامل است و چنانکه از یقین طهارت عدول بنجاست نمیکنند مگر در صورت یقین یا ظن معتبر
همچنین بعد از علم بنجاست حکم بطهارت نمیتوان کرد تا وقتیکه علم بطهارت یا ظن معتبر حاصل نشود و خبر عدلین بلکه
عدل واحد بلکه خبر مومن کافی است بلکه احتمال راجح نیست که هر گاه مسلمی را مامور بتطهیر سازند و بعد از آن
گوید آب کشیده است چه بنا بافعال مسلمین محمول بر صحت است کافی باشد بلکه اگر پارچه را بشوید هر گاه بطهارت آن مامور نباشد
یا ربط بآن نداشته باشد و بعد شستن عین نجاست تا بنا بر طهارت آن محل تامل است اگر چه خالی از وجه نیست بلکه اصل شستن معلوم نباشد و مجرد اخبار
مجرد اعتماد مشکل است الا اینکه یقین حاصل شود دوم در احکام نجاست و آن چند امر است اول حرام است در صورت
اختیار خوردن و آشامیدن نجس کردن مسجد و مصحف مجید و اشیاء متبرکه و نماز گذاردن با لباس و بدن نجس
مگر آنچه معفو باشد دوم هم خلافی نیست در اینکه معفو است در حال نماز نجاست کلاه و بند ازار و مانند آن
که ساتر عورتین نباشد اگر چه نجاست مغلظه باشد لیکن علامه حلی علیه الرحمه مقید ساخته اند آنرا بملبوس بودن
چیزی از آن در محل خود و سید مرتضی علیه الرحمه بلباس مقید نموده و صدوق علیه الرحمه نجاست عمامه را
نیز معفو دانسته اند و آن در صورتیکه ما لا یتم فیه الصلوة نباشد محل اشکال است جمعی تصریح کرده اند باستحباب
تطهیر این لباس سوم هم معفو است خون کمتر از درهم خواه در جامه باشد و خواه در بدن علی تامل فیه
... که در روایتی عفو از خون بقدر اقل از حمصه یعنی نخود که ببدن رسیده باشد

قدر درهم

وارد است و اشهر عموم حکم است و این روایت را که دلالت بر تطهیر از مقدار سجود دارد حمل بر استحباب کرده‌اند
و بعضی حمصه را بجای حمصه خوانده‌اند که بمعنی اخمص راحت باشد و هر دو بعید است پس عمل بمشهور مشکل است
مگر آنکه اجماع بر آن چنانچه جمعی ادعا نموده‌اند ثابت شود و آیا مقدار درهم بسیم در لباس معفو است
یا ضرور است که کمتر باشد تا خالی از رجحان نیست و آیا متفرق که در وقت اجتماع بقدر درهم بلکه زیاده
باشد معفو است یا نه خلاف است میانه علما در این خصوص و قول ثانی ترجیح دارد و خون حیض معفو
نیست اگرچه کمتر از درهم باشد علی الاشهر الاظهر و فرقی نیست در این حکم میانه زن و مرد و الحاق کرده‌اند بآن خون
نفاس و استحاضه را و آن محل تأمل است خصوصا استحاضه لیکن احوط است و آیا خون نجس العین
هم بخون غیر معفو است یا نه محل اشکال است و احوط عدم عفو است خصوصا نظر باینکه در حدیث وارد است
که چیزی که حرام گوشت است پس نماز در مو و کرک و جلد و بول و هر چیز او باطل است لکن عمل بعموم آن
باعث الغاء حکم عفو است در اکثر اقسام آن مثل کک و پشه و لم ینقل به احد فیما اعلم و در موثقه
برقی از حضرت صادق ع وارد شده که خون تو پاکیزه‌تر است از خون غیر تو وقتی که خون تو در جامه
تو منتشر باشد پس عیبی ندارد و اگر از غیر تو باشد پس بشو آن را و از این جهت بعضی قایل بعدم عفو شده‌اند
از خون غیر و دور نیست که محمول بر استحباب باشد کما یشعر به قوله ع دمک انظف من دم غیرک فانه
جعل لدم الغیر ایضا حظا من النظافة و در روایت مرسله جمیل بن دراج ثور است که اگر خون
در جامه مصلی یافته شود مثل رشح باکی ندارد تا وقتی که بقدر درهم در حال اجتماع نشود و الجمع
بحمل العام علی الخاص او بالحمل علی الاستحباب فالحکم بالوجوب لا یخلو عن اشکال و الله اعلم و اگر رطوبت
آب یا ریم با خون مخلوط شود و مجموع کمتر از درهم باشد آیا معفو است یا نه دو قول وارد و دور
نیست که معفو باشد و احوط اجتناب است و اگر خون خود بخود زایل شود یا کسی [illegible]
بغیر یکی مطهر نباشد مثل آنکه با آب مضاف زایل کند و رطوبت خشک شود و یا [illegible] دور شود و [illegible] اثر
نجاست [illegible] عین خون باقی نماند ظاهر است که آنهم بطریق اولی معفو باشد بلکه [illegible] است
و هرگاه خونی در جامه یا بدن بیابد بیقین نداند که خون نجس است یا خون پاک [illegible]

طهارتست و هرگاه نداند که خون معفوست یا غیر معفو پس شهید علیه الرحمه میفرماید که حکم بعفو نموده
خواهد شد و خالی از قوت نیست لان الاصل عدم المنع فتامل چهارم معفوست خون
جروح و قروح و شکی نیست درینکه هرگاه منقطع نشود معفوست اجماعا ولکن تحرز از تعدی
بستن پارچه که مانع شیوع نجاست باشد علی الظاهر ضرور نیست لقوله ع وان کانت الدماء تسیل
از تعدی خون بانجا که مظنه تعدی نباشد احتفاظ لازم است و اگر منقطع شود ولکن مهلت نماز نباشد
در الصورت هم معفوست و بعضی مطلقا معفو شمرده اند اگرچه خون منقطع شود و وسعت نماز بدست آید
بلکه بالمره خون آمدن موقوف شود تا وقتیکه مقام موقوف صحت یابد و در روایت موثقه حتی تبرء
بران دلالت دارد ولکن بعضی احتمال کرده اند که مراد از برء انقطاع خون بوده باشد و خالی از تبعد نیست
ولکن حمل میتوان کرد بر تضرر و حرج و مشقت کما یشعر به بعض الاخبار و هو الاقرب و ظاهرا
که چنانچه خون قروح و جروح معفوست متنجس بخون هم معفوست مثل ریم و هو مصرح به فی
بعض الروایات و مثل عرق که خلو انسان ازان کمتر اتفاق میشود کما نص علیه فی الذخیره بلکه
مطلق رطوبت متنجسه بالدم والله یعلم و در شبانه روزی یکمرتبه تطهیر ثوب اولیست و تبدیل ثوب
برای هر نمازی لزوم ندارد پنجم اختلاف است درینکه حمل نجاست در حال نماز با امن از تلوث
بدن و جامه مبطل نماز است یا نه بعضی از اصحاب جزم ببطلان کرده اند و بعضی بجواز و صحت
و دلیلی قوی برای منع نیست مگر بعض روایات اشعاری بآن دارد و سبیل احتیاط در اجتناب است
پس اگر بوریکه مشرک آنرا ساخته باشد اگر ظاهرش را طاهر ساخته در حال نماز با خود دارند بطلان نماز ثابت نیست
اگرچه احتیاط بهتر است ششم واجبست نگاه داشتن مسجد از تلویث بنجاست و خلافی
درین نیست و در داخل کردن شیء نجس یا المنی از تعدی اشکال است و ظاهر جواز آن است
اما نجاست متعدیه پس منع ازان واضح است و تفرقه در میان زمین و دیوار مشکل است
و بعضی فرش مسجد را بآن الحاق نموده اند و آن احوط است و ازاله نجاست از مساجد
با امکان و قدرت بران فورا واجب است و تاخیر دران غیر جایز و دعوی اجماع بران کرده اند

و وجوب تطهیر اختصاصی ندارد بآنکسیکه نجس کرده است هرکسیکه متمکن باشد از تطهیر مسجد نکند در حالیکه دیگری هم متوجه پاک کردن نشده در نماز شان با وسعت وقت باطلست اگرچه در خارج مسجد بجا آرد و کسیکه قدرت نداشته باشد نماز شان صحیح است اگرچه داخل مسجد بجا آرد و اما در وقت مضیق پس نماز را مقدم میدارند و بمسجد الحاق کرده اند شهیدین علیهما الرحمه ضرایح مقدسه و مصاحف مشرفه را و امر در مصاحف یعنی ایات و حروف واضح تر است و اشتراک در احترام مقتضی اتحاد احکام است مع انه احوط هفتم واجبست دور کردن نجاست از جای سجود یعنی موضع گذاشتن پیشانی باجماع اتفاقی تصریح کرده بان فاضل محدث بحرانی و دیگر علمای اعلام کلام در بعض بنظر رسیده مگر از ملا محسن کاشانی در مفاتیح و ابن جنید الشارح این باره و کسی فتوی داده اند بجواز سجود علی النجس و خیال محال کرده اند که این اجماع خالی از قول معصوم است و هو حکم علی غیب معلوم بل هما علم بخلافه آری در سجود بران چیزیکه نجس شده از آفتاب خشک شده باشد قولی بجواز سجود با عدم حکم بطهر منقول شده و در جای گذاشتن دیگر اعضا خلافست از سید مرتضی علیه الرحمه قول بوجوب منقول شده و مشهور عدم وجوبست لکن بشرط عدم تعدی و در صورت تعدی غیر معفو عنه تطهیر واجبست بلکه مراد از وجوب نیز همین وجوب شرطیست و گاه گاه که وجوب شرعی هم بآن ضم میشود مثل اینکه وقت در زمینه حاضر شود و موضع سجود در مقام نجس ممکن التطهیر منحصر باشد که در ینصورت تطهیر علاوه بر وجوب شرطی وجوب شرعی هم من باب المقدمه بهم خواهد رسانید هشتم واجبست اجتناب از نجاست در ماکول و مشروب با نجاست که حضرات علیهم السلام حکم فرموده بر یختن شوربا از دیگی که قطره شراب دران ریخته شود و خورانیدن آن باهل کتاب یا کلاب و سکونی روایت کرده که از جناب امیر علیه السلام پرسیدند که دیگی را پختند و ناگاه موش افتاده دران یافتند آنحضرت فرمود که شوربا میریزند و گوشت را شسته میخورند و این در جائیست که معلوم نباشد که موش هیچ وقت دران دیگ افتاده و اثر بباطن گوشت نرسیده باشد و هیئت مانع از تطهیر آن نباشد یا اینکه در خورده باشند و اما آنچه در روایات چند وارد شده که خون چند دقیقه هر گاه در دیگ بزرگ افتد و خوردن آن حلال است خالی از اشکال نیست و بعضی بمضمون آن قایل شده اند و شیخ مفید و جمعی گفته اند که خون بعد غلیان و تفرق و فقدان پاک میشود و آن مشکل است و ممکن است اگر مراد از خون این گونه خون پاک باشد پس احتیاط در اجتنابست از خونی که نجاستش معلوم است با احتمال اسرار مصارف و اجتناب لازم نیست قایل نشود هم واجبست ازاله النجاست از ظروف طعام از برای استعمال آن چنانچه جایز

استعمال ظروف نجسه همچنین جایز نیست و استعمال ظروف طلا و نقره هم تنها نیست در باب آنکه ظروفی که مصداق آنیه باشد استعمال آن
بلکه ساختن آن و فروختن و خریدن آن حرام است و اما مطلق ظرف مثل ظرفیت تعویذ نقره و طلا پس حرمت آن ثابت نیست
بلکه در خصوص انگشتری و ظرف نگین است و تعویذ که ظرف دعا ده است خصوص لا الله جواز بلکه رجحان دارد و هم چنانچه اجتناب
از نجس در مشروط بالطهارت واجب است اجتناب از چیزی که مشتبه به نجس باشد که محصور باشد نه آنکه غیر محصور باشد بلکه بعضی در غیر محصور هم قایل
به وجوب اجتناب هستند لکن خالی از تامل نیست و کیفیت آن که مشتبه به نجس میکند که اینکه چیزی که نجاست منحصر در آن باشد استعمالش در چیزی که
و جهی که احتمال طهارت باستعمال یکی از آن حاصل شود یا از هم توب مرتبه که در صورت انحصار جامه در یک تا مکرر شود
تطهیر آن واجب است دیگر نجاسات آن معفو است از جهت روایت مشهوره که زنی غیر از یک پیراهن ندارد و برای او طفلی هست که بول می‌کند بر آن چه
فرمودند که هر روز یک مرتبه بشوید و هر گاه هر مرتبه دو طفل باشند تطهیر اولی تامل دارد چنانچه بعض اعلام منع نموده‌اند و ضع نیست و بعض
حکم را مخصوص به صاحب خانه و بعضی به هم همین حکم داده‌اند و بعضی تخصیص عفو به بول نموده‌اند و بعضی تعمیم داده‌اند و اقتصار به مورد نص
احوط است و اگر در هم دانستی که در لباس نجس نماز نمی‌توان کرد آری اگر مطلع از نجاست نباشد و بعد از فراغ مطلع شود
نمازش صحیح است و ظاهر آنست که حاجت به اعاده در وقت و قضا در خارج وقت ندارد و اگر در اثنای نماز نجاستی در جامه یا بدن
خود بیابد پس از دو حال بیرون نیست یا اینکه میداند که نجاست مقدم بر نماز بوده یا نه بر تقدیر اول نقض صلوة و استیناف
احوط است و بر تقدیر ثانی هم اراده و ذکر است که اگر ساتری باشد یا ازاله ممکن نشود و مستلزم فعل کثیر و منافیات دیگر
نباشد و الا استیناف کند این چه در وسعت وقت است و اگر قطع و استیناف به سبب تنگی وقت ممکن نباشد بر هر دو تقدیر
طرح یا ازاله کرده نیست و اگر طرح یا ازاله مستلزم فعل منافی باشد یا ممکن نشود با نجاست نماز را ادا می‌کند
و احوط آنست که هر گاه طهارت متیسر شود نماز را قضا کند و اگر نجاست از پیشتر معلوم باشد در حال نماز فراموش نموده
پس این هم از دو حال بیرون نیست یا اینکه بعد از فراغ به خاطرش آمده یا در اثنا بر تقدیر اول سه قول دارد یکی اعاده در وقت
و قضا بعد از آن دوم سقوط اعاده و قضا سوم اعاده در وقت و سقوط قضا در خارج و مستند این اقوال روایات
مختلفه است و اشهر و احوط قول اول است و بر تقدیر ثانی قطع نماز میکند و از سر میگیرد وجوبا کما هو الظاهر و اگر ساتر
منحصر باشد در نجس و قادر بر تطهیر نباشد جمعی از علما گفته‌اند که برهنه نماز می‌گذارد و رکوع و سجود به اشاره می‌کند بلکه
این قول مشهور است لکن مستند آن خالی از ضعف نیست و روایات صحیحه دلالت دارد بر اینکه در جامه نجس نماز را بجا

می آرد. باین سبب بعضی قائل بتخییر شده اند و عمل بر اخبار صحیحه ترجیح دارد بلکه لازم است اگر مخالف اجماع نباشد
بحث سوم در بیان مطهرات است بدانکه اول و عمده مطهرات آب است و مطهریت آن عام است هر چیز را که قابل
تطهیر است بخلاف مطهرات دیگر بدانکه آب پاک می کند هر چیز را که بر او واقع شود هرگاه عین نجاست نباشد و اگر نجاستی
واقع شود پس اگر کثیر یا جاریست پاک میکند و اگر قلیل غیر جاری است خود نجس میشود تفصیل این اجمال آنکه آب مطلق چند قسم است
اول آب جاری و آن آبی است که ماده چشمه داشته باشد و قلیل و کثیر آن علی الاشهر بدون تغیر نجس نمیشود و [illegible]
حلی علیه الرحمه و بعضی دیگر کثرت را در آن اعتبار کرده اند و آن احوط است و در حکم آن است آب [illegible]
اگر باران بحدی باشد که جاری شود و پاک کننده است و با انقطاع پس اگر باران بر آن بهاده باید مطهر نخواهد بود و الا احتمال [illegible]
دارد و احوط آنست که رعایت جریان حتی الامکان از دست ندهند و در حکم آب جاری است آب حیاض صغار حمام
اتصال بماده کثیر داشته باشد و لذا فرد جاری است آب چاه علی الاشهر الاظهر بین المتاخرین و نزح مقدر
مسنون است و احوط رعایت آنست و تفصیل عنقریب ذکر آن می آید ان شاء الله تعالی دوم آب کثیر یا کر است و کر
عبارت است از آبی که ماده نداشته باشد اگر چه بر روی زمین جاری و روان باشد و کثرت عبارت است از بلوغ آن بحد کر و آن علی الاشهر [illegible]
شبر مکسر است و قمیین همین قدر را کر دانسته اند و جناب ابوعلی [illegible] مقام [illegible] باین قول قائل شده اند خالی از قوت نیست
و لکن اشهر آنست که آن آبی است که مکسر آن بقدر چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر باشد و هو الاحوط و مهما امکن این
احتیاط را از دست ندهند بلکه بعضی دعوی اجماع بر آن نموده اند و محقق اول بتقدیر یک اقطار ثلثه آن سه شبر [illegible]
و ثانی در وقتی که هر واحد از آن سه شبر و نیم باشد و واضح است که در صورت اختلاف حساب معلوم نمیتوان کرد این مقدار
کر بحسب مساحت و اما بحسب وزن پس اشهر و اظهر آنست که بمقدار یکهزار و دویست رطل عراقی است و هر رطل بوزن
یکصد و سی درهم است و بحساب این بار تبریز [illegible] من کسری [illegible] کثیر در حکم آب [illegible] است در اینکه
از ملاقات نجس منفعل نمیشود تا وقتیکه تغیر در صفات ثلثه او راه نیابد بدانکه تغییر طعم و لون و رایحه هرگاه از عین نجاست
نجس است [illegible] انکه تغیر بهم رسد [illegible] بسبب مجاورت نجاست [illegible] آنها [illegible] تغیر تقدیری [illegible] و اندازه [illegible] در باب حکم
نجاست معتبر نیست بلکه تغییر حقیقی در کار است اگر حال تغیر بسبب ملاقی مشتبه شود مثل اینکه در آبی [illegible]
خلیط یا مثل [illegible] بعد [illegible] ریخته شود [illegible] که آیا سرخی خون در آن اثر کرده یا نه

در اینصورت هم حکم بنجاست نخواهد شد آری اگر بقدر این یقین حاصل شود باینکه اینقدر خون اینقدر آب را متغیر ختما میکرد از امتزاج سرخی سابق اثران یا آن نیست در اینصورت حکم بنجاست اقرب است و در صورت حصول مظنه اعتنائی بآن نخواهد بود چه ظن در باب نجاست متغیر نیست و اگر احتمال کند که بعد امعان نظر و جمع قراین اینمظنه منجر بیقین میتواند شد فکر در آن لازم نخواهد بود چه تجسس و نظر و بحث در اینها ممنوع است چنانچه بر متتبع احادیث مخفی نیست حاصل آنکه در اینجا مسلوب الصفات اعتبار تقدیر در جهتی ازدو در مستور الصفات جهت صفات تقدیر نیست و اگر تقدیر واقع شود منجر بیقین شود اعتبار بآن نیست و الا فلا والله یعلم سوم آب قلیل را گویند که کمتر از کر باشد و آن نجس میشود بمجرد ملاقات نجاست هر چند اوصاف آن متغیر نشود خلاف در آن بسیار [illegible] آب قلیل بلکه مطلق مایع مثل آب مضاف و روغن در حال ریختن بر نجس آنقدر که بلند است از نجاست نجس نمیشود هرگاه بر نجاست قرار گیرد مثل اینکه ظرفی نجس باشد و آب را بر آن بریزند نجس خواهد شد خلافا لبعض الاصحاب بدلیل آنکه آب قلیل در حال اتصال آن بماده کثیر حکم کثیر دارد خواه در حمام باشد و خواه در غیر آن تقوی اسفل بالاعلی در صورت است و اضح و همچنین تقوی احد المتساویین بآخر هرگاه اتصال و اتحاد بحسب عرف متحقق شود و مجموع کر باشد و لکن تقویت یافتن قلیل بماده کم از کر هرگاه مجموع بحد کر باشد خالی از تاملی نیست چه جای آنکه باینحد نرسد و تقوی اعلی باسفل در صورت انصباب یا فوقیت در بالا ظاهر نیست مثلا آبی را از سبوی در حوض کثیر بریزند هرگاه دست نجس با سبو برسد حکم بنجاست آب میتوانند شد و التزام بقا طهارت آن مشکل است و بکره را که باشد مثل اینکه سبوی بالای سبوی دیگر پایین نهند و آب در میان آنها باشد پس ظاهر آنست که حکم آنها حکم دو حوض قلیل بسیار که جویی در میان رابط باشد و مجموع بحد کر رسد یکی باشند چهارم آب مضاف است که بتنهایی از آن آب نتوان گفت مثل اینکه ممزوج شود بچیزی بحیثیتی که اضافت بان و اطلاق اسم لزوم بهم رسانند مثل شوربا و مانند آن و آب فشرده از اجسام مثل آب درختان و فواکه و عرقی که از دواها کشیده میشود مثل گلاب و آن فی نفسه پاک است لیکن پاک کننده نیست و بمجرد ملاقات نجاست اگرچه کثیر باشد نجس میشود و طهارت شرعیه بان نمیتوان کرد علی الاشهر الاقوی و ذکر آن در ضمن مطهرات استطرادی است و همچنین در اقسام ابداج از مجازی و وهم از مطهرات آفتاب است علی المشهور و روایات در اینباب مختلف است و بعضی از علما قایل شده اند بجواز سجود بران و مشهور آنست که از جهت [illegible] نیست و پاک نمیکند مگر زمین و عمارات را از غیر منقولات و از جمله منقولات فقط حصیر و بوریا را و اگر محل موضع نجاست خشک شود بغیر آن آفتاب پاک نمیشود داری اگر آنرا تر کنند و آفتاب بتابد پاک شود خواه خشک گردد

کردن [illegible] یا محض هوا مطهر نیست و اگر بر یک روی نجس مثل دیوار آفتاب بتابد طرف دیگر هم پاک می‌شود اگر
اتصال در اجزای آن متحقق باشد مثل دیوار خام نه دیوار پخته و اگر اصل دیوار پاک باشد و هر دو روی آن نجس شود [illegible]
آفتاب یکی از جانبین را باعث طهر طرف دیگر نخواهد شد سوم آتش است و آن پاک می‌کند چیزی را که خاکستر کند
در خصوص میانه علمای ما رضوان الله علیهم نیست و فرقی نیست میانه نجس و متنجس و همچنین [illegible]
دود روغن نجس شیخ علیه الرحمه خلاف کرده و ظاهر طهارت است مگر اینکه اشتعال باعث [illegible] اجزا
قبل از استحاله [illegible] در آنچه آتش آن را انگشت [illegible] و کل [illegible]
و در انگشت قول به طهارت دور نیست و در [illegible] تامل بیشتر است [illegible]
و احادیث حکم کننده به طهارت خمیر مقتضی حکم به طهارت است در جمیع افراد سابقه لکن در بعضی روایات وارد شده
است که چنین خمیر را به سنی کافر بفروشند و در بعضی حکم به دفن وارد شده و آن دلالت بر نجاست دارد
[illegible] و هو مختار الفاضل التحریر چهارم استحاله است و آن عبارت است از تبدیل حقیقتی به حقیقت دیگر
مثل سگ در نمکزار افتد و نمک شود و مثل خون که متبدل به ریم می‌شود و مثل نطفه که انسان یا حیوان طاهر شود و مثل
[illegible] نجس که بول یا شیر حیوان حلال شود و گاه است که امر منعکس شود مثل اینکه آب طاهر بول شود [illegible]
باعث تغییر حکم است [illegible] طهارت است مگر جایی که دلیل بر نجاست قائم شود و هر چیزی که به استحاله پاک شود
شود اگر محل آن نجس شده باشد به استحاله حال پاک می‌شود به خلاف انقلاب که آن هم نوعی از استحاله است مثل انقلاب
که ظرف آن هم پاک می‌شود اگر نجاستی خارجیه داشته باشد و چیزی که با آن علاج و تدبیر انقلاب کنند اگرچه علاج خوب نیست
کله ثابت بالنصوص الصحیحه [illegible] و استحاله را در مطهرات شمردن خالی از مسامحه نیست لانه تبدل النجس بالطاهر لا [illegible] و کذا
فی کون [illegible] مطهرة فانه راجع الی الاستحاله پنجم انتقال است مثل اینکه خون آدمی به جسم پشه و مانند آن منتقل شود و خون
پشه پاک است و گاه است که این را هم از استحاله حساب می‌کنند و بنا بر این [illegible] که مدار طهر بر علم به استحاله باشد و ظاهر
که به مجرد انتقال خون به جسم پشه آن را خون پشه می‌نامند [illegible] عموم [illegible] لا بأس [illegible] البراغیث داخل
منتظره نخواهد داشت [illegible] به مجرد انتقال حکم به طهر مشکل است مگر اینکه استحاله شود [illegible]
و آن مثل نزح آب چاه است علی القول بنجاسته بلکه بنا بر قول به عدم انفعال آب چاه به مجرد ملاقات نجاست هم نزح [illegible]

که مشهور شده مطهر خواهد بود و آن هم از قسم نقصان است الکن میتوان گفت که قدر نجس خارج شده و باقی پاک است از جهت
تنوری باده و مثل عصیری که بجوش دادن نجس شده چه پاک شدن آن نزد قایل بنجاست آن برفتن دو ثلث آن است صورت
می بندد و ماهیة الا النقصان گفته اند که پاک شدن این پاک میشود ظروف و آلات طبخ و طباخ و جامه او و هیچ چیز
ترجیح مقدرات شرعیه از چاه پاک می شود در سر دلو و دست کشنده و کنارهای چاه و از انجا که اصل نجاست چاه
بعضی حیوانات نیز [illegible] ثبوت نمیرسد پس فرع این مسئله کلام چندان فایده ندارد دهم اسلام که اگر کسی آدمی
شهید علیه الرحمه میفرماید که کافر پاک میشود بسبب اسلام بالاجماع اگر چه از ارتداد فطری [illegible] باشد آن چیزی که از
[illegible] جامه که بدن او باشد و میرزا احمد توبلی علیه الرحمه [illegible] شرح احتمال پاک شدن را ترجیح داده اند
لکن قول اول اشهر است و بعضی اسلام را در قسم استحاله داخل کرده اند و آن جهتی ندارد [illegible]
در این مقام چند چیز تعلق دارد اول اینکه در زمین مندرج میشود خاک و ریگ و سنگ چه همه اینها در جنس داخل است و [illegible]
[illegible] تامل است و همچنین گل و چوب و بعضی تعمیم داده اند و مسح بهر چیزی که باشد هرگاه مزیل اثر نجاست شود کافی دانسته اند
و چند حدیث صحیح بر این دلالت دارد لکن حمل آن بر معهود متعارف که زمین باشد دور نیست و فاضل [illegible]
اکثر اخبار مخصوص است بزمین دوم آنکه آیا شرط است خشک بودن زمین یا نه اعتبار [illegible]
ندارد سوم اینکه طهارت زمین شرط است یا نجس هم پاک می کند جمعی قایل [illegible] شده اند ظاهر است که اگر زمین نجس
باشد و نعل رطوبت داشته باشد طهارت زمین شرط است و اگر هر دو خشک باشند نجاست هم پاکی [illegible] دارد احتیاط
است چهارم چیزی که بزمین پاک می شود اسفل نعل و موزه است باجماع بلکه هرچه قایم قدم قرار داده میشود اگرچه از چوب باشد
مثل چوب پا و نیز اسفل عصا محل تامل است و ظاهر آنست که اسفل قدم پاک میشود و تامل در آن بی وجه است پنجم کیفیت تطهیر
پاک میشود اشیاء مذکوره براه رفتن بر روی زمین و بمالیدن و مسح و کشیدن که عین را زایل کند اگر نجاست عینی
داشته باشد بلکه هرگاه اثر آن نیز دور شود و ظاهر مراد از اثر در این مقام اجزای صغار است و رنگ و بو در آن
داخل نیست و از ابن جنید منقول شده که او پانزده ذراع راه رفتن را در حصول طهارت شرط میداند عملا علی بعض
الروایات و حمل آن بر حال ضرورت که دور شدن نجاست [illegible] باین اعتبار [illegible] التصور است ششم
شرط نیست بودن [illegible] نجاست [illegible] بلکه هر گونه نجاستی که [illegible]

ذکر شده زایل می‌شود و گاه است که از بدن حیوان یکی هم مطهر می‌شود چنانچه در استنجا فرمایند و حکم ولوغ خوک آمده است

و هم باطن بعضی به زوال عین مثل باطن دهن و بینی و گوش و چشم و فرج پاک می‌شود بلکه طهارت به دندان و از سوی دیگر که

چیزی در رطوبات آن تغییر نیست آن حاصل می‌شود و اما چیزی که از لوازم غیر منفک بواطن نباشد مثل طعامی که در خلال دندان

متخلل شده باشد پاک شدن آن مخصص می‌تواند شد کما فی شرح اللمعه و غیره و کافی است در پاک شدن جسم حیوانات

غیر انسان دور شدن نجاست و زوال عین آن در موثقه عمار است که سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام

از آبی که می‌نوشد از آن باز و جانور شکار کننده یکی حضرت فرمود که هر [illegible] وضو را

می‌توان کرد مگر اینکه ببینی در منقار او خون را و در صحیحه زراره از آنحضرت [illegible]

[illegible] علیه السلام است که گربه در [illegible] است [illegible] آب [illegible] از [illegible] که [illegible]

خورده است پس اگر زوال عین کافی نمی‌بود [illegible] شکار کنندگان پاک نمی‌بود و [illegible]

کافی نیست که در [illegible] اکثر [illegible] آنکه [illegible] است شک [illegible] اگر [illegible]

باقی نماند و مسلم [illegible] پاک خواهد بود و بعضی تعمیم نموده‌اند به هر چیزی که [illegible] باشد عین [illegible] و ما فند [illegible]

پاک نمی‌شد و بعضی نجاست خون را اگر [illegible] است [illegible] حکم به طهارت [illegible] و این [illegible]

بواطن بعضی تصریح کرده‌اند به اینکه هرگاه عین نجاست موجود باشد [illegible] رطوبت نجس نمی‌شود بلکه اگر [illegible]

دهن یا بینی به نجاست گذشته از آنجا و زکرده خارج شود موثر [illegible] نخواهد شد و هم غیبت [illegible]

شروط آن خلاف است بعضی شرط کرده‌اند علم [illegible] مشروط بالطهارت و بعضی گذشتن آن مقدار زمان را

که طهارت در آن امکان داشته باشد و کیف کان علم [illegible] شده نجاست شرط است [illegible]

بعضی تمیز [illegible] مکلف بودن او و بعضی مطلق غیبت را کافی دانسته‌اند و آن ضعیف است و بعضی در اصل مطهر

بودن غیبت کلام کرده‌اند مثل ملا محسن کاشانی و صاحب مدارک [illegible] [illegible] فاضل [illegible] غیبت را بالقول

مطلق مطهر گفته [illegible] باصالة البرائة و ما [illegible] بین القولین حق آنست [illegible] ظاهر حال [illegible]

[illegible] مثل اینکه ببینیم که بعد [illegible] [illegible] نماز مشغول گشته یا وقت نماز گذشته است ظاهر اسلام مقتضی

عدم ترک صلوة است پس البته طهارت کرده یا چیزی خورده و در اعضا متصله اکل نجاست داشته و ظاهر [illegible]

مسلمین محمول بر صحت است پس در بعض صورت حکم بطهارت میتوان کرد و احتمال سهو و غفلت که مرجوح است قابل
اعتنا نمی باشد. و الا اقتدا با امام جمعه و جماعت بسبب احتمال بقای نجاست جایز نباشد کما صرح به الفاضل
البحرانی رداً علی الکاشانی بحث چهارم در کیفیت تطهیر است و کلام در این مقام در چند موضع واقع میشود اول اینکه تحقیق شد بملاقات نجاست
طریقه تطهیر آن بمحض اتصال آن است بکر و بعضی امتزاج را شرط میدانند و در القای کر دفعه را شرط میکنند و [illegible]
بلکه ظاهر آن است که اتصال کافی باشد علی العموم بعموم طهوریة الماء مراد اینکه کیفیت تطهیر آب منصوص نیست پس [illegible]
متفق علیه اقتصار لازم باشد کما افاده مولانا الجمال رداً علی القول بالاتصال فلا یخفی ما فیه چه ما نمی تعلیقها [illegible]
آنکه نجس شده بسبب تغیر احد اوصاف ثلثه پس بملاقات کر زوال تغیر هم در آن معتبر است خواه قبل ملاقات
خواه مقارن آن و بعد آن نیز پاک میشود به نزول باران بر آن مع زوال التغیر و بعد امکان [illegible]
[illegible] زوال تغیر اگر چه آب چاه باشد و نیز پاک میشود آب چاه به نزح مقدرات شرعیه علی القول بانفعاله
بمجرد ملاقات اگر چه قول بان ضعیف است و بعضی از علما با وصف آنکه قایل بانفعال آب چاه [illegible]
نزح مقدرات شرعیه را واجب میدانند و این هم به پایه ثبوت نمیرسد اشهر و اقوی استحباب است [illegible]
ان شکی نیست پس پاکی نیست [illegible] ذکر مقادیر شرعیه در این مقام تتمیما للمرام پس بدانکه برای موت شتر [illegible]
باشد [illegible] تمام آب میکشند چنانکه از روایت صحیح مستفاد میشود و مشهور آن است که اگر [illegible]
در چاه بیفتد همین حکم دارد و دلیل آن محل نظر است چه صحیحه مذکوره بر آن دلالت ندارد و بعضی [illegible]
دلو گفته اند و روایت دال بر آن خالی از ضعف نیست و در بعض روایات آمده که برای شتر و خر یک کر آب میکشند [illegible]
شاذ و ضعیف است و لکن بنا بر مختار امر سهل است و اختلاف روایات محمول بر استحباب مزید فضل و ثواب خواهد بود
پس کمتر [illegible] از ثواب خواهد بود و اکثر موجب مزید اجر و بعضی به نزح جمیع آب جمیع مسکرات را نیز [illegible] اند
و جمیع [illegible] غیر مأکول اللحم ما له النفس السائله و بعضی [illegible] ثلثه حیض و نفاس و استحاضه را و بعضی خون نجس العین [illegible]
هر یک از اینها واضح نیست و بعضی در ما لا نص فیه جمیع آب را میکشند و واجب دانستن آن بنا بر اشتغال ذمه [illegible]
وجوب تحصیل برائت وجهی دارد و لکن تمام نمیشود مگر بر تقدیر حکم بنجاست و آن خود مرجوح است [illegible]
[illegible] نزح تمام آب واجب یا مندوب است هر گاه متعذر یا متعسر باشد تراوح [illegible] تمام آب میشود و آن [illegible]

چهار کس یکدیگر را راحت دهند و به نوبت آب را بکشند از اول صبح صادق تا غروب آفتاب و احتیاطاً باز اول فجر
شستن قبیح خواه روز طولانی باشد مثل ایام گرما و خواه کوچک باشد مثل ایام سرما و ضرور است از باب مقدمه جزوی
از شب را قبل صبح و جزوی را بعد غروب داخل در نزح تمامت نماید تا یقین باستیعاب مأموربه حاصل گردد و جایز است آنها را
که نماز را بجماعت ادا سازند و در نجدیت از کار باز میمانند و میکشند یک کراً ازبرای مردن خر و در روایتی منصوص
شده و بعضی ملحق کرده اند بآن شتر را و آن بحسب بعض نسخ روایت مذکوره منصوص است و جمعی گفته اند که گاو
نیز همین حکم دارد و مستندشان واضح نیست مگر بعضی دعوی اجماع براو کرده اند و جمعی برای
مردن انسان گفته اند که هفتاد دلو باید کشید و روایت موثقه بر آن دلالت دارد و اجماع هم بر آن
منقول شده و بسبب عموم روایت بعضی تفرقه نمیکنند در میان مردن مسلمان و مردن کافر و بعضی میگویند که اختصاص
بمردن مسلم دارد اما کافر پس اگر بمیرد در چاه از دو جهت نجاست در آن راه می یابد ... پس حکم او
غیر حکم موت مسلم خواهد بود پس از این جهت غیر منصوص خواهد بود و در غیر منصوص نزاع است یکی نزح جمیع
چهل دلو و یکی نزح سی دلو و وجه قول اول گذشت و وجه قول ثانی ... و بر قول ثالث از برا
کرده به استدلال کرده اند و بنا بر قول بنجاست و انفعال آب چاه بمجرد ملاقات نجاست قول اول خالی
از قوت نیست و بنا بر مختار که عدم انفعال است امر سهل است و برای حکم باستحباب روایت مذکوره کافیست لکن
در انسان کافر از هفتاد دلو کمتر نمیتواند بود چه کافر از مسلم اسوء حالا است چگونه میشود که نزح او از نزح مسلم کمتر باشد
و نزح کرده میشود برای فضله انسان که رطب باشد یا اجزایش پراکنده شده باشد هرگاه تغیر نیافته باشد بعد اخراج عین
نجاست پنجاه دلو یا چهل دلو و چون که احتمال دارد که تردید در مستند این حکم از راوی باشد بنا بر قول بنجاست پنجاه متعین
خواهد بود تحصیلاً للیقین بالنجاسة الی ان یعلم الرافع و بنا بر قول باستحباب امر سهل است و حکم باستحباب چهل بنا بر احتمال
مرتبه احوط و اولی خواهد بود و ظاهر آنست که فضله مسلم و کافر در یک حکم است بظاهر عموم الروایة اگر چه احتمال
الحاق ثانی بما لا نص فیه متطرق است و چهل دلو کشیده میشود بسبب موت سگ و گربه کما فی روایة الحسین بن زید و در
روایت صحیحه علی بن یقطین برای مرغ خانگی و کبوتر و موش و سگ و گربه وارد است که چند دلو کافیست
و ظاهر مراد از آن موت این جانور است و احتمال دارد که مراد آن باشد که زنده بیرون آید

وشیخ طوسی علیه الرحمه گوشت خوک و روباه را ملحق بسگ و گربه ساخته و ابن ادریس جمیع این جانوران را باضمام
شغال و موش خرما ملحق بآن ساخته و در بعضی روایات درباره گربه یازده دلو وارد شده و در بعضی هفت
و عمل به هر واحد از آن بقصد ثواب بهتر است و برای بول مرد نیز چهل دلو گفته‌اند و روایتی بآن وارد است
و بعضی بول زن را نیز بآن ملحق کرده‌اند و ابن ادریس دعوی اجماع بران نموده و بعضی سی دلو گفته‌اند و بعضی انرا
در غیر منصوص داخل کرده‌اند و در بعضی روایات صحیحه برای مطلق بول نزح تمام آب وارد شده و لیکن
شاذ است لکن عمل بآن احوط و اولی است و مشهور آنست که هرگاه آب باران ببول و غایط و فضله سگ
مخلوط شده بچاه در آید سی دلو را لازم دانسته‌اند لروایة مجهول الراوی و در عذره یابسه یا غیر ذائبه ده دلو گفته‌اند
للنص و الاجماع المحکی و همچنین برای قلیل خون مثل آنکه در ذبح پرنده یا رعاف متعارف خارج می‌شود و در نص
بلفظ دلاء یسیره وارد است و صاحب ذخیره بر وفق آن فتوی داده و هفت دلو گفته‌اند برای مردن طیر یعنی پرنده که
کوچکترینها کبوتر است و بزرگترینها شتر مرغ چنانکه ابن ادریس و سلار و غیر او در غیر آن گفته‌اند و از ابن بابویه
نقل شده که طیر را فقط بکبوتر و مرغ خانگی تفسیر کرده و بعضی لفظ و مانند آن نیز افزوده‌اند و همچنین برای موش وقتیکه
بپوسید و شکافته شود یا کلفت شود علی اختلاف الروایتین و بعضی در صورت انتفاخ نیز هفت دلو گفته‌اند و همچنین برای بول طفل
غیر شیرخوار و آن بنا بر مشهور طفلی است که طعام بخورد و بحد بلوغ نرسیده باشد و شهید ذکری نموده که آن طفلی
است که از شیر خوردن او را بازداشته باشند یا شیر نخورد لکن غذا بیشتر غالب باشد یا از دو سال تجاوز کرده باشد و
همچنین برای غسل کردن جنب در چاه روایاتیکه از حضرت صادق علیه السلام در نیامده مروی شده مختلف است در بعضی
لفظ نزل الجنب و در بعضی لفظ وقع و در بعضی لفظ اغتسل واقع است پس تخصیص بارتماس یا اغتسال موجه است و لکن
حکم نزح بنا بر تحقیق از راه استحباب است نه از جهت نجاست بلکه جنابت مستلزم نجاست نیست فضلا عن التنجیس و احتمال [illegible]
و بعضی از جنب داخل در چاه مستصحب نجاست منی باشد و قائل شویم بنجاست چاه بملاقات منی پس باید که منزوح را
اخراج نمایند پس حکم به نزح هفت دلو برای آنها جنب است که از نجاست منی پاک باشد و همچنین از برای سگ اگر زنده
چاه بیرون آید للروایة عن الباقر علیه السلام و از ابن ادریس نقل شده که سگ زنده و مرده نزح چهل دلو [illegible]
[illegible] بنا بر قول صدوق علیه الرحمه بروایة الصادق علیه السلام و همچنین اسامه ابرص که از کبار وزغ است پنج دلو برای [illegible]

مرغ خانگی بعضی مقید ساخته اند از اجلال و بهبود تقدیر بعضی در این باب بنظر نرسیده و در صحیحه ابی اسامه از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست در باب شتر و گاو و مرغ خانگی [illegible] که هرگاه منتفخ نشود
و طعم آب متغیر نشود بس پنج دلو کافی است و این اعم است از موت و حیات اگرچه اراده موت بقرینه تمام
سیاق کلام اقربست و اختلاف روایات قرینه استحبابست [illegible] که اگر متغیر شود آب بس کیپاز آن آب آنقدر که
بدبو را ببرد و در این حدیث ذکر زرق و دجاج نکرده لیکن چون مناسبت بمقام داشت آنرا نیز مذکور ساختیم و سه دلو می کشند برای موش
بنابر مشهور که بنوبت تفسخ و انتفاخ نرسانیده باشد و از برای [illegible] صعبه است [illegible]
و موثقه سماعه [illegible] بر این دلالت دارد و برای عقرب بنابر قول شیخ و [illegible]
الذکری لا فی الوزغه و شهید ثانی علیه الرحمه در شرح لمعه استحبابرا رو داده [illegible]
و یک دلو برای [illegible] گنجشک و هر چیزی که از طیور از جثه کبوتر کوچک باشد و بعضی ملحق کرده اند بآن بول الطفل شیرخوار را
و این منزوحات وجوبا یا استحبابا در صورت عدم تغیر است اما در صورت تغیر طعم یا لون یا رایحه بس آنقدر باید کشید که
تغیر زایل شود چنانکه در روایت ابی اسامه گذشت در وجوب آن کلامی نیست لکن در نزح مقدر بعد از آن خلافست و اظهر استحبابست
است و کیفما کان هرگاه تغیر در آب چاه یافته شود از وقت علم [illegible] نجس خواهد شد اگرچه از وقت وجدان
متقدم باشد نه در وقت مشکوک والله العالم بالاحکام و آب مضاف بمجرد ملاقات نجس نجس میشود و تطهیر آن بدون
استهلاک و دور شدن اضافه مشکل است دوم آنکه در نجاست [illegible] که بجای رسیده باشد تکرار غسل لازم
است یعنی دو بار باید شست بلکه در بدن نیز علی الاقوی [illegible] باشد در نجاست [illegible] بعد ازاله عین [illegible] شستن کافی
است و احوط [illegible] تثلیث است [illegible] ازاله عین کافی است و ازاله [illegible] ضرور نیست
هرگاه رنگ مستقل جرم نباشد و احوط در رنگ آنست که اولا در ازاله آن اگر [illegible]
رنگ [illegible] باقی ماند باکی نخواهد داشت و تکرار غسل فاصله حکمی کافی نیست یا نه محل کلام است [illegible]
از آنجا که دو مرتبه شستن [illegible] گفته دور نیست و در آب جاری حاجت بتکرار نیست بلکه آب کثیر هم علی الظاهر [illegible]
چیزها مثل ظروف و غیره که حکم آن با سایر نجاسات تفاوت دارد در بعد بتفصیل خواهد آمد سوم در تطهیر با قلیل در
چیزهایی که حامل غساله میشود مثل پارچه و پنبه و حصیر یعنی فشردن ضرورست و ظاهر آنست که در هر مرتبه بعد شستن عصر لازم باشد و لااقل

من كونه احوط و اما بدن پس در شستن آن دلك معتبر نيست اگر چه از علامه حلي عليه الرحمه مسئلا بان منقول شده
بعضي تصريح كرده‌اند باستحباب آن يا در شستن موهاي ريش براي مردان و موهاي سر براي زنان و مردان عصر شرط است
عموم ادله مقتضي لزوم عصر است لكن با عموم جهت نص بخصوص نظر در نيايد و اطلاقات غسل بدن بنجاست
بران من غير فرق بين ما عليه الشعر و غيره دلالت بر نفي حاجت بان دارد و هرگاه جامه يا غير جامه را از جنس كه محتاج بعصر
باشد عصر نكنند و بحالش واگذارند تا خشك شود و بعد از آن نجس نشود آيا در حكم عصر خواهد بود يا نه در صورتيكه عصر را بنابر انفصال غساله
كنند اين جفاف بطريق اولى كافي خواهد بود اما هرگاه اعتبار عصر متعبدا باشد پس محل تامل است و آنچه مكه عصر ... ساختن غساله
... ممكن نشد مثل ... و چوب كه آب باطن آن فرو رفته باشد يا دانه ها مجتمع باشد كه در وسط آن آب جا گيرد بعضي از علما پاك شدن آن
با آب قليل ممتنع ميدانند و اين حكم على اطلاقه خالي از تامل نيست والله العالم چهارم نان و عجين نجس را در آب كثير پاك
ميتوان كرد هرگاه آب در جميع اجزاي آن نفوذ كند و اجزاي آن در آب با نيم نبه شايع نشود كه آب مجاور آن مضاف گردد
همچنين است احال جامه رنگين مادامكه رنگ آن كه تابع است از قسم مضاف است پس اگر جامه را در رنگ نجس انداخته و همان
جفاف در آب كثير فرو برند پاك نخواهد شد تا وقتيكه رنگ مستهلك نشود يا از حد اضافت بيرون نرود و اگر رنگ ...
اينجا در خود را استصفا سازد و ماء نفي كمتر از كر باشد همه نجس خواهد شد بخلاف اينكه با كر باشد كه مضاف تا وقتيكه متصل است نجس خواهد بود
و اگر كه ... آنست بر طهارت ... تا خواهد بود و در رنگي كه خشك شده باشد پس جامه رنگين را هرگاه در آب كثير فرو برند
و آب بهمه جايش برسد پاك خواهد شد مگر اينكه قبل رسيدن آب بجميع اجزاي آن بسبب تغير آب مجاور آن مضاف شود
چنانكه در ليقه دوات گاه است مشاهده ميشود كه مركب در آن خشكيده تجربي بهم ميرساند و بي اينكه آب بباطن آن برسد
خيسانيدن آن آب بالاصل آن را متغير ميسازد و گاه است كه بحد اضافت ميرسد بصورت امر مشكل ميشود و در آب قليل
تطهير آن بطريق اولى صورت نمي بندد مگر اينكه آب برنگ جامه رنگين نشود و بحد اضافت نرسد و اگر چوب نجس شود و نفوذ
در باطن آن نفوذ نكرده باشد تطهير آن با آب قليل ميتواند شد لكن تطهير ... عليحده بسيار دشوار است و حرج
عظيم دارد و ... آنرا پاك ميسازند ميشود كه در ظرفي بنهند و آب بان بريزند و بعد از آن ظرف آب دور ريزند ...
و مظروف پاك شود يا در پارچه بگيرند و آب بريزند و عصر نمايند و اگر در ظرفيكه سوراخها داشته باشد مثل منخل ...
و حركت دهند كه آب بهمه چوب برسد و خود بخود از سوراخها بيرون رود و انفصال غساله اسهل و طهارت بي ...

حاصل نخواهد شد و اگر آب نجس در باطن چوب نفوذ کرده باشد و در غیبت که هرگاه آب قلیل مطهر نفوذ
کند پاک میسازد و الا تطهیر در آب کثیر نیز صورتی نخواهد داشت و تطهیر کوزهای سفال نیز مثل ظروف است هم با نفوذ آب منفعل نکنند مع
تامل فیه پنجم تطهیر زمین که انفصال غساله از آن ممکن نباشد با آب قلیل چنانچه جمعی تصریح نموده اند مشکل است لهذا بعد از تحجر
خاک نجس پاک چاره نیست جائیکه طهارت بباران یا آب کثیر یا آب جاری یا آفتاب متصور نباشد اما دیوار و زمین پخته و گچ داشته باشد
و سراشیب باشد که انفصال غساله از آن بخوبی شود تطهیر آن سهل است اما دیوار خام یا زمین سخت پس تطهیر آن محل
کلام است و ظاهر در مثل جدار و زمین سراشیب آنست که پاک شود و هرگاه حوضی نجس شده باشد و ممکن باشد که از آب پر از
ساخته مثل آن پاک کنند خواه دور ساختن آب غساله از راه مفرغه باشد خواه از طرف دیگر آن را خالی سازند و در بیست که
پاک شود ششم تطهیر اوانی و ظروف علامه حلی علیه الرحمه در اکثر کتب خود فرموده است که ظرفی که خوک از آن ولوغ نماید
و بزبان خود آب از آن بیاشامد هفت مرتبه شسته میشود و سید سند علیه الرحمه آن را اختیار فرموده بسبب صحیحه علی
بن جعفر و شیخ الطایفه و محقق علیهما الرحمه اکتفا به سه مرتبه نموده اند و محقق روایت هفت مرتبه را حمل بر استحباب
کرده بلکه سه مرتبه را نیز واجب نمیدانند بلکه از ظاهر کلام او اکتفا بیک مرتبه مستفاد میشود از ولوغ کلب سه مرتبه که اول با
خاک بوده باشد علی المشهور بصحیحه ابی العباس لکن نسخ روایت مختلف است چه در بعض نسخ بعد غسله بالتراب ثم
بالماء مرتین و ان التعرض للعدد وارد شده و در بعضی لفظ مرتین و العمل علیها احوط و بعضی به سه مقام تراب قایل
به هفت غسل شده اند و روایت بران دلالت دارد و ظاهر آنست که مستحب باشد و بعضی غسله ترابیه را در وسط قرار داده اند
و بعضی مطلق میگذارند و تقدیم اقرب است و آیا مراد از آن مسح خاک خشک است یا ممزوج با تعیین احد الامرین
مشکل است لتعارض المجازین و احوط جمع است بین الامرین لکن مزج تراب با آب [illegible] نیست بتقدیر
بعضی امتزاج آب مضاف را کافی دانسته اند و اگر عوض خاک بجا [illegible] باشند
بعضی کافی میدانند و جمعی گفته اند که حکم لطع حکم ولوغ است و لطع عبارتست از لیسیدن ظرف بان آن [illegible]
مبالغه در تطهیر احق است و بعضی وقوع سگ را در آب ملحق بولوغ نموده اند و صدوق بران [illegible] حکم آب
قلیل با در کثیر بعضی تعفیر و تکرار هر دو را ساقط کرده اند و بعضی تعدد را و بعضی با زوال عین
در اکتفا اند و سط احوط بل اصوب است و از نجاسات شسته میشود بنا بر قول شیخ مفید علیه الرحمه

و نیز محقق سه بار و نزد شهید دو بار و نزد بعضی یکمرتبه بعد از ازاله عین و نزد جمعی مرة مزیلة للعین و اول
احوط است و ثانی راجح بحسب دلیل و اکثر برآنند که مرتبه اش نزد شیخ هفت بار است موافق فتوای نهایه و سه بار بنابر قول او در
کتاب خلاف و محقق در شرایع و بعضی دو بار و بعضی یکبار بعد از ازاله و بعضی مزیله و اما شستن ظروف از نجاسات پس مشهور آنست که یکمرتبه کافی است
و بعضی دو بار گفته اند و بعضی سه بار از جهت موثقه عمار ساباطی از حضرت صادق علیه السلام که سوال کردند
از آنحضرت از حال کوزه و ظرفیکه نجس شده باشد چگونه و چند مرتبه شسته شود فرمودند سه مرتبه آب ریخته میشود در آن
ظرف و حرکت داده میشود و باز ریخته میشود و آن آب باز آب دیگر در آن ظرف میریزند باز خالی کرده میشود بار سوم
باز آب در ظرف میریزند باز خالی میسازند و حال آنکه آن ظرف پاک شده است و طریقه تطهیر ظروف از این روایت بتفصیل لازم کردید لیکن ظاهر
روایت آنست که ظرف را بعد حرکت دادن آب وارونه نکنند که آب بریزد و بعضی خالی کردن آن بطرف دیگر کافی دانسته اند
بشرطیکه هر گاه یکبار داخل نماید بار دیگر بیش از تطهیر داخل کنند و این طریقه را بعضی مخصوص ساخته اند بظرفیکه آنرا در زمین محکم کرده
باشند بحیثیتیکه قلع آن دشوار باشد و اول احوط است و از بعضی روایات ظاهر میشود که جامه نجس را که بول بآن رسیده در
ظرفی بگذارند و آب بر او بریزند و بعد آن عصر نمایند هر گاه چنین کنند پاک می شود و ظاهر آن دلالت میکند
بر اینکه ظرف هم بدو مرتبه پاک می شود و اگر در تطهیر ظرف آب بیفتد در آن بریزند که بر خود ... نجاست بیک دفعه است
چنانچه جمعی بآن تصریح کرده اند و دور نیست که چنین باشد و بعضی تصریح کرده اند که باطن هر کاه مشتمل باشد
بر چیزی که بعض ... پاک گردد مضمضه دو بار یا سه بار پاک می شود چنانچه ظرف پاک می شود و دور نیست
که در نجاست غیر بول یکمرتبه هم کافی باشد تتمه ظروف مشرکین پاک است تا وقتیکه ثابت نشود که دست آنها با رطوبت
بآن رسیده و همچنین هر چیزی که در دست آنها باشد غیر از پوست و گوشت هر چند که ... بعلت اینکه اصل در
طهارت است و اصل در گوشت و پوست عدم تذکیه است علامه ره در تذکره در حکم بطهارت آنها توقف فرموده و شیخ در ...
از استعمال آن منع کرده است و ظاهر طهارت است و احتیاط در اجتناب تذنیب غساله تطهیر نزد بعضی مطلقا پاک است و نزد بعضی نجس
و کسانیکه قائل ... از بعضی غساله را مثل محل قبل الغسل میدانند و بعضی کالمحل قبل الغسل ... کالمحل بعد ...
و کیفما کان نجاست آن از وقت رسیدن آن بجسم دیگر یا از وقت انفصال محل اشکال است و التقدیرین اینکه
بعد تطهیر مغسول بعد انفصال غساله باقی بماند پاک است و غساله استنجا پاک است ... تا وقتیکه متغیر نشود و عین

در آن

دران نباشد و بر محل نجس وارد نشود و بعضی [illegible] مستحب است آداب تخلیه و دران چند مقام است اول
واجب است ستر عورتین از ناظر محترم در حال خلوت و غیر آن و مراد از عورتین قبل و دبر است و ظاهر آنست که بیضتین هم در آن
داخل اند و روایاتیکه دلالت دارد بر اینکه از ناف تا زانو عورت است که ستر آن می باید محمول است بر استحباب یا تقیه دوم
آنکه حرام است بر متخلی اگرچه در حال استنجا باشد رو کردن بقبله و پشت کردن بآن بنابر مشهور خواه در صحرا باشد و خواه در
عمارت و بعضی مکروه دانسته اند مطلقا و بعضی فرق کرده اند در صحرا و عمارت و بعضی قایل شده اند بتحریم در اول و کراهت در ثانی و بعضی
استقبال را حرام میدانند نه استدبار را و قول اخیر وجهی ندارد و اول خالی از قوتی نیست سوم آنکه واجب است شستن ظاهر مخرج بول
از آب نه غیر آن و اگر میسر نباشد مسح رطوبت بول برای تخفیف نجاست باکی ندارد لکن مفید تطهیر نخواهد بود و شسته میشود
مخرج غایط باب وجوبا اگر متعدی باشد تا آنکه پاک شود عین نجاست و اثر نداوت زایل شود و بو و رنگ محض اگر بماند
ضرری ندارد و اگر تعدی نکند مخیر است در میان آب و سنگ و مانند آن از اجسام طاهره که عین را زایل کند اگرچه اثر
باقی بماند مثل خرقه و پارچه و چوب و سلار علیه الرحمه فرموده که چیزی که از قسم زمین و گیاه نباشد استنجا بآن نکنند و تخصیص
بی وجه است و استنجا نباید کرد از آنچه از محل نجاست بلغزد و بران قرار نگیرد مثل شیشه و چیزیکه مرطوب باشد و نه چیزیکه
نجس باشد و نه چیزیکه محترم باشد و نه استخوان و نه سرگین و هر چهار اخیر اجماعی است چنانکه از علامه علیه الرحمه اجماع
بران نقل شده است و استعمال آن معصیت است اما طهارت حاصل میشود یا نه در این اشکال است و احتیاط در عدم است و ابن زهره
دعوی اجماع کرده در عدم اجزاء استخوان و سرگین و چیزیکه [illegible] باشد چهارم آنکه کفایت نمیکند کمتر از سه سنگ
و آنچه در حکم آنست هرگاه بکمتر از آن پاک نشود و اگر پاک شود بدون آن مشهور آنست که اکمال ثلثه ضرور است و قوت خالی از
نیست و جماعتی اکتفا کرده اند باقل در صورت حصول انقاء بآن و در اکتفا بسنگ سه گوشه تردد است و در صورتیکه
حاجت بزیاده از سه [illegible] مستحب است [illegible] بعدد طاق اولی است پنجم سنت است طلب کردن مکان
مناسب از برای بول بحیثیکه نشیند در مکان بلند یا خاک نرم [illegible] از برای احتراز از نجاست و ستر تمام بدن [illegible] رفتن
از نظر مردم و تقنع از روی حیا از خداوند عالمیان و [illegible] از روی اقرار باینکه خود را از
عیوب [illegible] و بسم الله گفتن در وقت رفتن بیت الخلاء و بیرون آمدن [illegible]
و در روایت معتبر وارد است که هرگاه شخصی [illegible] باید که در وقت دخول خلا بگوید بسم الله و بالله

اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و در روایت معاویة بن عمار قریب باین الفاظ
وارد شده و تخصیص کنیف الیهود ار ورود طلاء محمول بر کثرت فضل است و از بعضی روایات مستفاد میشود
اجحاف در تسمیه اولی است و در دو روایت وارد گشته که وقت کشف عورت خواه از برای بول باشد خواه غیر آن
بسم الله بگوید پس ازینکه شیطان چشم خود می پوشد و سنت است مقدم داشتن پای چپ در وقت داخل شدن
و پای راست وقت بیرون آمدن هر چند نص صریحی درین باب بنظر نرسیده لیکن جمعی فتوی باین داده اند حتی
صدوق در فقیه و بعید نیست که بی نص باشد و سنت است که در وقت نظر کردن بسوی آب در وقت استنجا از بول یا غایط
و وقت فراغ از آن دعاهای ماثوره بخواند و جمع کردن میان کلوخ و آب بهتر است و بعضی گفته اند که سنت است تاخیر کردن
کشف عورت تا وقتیکه قریب شود از زمین و تکیه کردن در حال نشستن بر پای چپ و از شیخ مفید نقل شده که
تقدیم استنجای غایط بر استنجای بول سنت است و موثق عمار بر آن دلالت دارد و از جمله مستحبات موکده استبرا
مردان فایده آن احتراز است از نقض طهارت در حدیث حسن منقول است در خصوص شخصی که بول کند بعد
استنجا نماید بعد از آن رطوبتی بیابد فرمود هرگاه بعد بول استبرا کرد و بعد از آن استنجا بکند پس اگر رطوبت جاری شود تا انکه بساق
پا رسد باکی نیست پس آن رطوبت نه ناقض طهارت سابقه است و نجس و اما رطوبتی که قبل استبرا بیابد پس هر چند قاعده اصل طهارت
و اصل عدم مقتضی آنست که همین حکم داشته باشد لیکن اخبار معتبره و فتوای اصحاب مخصص قاعده است اینجا بوضو و استنجا خود
و قول بوجوب استبرا ضعیف است و کیفیت استبرا آنست که از مخرج غایط تا بیخ ذکر سه بار دست بقوت بکشند و از بیخ
ذکر تا حشفه سه بار و سر حشفه را سه بار بعصر افشان بدهد که همگی نه مسح میشود و در بعضی روایات اکتفا بسه مسح اول شده
و در بعضی بر شش بار و احوط و اکمل اول است و در نه تنحنح سه بار سنت است و در شرح آن از ذکری نقل کرده
که با خذان بنظر نرسیده مکروه است تخلی در راهها یعنی شارع عام و اما کوچه غیر نافذه پس از ملک ارباب است
و بدون اذن ایشان تصرف در آن غیر جایز و همچنین مکروه است در کنار دریاها و آن منصوص است و سر جاده ها این
بخصوص منصوص نیست لیکن در خبری که نهی از کنار آب شیرین وارد شده مندرج میشود و مکروه است در زیر
درختهای ثمردار نه انکه از ایشان باز آوردن باشد و بعضی تعمیم کرده اند و وجهی برای آن ظاهر نیست و ظاهر آنست
که درخت در ملک مستقلی یا بر زمین مباح باشد و اگر در ملک غیر باشد محتاج باذن او خواهد بود و مکروه است در زیر سایه

و فرود آمدن مسافران و در مواضع لعن که مراد از آن سر دروازه ها و خانه ها است کما فی صحیحه عاصم و بعضی حمل کرده اند بر تقبیل به حضور و کردن بقبح صورت آفتاب و ماهتاب اگرچه هلال باشد یعنی مکروه است در حال بول و غایط فرج را در مقابل قرص آنها و این مخصوص است بلکه بهما از اسناد بار نیز وارد شده همچنین مکروه است استقبال به بول و استدبار آن بلکه در غایط نیز و مکروه است بول بر زمین سخت و در مساکن حیوانات و در آب جاری هم اگرچه در جامع تیز نظر و شبهه آنچه در حالتیکه ایستاده باشی و خواب مکن در حالتیکه دست تو نجس باشد و بول مکن در آب و تخلی مکن بالای قبر و راه مرو در یک نعل پس بدرستیکه شیطان تیز در بعضی از این احوال و در خصوص آب جاری در روایت از آنکه تحمل بچالی الردائین بر بیان جز از زود و زودتر بیشتر است و مکروه است خوردن و آشامیدن در حال تخلی در کتاب من لا یحضره الفقیه از ابی جعفر علیه السلام مرویست که روزی حضرت داخل خلا شد پس لقمه نانی یافت پس گرفت آنرا و شست و سپرد بدست غلام خود و فرمود که این لقمه با تو باشد تا وقت بیرون آمدن از خلا آنرا تناول نمایم و این حدیث اشعار دارد باینکه نان از آب قلیل پاک میشود اگرچه این مضمون از روایات دیگر هم ظاهر میشود لیکن نجاست خارج بآن رسیده باشد و مسواک کردن در این حالت مکروه است و باعث گند دهن و غیر ذکر خدا کلام کردن مکروه و در مناجات از حضرت موسی مذکور است که پروردگارا حالی چند عارض میشود که نمی پسندم ذکر ترا در آن حال از راه احترام پس خداوند عالم فرمود ای موسی یاد کن مرا بهر حالیکه باشی و جایز است سخن گفتن هرگاه باشاره دست و سپس آن کار سازی نشود و رد سلام و تحمید بر عطسه و جواب و حکایت اذان چه همه اینها رجحان شرعی دارد فضلا عن الکراهه و در حکایت اذان بعضی اکتفا نموده اند بر حکایت اذکار و منها شهادة الرساله نه ما عدای آن از حی علی الفلاح و دیگر جمعلات آن بعدم اطلاع است بر نصوص دال بر حکایت اذان و تجویز آن از حیثیت اندراج اذان در ذکر خدا و خروج جمعلات از آن و از اینجاست که بعضی حکم کرده اند بتبدیل آن بحوقله ولکن در حقیقت اجازت حکایت در صحیحه محمد بن مسلم و بعضی دیگر از روایات منصوص است و اما قرائت قرآن در حال تخلی پس آیة الکرسی منصوص و غیر آن جایز است و همچنین قلیل قرآن مثل یک آیه دو آیه و مکروه است استنجا بدست راست و بدست چپ در وقتیکه انگشتری که اسم خدا بر آن منقوش باشد در دست او باشد بلکه بر آن تعلیق

نجاست نشود والا احرام خواهد بود **فصل دوم** در طهارت مشروطه بالنیه و در آن چند مبحث است **مبحث اول**
در بیان حقیقت وضو و احکام آن و در آن چند مقام است **مقام اول** در بیان حقیقت وضو بدانکه در وضو هفت
چیز در کار است **اول** نیت است و آن شرط است نه جزء و عبارت است از قصد فعل خاص مقرون بقصد قربت
مقترن باول فعل نه از تلفظ و نه از صورت مخطره بالبال بلکه علم اجمالی که لازم اراده فعل اختیاری است در آن کافی است
و آن امر سهل است آنچه مشکل است اخلاص عمل است از دواعی نفسانیه که ضمیمه ریا و سمعه با آن منضم نشود و محض رضای الهی
باعث شود بر فعل عبادت چنانکه منقول است باسانید صحیحه از علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی کاظم از حضرت آبای
بزرگوارش صلوات الله علیهم که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که در روز قیامت خطاب حضرت رب العزت جل جلاله
در رسد که جمعی را بجهنم برند و ندا رسد بمالک که بآتش بگو که پاهای ایشان را نسوزاند زیرا که میرفتند بمسجد با پاها و بگو بآتش که روی
ایشان را نسوزاند چون وضوی کامل میکردند و آب بهر جزو آن رو میرسانیدند زیاده و مرتبه آب را میریختند و بگو که دستهای ایشان را
نسوزاند که دستها بدعا بر می‌افراشتند و بگو که زبانهای ایشان را نسوزاند چون بآن زبانها قرآن بسیار میخواندند پس مالک خازن آتش
گوید که شما چه کرده اید که شما را بجهنم آورده اند ایشان گویند که اعمال خود را از برای غیر خدا بجا آوردیم پس بایشان گویند که بگیرید
مزد خود را از آن کسی که عمل را از جهت او بجا می‌آوردید و ضمیمه طمع ثواب و خوف عقاب علی الاشهر الاظهر ضرری
ندارد در ضمیمه که رجحان شرعی داشته باشد یا کیفیت مثل آنکه بآب سرد قصد حمیه منضم شود در صوم با لحاظ رجحان شرعی او یا ضمیمه
تبرد و تسخن در وضو بآب سرد و گرم پس میان اصحاب اختلافی است و تجویز آن مشکل است لکن اگر مطلق ضرر باشد بآب سرد یا عبث بر اختیار آن نشود
خارج از محل نزاع خواهد بود بعلت آنکه اینجا ضمیمه خالی از رجحان شرعی نیست اما مشکل است که آدمی کار اختیاری را بکند یا بسیر ماکول را ملاحظه نماید
مگر فرق است در میان اختیار کاری یا چیزی برای راحت و سیرابی نفس و اختیار آن بمحض قربت که ضد آن بخیال نیاید و اول خالی از
دغدغه نیست و ثانی دور نیست که صحیح باشد و این مسئله را در مناهج التدقیق و غیره بتفصیل ذکر کرده ایم من شاء فلیرجع الیها و
بعضی ضرور میدانند قصد رفع حدث یا استباحه صلوة را یا بمعنی که وضو هر گاه از نیتین خالی باشد مشروط بالطهارة را
بآن بجا نمی‌توان آورد و ظاهر آنست که نیت قربت کافی باشد و همچنین تعیین وجوب و استحباب در مواضع آن لزومی ندارد خواه
وجوب آن لنفسه باشد کما هو قول جماعة و خواه وجوب لغیره باشد و موقوف بر دخول وقت نماز و جوب باشند آن چنانچه
ظاهر است مگر جائیکه مداخلت در تمیز داشته باشد و لیس فی الوضوء اشتراک کما قیل و حینئذ بنابر آنچه گفته شد وضوی

تجدید بر تقدیر ظاهر شدن بطلان وضو اول کافی خواهد بود برای صحت هیئات واقع بعد آن عملا در نیت مقارنات
مقتضا و ابرا اسباب بسیار است که بشطری ازان در وجیز اشاره کرده‌ایم و در اینجا اکتفا باصل حکم نموده که موجب
نمودیم تا فهم رساله بر عامه خلق دشوار نگردد و واجب است استدامت حکمیه یعنی عدم قصد منافی و لکن اگر بعضی از افعال را
بدون نیت بجا آرد و اعاده آن فعل و ما بعد آن بدون اخلال در موالاة بکند صحت وضو و غسل خواهد شد دوم
در روایت شستن و شستن عبارت است از اجرای آب اگرچه باعانت دست باشد و روایاتی که دلالت بکفایت مسیر آب مثل دهن دارد ظاهر
محمول بر مبالغه در تقلیل است و الا فرق در میان غسل و مسح نمی‌ماند و بر آنچه گفتیم لفظ مثل هم اشعاری دارد بالجمله
حکم شستن گیر در نصوص کثیره وارد است و عدول ازان مشکل است کیف کان دست مالیدن ضرور نیست هر گاه بدون آن رسد و عموم
شستن شامل است شستن با یک دست و شستن بفرو بردن و بالقای آب از ظرف و لیکن اول احوط و اولی است و در
بعض روایات وارد شده لا تغمس فی الوضوء و لا تلطم وجهک بالماء لطما و حمل کرده‌اند آنرا بر کراهت و وقت
ضرورت باکی ندارد و حد رو در طول از رستنگاه موی است تا ذقن و آنچه ابهام و انگشت میانین بر آن بگردد در عرض
و اگر احتیاطا دست را بر هر دو طرف رو بعد آن بمالند که آب بهمه جا برسد احوط است بلکه ظاهر این است که ارباب
مقدمه از جمیع اطراف زیادتی از محدود لازم باشد خصوصا بنظر باینکه در وقت گردانیدن دست بر رو علم بقیام
دست در وسط حقیقی رو مشکل است و در صورت میل بجانب راست از حد واجب در جانب چپ جزوی باقی خواهد بود و در صورت
میل بجانب چپ بالعکس پس بنابر تحصیل یقین برائت از شغل ذمه ثابت است که مراعات بر جانب احتیاط ضرور است و آنچه از
ریش خفیف و تنک باشد که پوست آن در مجالس تخاطب نمایان باشد غسل آن لازم است و آنچه کثیف و انبوه باشد
حاجت بتخلیل آن و رسانیدن آب در زیر آن ضرور نیست بلکه رجحان ندارد و لازم نیست شستن موی ریش
که از حد وجه بسبب بلند بودن ریش خارج شده و همچنین موهای ابرو و غیر آن که بر بشره رو کثیف باشند بتاآن
رسانیدن ضرور نیست بدانکه موهای رو بنابر آنچه بعضی از اعلام تصریح بآن کرده‌اند به سه قسم است اول
آنکه موها خفیف باشد و لیکن بعض جاها بسبب اجتماع مستور باشد و بعض نمایان باشد در این تقدیر آنچه ظاهر است شسته خواهد شد
و آنچه پوشیده است تخلیل آن لازم نخواهد بود چه موی برین تقدیر دو نوع است بر یکی حکم آن جاری خواهد شد دوم
آنکه موی متفرق و از هم گسسته باشد که در عرف آنرا ساتر حلقه نگویند پس برین تقدیر غسل جلد در کار خواهد بود سوم آنکه موها کثیف

روییده باشد که در مجلس تخالط در بعض اوضاع ماتحت آن نمایان شود و در بعض پیدا نباشد در منصوص تر حکم
خالی از تامل نیست و ایصال آب احوط و اولی و هرگاه این را دانستی پس بدانکه در غسل وجه ابتدا
باعلای وجه علی المشهور ضرور است و روایت اظهر و جهت بالماربطها ولکن غسل من اعلی الی
اسفل صریحست دران مع انه احوط و بعضی قایل باستحباب شده اند و بنابر قول مشهور ابتدا باعلی کافیست
و چنان نیست که بعضی توهم کرده اند که شستن جزو زیر پائین قبل علی مطلقا جایز نباشد اگرچه مسامت آن نباشد
کما صرح به بعض الافاضل سوم غسل هر دو دست است بالترتیب بینهما اول دست راست و بعد دست چپ و الترتیب بینهما
فی نفس العضو بالبدأة من المرفق علی الاشهر و فیما از قوت است و بعضی عکس را جایز داشته اند و اظهر آنست که شستن مو
بلکه رسانیدن آب به تحت آن لازم اگرچه کثیف باشد و بعضی مو را تابع غسل دست ساخته اند لیکن اثبات وجوب مشکل است و ناخن چون زیاد
از معتاد باشد و خارج از حد دست پس وجوب شستن آن و عدم آن دو قول است و بنا خالی از قوت نیست کما افاده
العلامه رحمه الله و اگر ناخن چرکی داشته باشد جمعی ازاله آن واجب دانند و صاحب ذخیره در حکم تامل فرموده
التسلیم مقید ساخته بچرکیکه مانع وصول آب بظاهر باشد نه آنچه در باطن آن باشد و جناب سید سند فرموده که
مستند ازاله چرک ضرور است و از قدر احوط چهارم مسح سر است و مراد از آن مقدم سر است خواه جلد باشد و خواه
مختص بانکه بکشید از حد آن سر و ظاهر آنست که مسمای مسح کافی باشد و بعضی سه انگشت را واجب دانسته اند
و این قول ضعیف است خواه مراد تحدید مسح باشد خواه تحدید ممسوح و لکن رعایت آن اولی و احوط را
ظاهر آنست که مسح بسه انگشت سنت است و همچنین بمقدار ممسوح اولی آنست که از سه انگشت کمتر نباشد و جمع
بعضی باین نحو تصویر نموده اند که از سه انگشت طولا مسح بقدر سه انگشت باشد و شیخ کمتر از یک انگشت را جایز ندانسته
و آن احوط است و مشهور آنست که عکس در مسح جایز است لقوله لا باس بمسح الوضوء مقبلا و مدبرا و جمعی اقبال را
واجب دانسته اند و آن احوط است پنجم مسح هر دو پا و غسل آن بدعت محدثه است تامل خلاف است
که در عرض مسمی کافیست و اولی بل احوط مسح تمام کف است و در طول استیعاب ضرور است از سر انگشتان
تا کعبین و آن علی الاظهر الاشهر برآمدگی قبه قدم است و بعضی تا مفصل ساق گفته اند و آن احوط است
این احتیاط را ترک نباید کرد و در همین مقام اشاره بچند چیز لازم است یکی نکو مسح انامل بطولست احوط است تا اقل

هرچند که ضرورت آن ثابت نیست دیگر اینکه مسح بکف دست میباید و در صورت ضرورت پشت دست و ذراع

هم کافی خواهد بود و بدون ضرورت هم بعضی هر جزو از اجزای دست را کافی میدانند و خالی از اشکال نیست و شهید در ذکری گفته

میفرماید ظاهر آنست که باطن دست اولی است بمسح از ظاهر آن آری اگر رطوبت در کف دست باقی نمانده باشد و نقل

از پشت دست دشوار باشد مسح به پشت دست مجزی خواهد بود و آن احوط است دیگر اینکه مسح سر و پای راست

بدست راست اولیست و مسح پای چپ بدست چپ و بعضی هر سه مسح را بدست راست کافی دانسته‌اند و اول احوط است

دیگر اینکه ظاهر آنست که در مسح ظهور اثر رطوبت بر ممسوح در کار است و اما هرگاه محل مسح از سابق رطوبتی داشته باشد

پس این امر منافی مسح خواهد بود یا نه ظاهر آنست که اگر رطوبت مسح غالب باشد مضایقه نباشد و الا احوط اجتناب است یعنی یا

دور کنند مسح نماید دیگر آنکه مسح بر حائل روا نیست مگر در حال ضرورت خواه تقیه باشد و خواه غیر آن و حائل مثل شعر

مختص بمقدم سر در مسح سر و ناخن پا در مسح پا الا ما خرج عن العادة باکی ندارد و بخلاف موهای پا و بعضی نقل

اگر از قبه قدم متجاوز باشد ضرری ندارد الا محل کلام است و ظاهر النصوص مجوزه محمول بر تجاوز است و احتمال دارد که منصوص بخصوص مستثنی

باشد دیگر آنکه ضرورت در مسح که از تقیه رطوبت وضو باشد پس تازه برداشتن آن بنا بر اکثر مفتی است و خلاف ابن جنید شاذ است و

محمول بر تقیه پس اگر رطوبت در دست باقی نباشد پس از مظان رطوبت مثل ریش و ابرو بگیرد لکن گرفتن آب از ریش از

جائیکه از حد وجه مسترسل شده خلاف کرده‌اند و دور نیست که کافی باشد و احوط آنست که هر قدر که در حد وجه

داخل است اقتصار نمایند و بعضی جایز داشته‌اند اخذ رطوبت را از مظان مذکوره هرچند رطوبت در بعض

اعضای دیگر باقی باشد و آن محل کلام است و اگر نداند هیچ جا از اعضای وضو بسبب گرمی هوا و بآن نمانده باشد

نماند پس اگر سببش اختیاری است وضو باطل میشود و اگر اضطراری باشد استیناف آب جایز خواهد بود ششم ترتیب و

وجوب آن ثابت است در اعضای سه گانه غسل پس واجب است مقدم داشتن غسل وجه بر غسل دست راست

و غسل آن بر غسل دست چپ و تقدیم هر سه بر مسح سر و تقدیم آن بر مسح پاها و اما ترتیب میان هر دو پا پس بعضی امرا

ساقط کرده‌اند و بعضی ثبت تقدیم پای راست بر پای چپ لازم دانسته‌اند و بعضی مخیر ساخته‌اند بلی الترتیب فی المعیة

و قول احوط است بلکه خالی از رجحان نیست بسبب تقدیم مولا و جوب آن جا علیست مگر در بعضی آنچه اختلاف است اقوال در تفسیر

بهفت میشود و اشهر و اظهر مراعات آنست که جمیع اعضا تا قبل خشک نشود و احوط مراعات توالی عرفی ست با تتابع

و عدم تأخیر جفاف تا قبل ضرری ندارد لمکان الضروره و اگر تاخیر سبب جفاف شود پس مبادرت قبل جفاف حسن خواهد بود
مقام ثانی در توابع مسائل مذکوره و آن چند چیز است اوّل حکم جبایر بدانکه جبیره تخته ایست از چوب یا
خرقه که بر استخوان شکسته ببندند و در حکم آنست چیزی که بسته شود بر قروح و جروح یا طلا نموده شود بالای آن از
دواها و جناب سید علیه الرحمه بر این دعوی اجماع و رو بر نص فتوی نموده و هرگاه جبیره و آنچه در حکم آن است
آنرا شستن یعنی انکه حکم آن نیست که بیرون کشیده شود یا مکرر آب بالای آن ریخته شود یا در آب فرو برده شود
تا آب به بشره برسد اگر وصول آب ضرری نداشته باشد و شیخ الطایفه علیه الرحمه و علامه حلی علیه الرحمه
این امور را لازم دانسته اند و جمعی قائل بتخییر شده اند زیرا که غرض وصول آب است بهر عنوان که باشد و خالی از قوتی
نیست و حکم به نزع جبایر محمول بر اولویت است یا بر اینکه حضرت بیان یک صورت از صور نهایی نموده فرموده
و این همه در صورتی است که جبیره در محل غسل باشد اما در مقام مسح پس بدون نزع جبیره نیست اگر ممکن شود
والا مسح بر جبیره خواهد کرد و بعضی در اینجا هم قائل بتکرار شده اند تا رطوبت به بشره برسد و ابن الجنید است و هرگاه کشودن
جبیره ممکن نباشد و رسانیدن آب ضرر داشته باشد یا نجس متعذر التطهیر باشد اگر جبیره در محل غسل
باشد یا مسح میکند اگر در مقام مسح باشد و اما جبیره پس در هر دو صورت مسح بر آن میکند و جوبا بر مشهور و بعضی در
محل غسل مسح را منحصر دانسته اند و اوّل احوط است این حکم عام است جبایر و قروح و جروح و شکسته را بل هو الاصل فی
الحکم و تخصیص حکم بشرح جبیره دون الجرح ... مسح جبیره منصوص نیست و دور نیست که در جرح مجرد الجبیره
غسل ما حول کافی باشد و گذاشتن چیزی بالای آن و مسح بر آن احوط است لکن بعد غسل ما حول تا پارچه جلد صحیح را مستور نسازد
و در اعضای غسل در مسح جبایر اقل ما یشمل الظاهر لازم نیست که باب باحتیاط است لقربه من الحکم الاصلی و آیا استیعاب
مسح موضع جبیره واجب است و یا مسمی کافی است در این دو قول است احوط بلکه اظهر وجوب است و هرگاه جبیره نجس باشد
جمعی از علما تصریح کرده اند باینکه ظاهر آن می‌تواند بالای آن مسح کنند و آن احوط است و بعضی بر غسل ما حول اکتفا
کرده اند و بعضی مسح را بر نجس راجح دانسته اند و لا یخفی ما فیه و هرگاه دواها بر موضعی از اعضای طهارت زده
باشند که دور کردن و آب رسانیدن زیر آن ممتنع باشد پس دلیل است که مثل جبایر مسح بالای آن کافی است و آن منصوص است
در صحیحه یا حسنه حسن بن وشاء و در موثقه عمار که نهی وارد شده از گذاشتن و مانند آن بر ناخنی که قطع شده باشد هرگاه مانع

وصول آب به پائین آن باشد و حمل کرده اند بر صورتی که ضرر نرساند و حاجت واقعی آن نباشد و هر گاه بدون شستن ...
بر موضع مسح فی نفسه پیدا نمی شود و رفع آن شستن ضرر رساند پس مسح کردن آن لزومی ندارد و خبر مروی یعنی ... علی [illegible]
الشیخ فی التهذیب عن عبد الاعلی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام عثرت فانقطع ظفری فجعلت علی اصبعی مرارة
فکیف اصنع بالوضوء فقال تعرف هذا واشباهه من کتاب الله عز وجل ما جعل علیکم فی الدین من حرج امسح علیه یعنی
دلالت دارد بر اینکه مسح ... ساختن ... آنست که در این صورت که نفی از طهارت من قبل اختیاره حدث
نموده آن را اعاده باید نمود تا آنکه این هم محل تامل است پس وجوب اعاده ثابت نیست هر گاه عذر از قسم مرضی غیر از قرح و جرح
مانع ایصال آب باشد بعضی از علما در این صورت حکم جبیره را جاری نمی کنند و همچنین بعضی از علما در صورت استیعاب
عذر تمام عضو را از حکم جبیره به تیمم عدول کرده اند و ظاهر آنست که تا وقتیکه جبیره بدون حرج و مشقت شدید میسر شود
مقدم بر تیمم است والا حکم جبیره مبدل بحکم تیمم خواهد شد و بعضی گفته اند که از بعض روایات ظاهر میشود که در غسل احتیاج
بجبیره نیست ولکن ظاهر عموم حکم است لما ذکرنا فی الوجیز الرابع هر گاه عذر جبیره مرتفع شود عباداتی که با طهارت واقع ساخته
بالاتفاق حاجت باعاده آن نمی شود و در احتیاج باعاده طهارت اختلاف است و احوط اعاده است هر چند ضرورت آن ثابت نیست
دوم واجب است در وضو که وضو کننده خود مباشر افعال آن شود پس جائز نیست که دیگری را متولی وضوی خود گرداند یا اینکه کسی دیگر
روی او را بشوید یا غسل اعضای دیگر یا مسح بعمل آرد مگر در وقتیکه حاجت و ضرورت باین داعی شود که در این صورت تولی
حرام نیست بلکه در وقت حاجت واجب میشود و اگر چه با دادن اجرت میسر شود سوم مباح بودن آب پس جائز نیست وضو
کردن با آب مغصوب و اگر بکند صحیح نخواهد بود چه نهی در عبادات مستلزم فساد است و اگر آب از ظرف مغصوب ... بکند
... نخواهند کرد و اگر چه کند گناه کار باشد چهارم هر گاه شک کند در فعلی از افعال وضو پس اگر قبل از فراغ
از وضو باشد مشکوک و ما بعد آنرا بجا آرد و اگر بعد از فراغ باشد اعتباری ندارد و این همه ظاهر است که در دو جا اشکال
است یکی آنکه شک هر گاه بفعل آخر متعلق شود پس نمیتوان گفت که قبل الفراغ است و دوم اینکه بعد الفراغ ...
پس احتیاط در بجا آوردن آنست که اینکه از جای خود حرکت کرده باشد یا بشغل دیگر مشغول شده باشد بلکه دور نیست
که طول جلوس هم همین حکم داشته باشد بلکه بعضی مطلق جلوس را کافی دانسته اند و در ... آدمی در حال وضو
... است از حال شک و این قابل مطلق جلوس نمیتواند شد هر گاه ... از افعال ... باشد

قابل دار اینجاست که حکم عدم اعتنا بشک فعلی در حال اشتغال بفعل دیگر که در نماز وارد شده بر خلاف
از مستندات آن عموم دارد ولکن جریان آن در جمیع محل اشتباه است چه حدیث مذکور در نمیقام مشتمل بر حال فعل
نه حال فعل خاص لزوم و خصوص قول بعدم اعتنا بشک در فعل متقدم وقت اشتغال بفعل متاخر خالی از وجه نیست بلکه
اصل عدم فعل موید قول اولست و آنچه در حال شک در افعال وضو مبین شد بعینه در غسل و تیمم جاریست پس بعد از فراغ
در غیر فعل آخر قابل اعتنا نیست و قبل از آن موجب بجا آوردن مشکوکست مع ما بعد آن تحصیلا للترتیب و اما در فعل اخیر
پس اگر غسل کننده عادت بموالاة عرفی داشته باشد ظاهر آنست که اعتبار بشک نمیکند و اما در غسل ارتماسی و در غسل ترتیبی
که عادت بموالاة ندارد پس بعضی قایل شده اند بوجوب اتیان بآن و ثبوت نمیرسد بلکه ظاهر آنست که انتقال از محل بفعل دیگر
کافی باشد در عدم اعتنا بشک و اگر ظن بترک کند در جائیکه اعتنا بشک میکند پس اعتنا بالطریق اولی لازم خواهد بود و اگر
ظن نماید در موضعیکه اعتنا بشک نشاید اعتنا بظن بفعل اولی خواهد بود و اگر امر بالعکس باشد مسئله خالی از اشکال نیست و اگر
شخصی در طهارت کثیر الشک باشد پس اعتنا نمینماید اگرچه انتقال از وضو نکرده باشد پس بهتر آنست که در چنین جایی
... بوسواس از شیطانست در روایت صحیح وارد شده که ذکر کردند نزد حضرت صادق علیه السلام که مردی مبتلی
در نماز و حال آنکه صاحب عقل و فهم است آنحضرت فرمودند که چه عقلی دارد حال آنکه اطاعت شیطان میکند پس سایل
عرض کرد که چگونه اطاعت شیطان میکند آنحضرت فرمود که بپرس از وی که این کاریکه تو میکنی از چه راه است
در جواب تو میگوید از وسوسه شیطانست و هرگاه شک در حدث بیقین طهارت را نمیشکند و شک در طهارت بیقین حدث
و دور نیست که ظن هم رافع یقین نباشد و اگر جزم بهر دو نماید و شک در تشخیص متقدم و متاخر داشته باشد ظاهر آنست که
طهارت میکند کما فی النص لا تکافؤ الاحتمالین لعدم شموله الظن باحد الجانبین و بعضی گفته اند که اگر حالت
سابقه علی الحالتین را بخاطر دارد بنا بر ضد آن میگذارد و بعضی قایل باستصحاب حکم آن حالت شده
اند نه استصحاب آن و این همه مخدوش است آری گاه هست که علم بحالت سابقه و اطراد عادت منجر
حال حاضر میشود پس بر طبق علم خود عمل مینماید ولکن از محل بحث و موضوع کلام خارج میشود و خارج
خروج بلل مشتبه ببول بعد الاستبرا قبل الاستبرا [illegible] چه عدم علم مقتضی بقای طهارت سابقه است لکن اجماع و نصوص باعث
و ترجیح ظاهر و تقدیم آن بر اصل عدم گشته و هرگاه یقین بدانند که در عضوی از اعضای وضو اخلال کرده بجا آورد آن

ان و مابعد ان لازم است خواه بر حال خود باقی باشد خواه منصرف شده باشد مگر اینکه موالات از دست رود
پس از سر بگیرد و اگر استنجا از بول یا غایط نکند و سهواً نماز بخواند اعادهٔ نماز لازم است نه اعادهٔ وضو و قول باعادهٔ آن
شاذ و ضعیف است و اعادهٔ نماز را بعضی مخصوص بوقت میدانند نه خارج آن و بعضی مطلقاً حاجت باعاده نمیدانند
و اول احوط است تتمیم در مستحبات وضو است و آن چند امر است اول مسواک و آن مالیدن دندانهاست بچوب یا مانند آن
حتی انگشت چه در روایتی وارد شده که اگر دندان با انگشت تنها و انگشتان مالیده شود در وقت وضو داخل مسواک است
لکن در روایت صحیح دلک با انگشت مخصوص بنا فله شب قرب فجر وارد شده و افضل آنست که مسواک بچوب شاخهای درخت اراک باشد
اراک است و میباید که مسواک بر عرض دندانها مالیده شود نه طول آن و محل آن قبل از وضو است پس اگر سهو کنند بعد از آن بجا
آورده میکنند چنانکه در خبر معلی وارد است و از روضه بهیه نقلیه جواز بعدیت و اجزای آن مطلقاً استفاده میشود و وجدان
اراجی مسواک برای نماز هم سنت است و ان بعد وضو واقع میشود اند شده لکنه امر آخر و مسواک از مستحبات موکده است بنفسه
و از برای وضو نیز حتی اینکه وارد شده السواک شطر الوضوء و بعضی گفته‌اند که از مستحبات وضو نیست و بی وجه است
مگر اینکه نفی جزئیت نموده باشند و از مستحبات وضو گذاشتن ظرف آب است بر دست راست
خواه دهان ظرف گشاده باشد خواه ضیق یا مختص باول است و از انجمله است گرفتن آب بکف دست راست اگر چه برای
شستن همین دست باشد بدین نحو که اول بهمین دست گرفته در دست چپ بریزد و دست راست را بشوید بجهت
الصحیح و روایات دیگر بر خلاف آن دلالت دارد و از انجمله است گفتن بسم الله وقتیکه دست را بآب برد یا میریزد
بر روی می اندازد که در چند روایت وارد شده که هرگاه تسمیه بعمل آرد تمام جسم پاک میشود از وضو تا وضوی
دیگر اگر گناهی سر زند این تسمیه کفاره آن باشد و شرک شیطان مندفع گردد و اگر تسمیه نکند پاک نمیشود مگر مواضعی که آب
بآن برسد تا کید تسمیه بمقدار است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تارک آن را حکم باعادهٔ وضو فرموده اند و از انجمله است
غسل هر دو دست پیش از اغتراف از بند دست یکبار بعد حدث بول و نوم و دو بار از حدث غایط و
در بعضی روایات بعد بول هم دو بار وارد شده هر چند احتمال دارد که برای دفع توهم نجاست باشد از باب
احتیاط و بنابرین مختص بقلیل خواهد بود و مخصوص بحال شک حال یقین بطهارت چنانچه از بعض روایات مستفاد
میشود لکن اطلاق اکثر اخبار مقتضی تعمیم حکم است و حمل روایت اول بر مزید تاکید در صور سابقه ممکن است از انجمله

است مضمضه و استنشاق بسبب نصوص کثیره علی الاشهر و بعضی انکار وجوب و استحباب آن کرده اند بر طبق بعضی روایات
و آن محمول است بر نفی وجوب و نفی سنت نبویه ردا علی بعض العامه القایلین بالوجوب و سنت است تثلیث این دو بنابر
روایتی که شیخ [illegible] و تقدیم مضمضه بر استنشاق هم از آن مستفاد می شود و از آنجمله است غسلات ثلاث علی المشهور لعله المنصور
و بعضی روایات استحباب آن را محمول بر تقیه ساخته اند و صدوق محمول بر استفهام انکاری بر دو محمل در ارکار و بعید از سیاق
اخبار است لکن روایات و اقوال در این باب در غایت اضطراب و اگر از سر گذرد این اختلاف جاده اجتناب بپیماید بهتر خواهد
بود و شستن اعضا با سیوم بدعت است اجزاء و از آنجمله است گشودن چشم در حال شستن رو و لازم نیست که آب را
داخل چشم کنند بلکه خوب نیست تا اینکه مروی است که ابن عباس [illegible] شد بهمین علت نابینا شد و از آنجمله
است ابتدا کردن مرد در شستن دستها از پشت دست و زن از شکم دست و بعضی در بار دوم عکس آن را اولی دانسته اند
و مستند آن واضح نیست مگر رعایت آن اولی است و از آنجمله است کامل کردن وضو به یک مد آب چنانکه در اخبار کثیره
وارد است و از آنجمله است خواندن دعاهای ماثوره در هر فعلی از افعال وضو چنانکه در روایت محمد بن حنفیه رضی الله عنه
مذکور و ثواب آن بر السنه مشهور است و در فقه الرضا علیه السلام منقول است که کسیکه در حال وضو سوره انا انزلناه
بخواند از گناهان بیرون رود مثل روزیکه از شکم مادر بیرون آمده باشد و از جامع الاخبار ظاهر می شود که خواندن آیة الکرسی بعد از وضو
ثواب بسیار دارد و از آنجمله است کذا نهادن دست بر عضو مغسول و قول بوجوب ضعیف است زیرا که زراره از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده [illegible] می کند [illegible]
مکروهات وضو استعانت است یعنی طلب اعانت [illegible] بر فعلی از افعال وضو و از آنجمله
است بر گردست تا اینکه خود بشوید نه آنکه دیگری بشوید [illegible] حرام است در صورت اختیار علی الاشهر
الاظهر و بعضی قایل بکراهت شده اند و کیفیا کامل نمودن آب [illegible] کردن [illegible] استعمال مکروه [illegible]
و از جمله مکروهات خشک نمودن آب وضو است [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسیکه وضو بگیرد و با دستمال
خشک کند یک حسنه برای او نوشته می شود [illegible] خود بخود خشک شود سی
حسنه نوشته می شود و جمعی [illegible] روایات [illegible] احتمال تقیه [illegible] عمل بر آن بعید
و از آنجمله است آنکه کوزه یا ظرف [illegible] داشته باشد و از آنجمله است

اینکه آب از آفتاب گرم شده باشد چه نهی وارد شده است از وضو به آن و همچنین از غسل و خمیر کردن آرد به آن بعلت اینکه
خوف برص از استعمال آن وارد شده و در مرسله محمد بن سنان رخصت استعمال آن وارد شده و از آنجمله است از غیر نجاست
تغیری بهم رسانیده باشد چه حضرت صادق علیه السلام فرموده است که آنرا استعمال مکن مگر اینکه آبی بجز غیر متغیر موجود باشد
پس تنزه و احتراز از آن میکنی و مکروه است وضو از سور حائض مطلقا یا حائضی که مامون نباشد و وثوق بر تحرز او از نجاست
حاصل نباشد و همچنین از سور ولد الزنا و بعضی مکروه دانسته اند وضو را از سور یهودی و نصرانی و ظاهر است که حرام باشد و مکروه است
از آبیکه چلپا یا کژدم یا مار بآن رسیده باشد اگر چه زنده بیرون رفته باشد و همچنین آبی که در طهارت کبری یعنی غسل مستعمل شده باشد

مقام ثالث در بیان غایات وضو بدانکه جمعی از علما وضو را واجب لنفسه میدانند لا لغیره بحسب و اشهر اظهر خلاف آنست
و هر گاه این را دانستی پس بدانکه وضو مشروع شده است برای اغراض عدیده که حصول و صحت آن موقوف است
بر وضو و غایات متعدده که تکمیل و زیادتی ثواب آن منوط است بطهارت پس از قسم اول است نماز خواه فریضه باشد
و خواه مندوبه و واجب میشود وضو بوجوب آن و مندوب میشود وقت استحباب آن و در صحت آن در نماز شرط واقع شده
دار وضو که برای نماز کسی کرده باشد در نماز دیگر واجب داخل میتواند شد و از آنجمله است طواف واجب و مندوب و لکن در مندوب اختلافست
که آیا شرط صحت است یا شرط کمال و تحقیق آن در مناسک حج خواهد آمد ان شاء الله و از آنجمله است مس کتابت مصحف
مجید پس واجب میشود بوجوب آن و سنت میشود در وقت سنیت آن علی الاشهر و سوا حوطه آن لم نقل بکونه
اظهر و باصل شرع مس کتابت قران واجب نیست لکن خالی از رجحان نباشد پس وقتیکه آنرا نذر بکند واجب میتواند شد
و گاه است که برای ضرورت اصلاح غلطی و ضم اوراق پراکنده و برداشتن آن از زمین نجس و امثال اینها از
واجب حتمی هر گاه بدون مس کتابت نتواند شد و مراد از مس ملاقات با اجزای بدن است حالی پس اگر آستین و مانند
آنرا حائل گرداند مس نکرده باکی نیست و فرقی نیست میان ظاهر کف و باطن آن و در نسبت مس بناخن که از زوائد است
بیرون نباشد حکم بدن داشته باشد بخلاف موی سر و باکی ندارد مس حاشیه و جلد و غلاف و برداشتن
آن و آیا منع صبی از مس آن لازم است یا نه تا ظاهر است لکن از راه تعظیم و تمرین منع اولی است و مس
اسم خدا و ائمه معصومین علیهم السلام خواه در دعا باشد و خواه در غیر آن و مستحبات مشروعه
و قسم ثانی از غایات وضو که مستکمل بآن داخل شده است در مساجد و در حدیث قدسی که از حضرت صادق

علیه السلام مروی است وارد شده خوشا حال بنده که وضو کند در خانه خود و پس بزیارت خانهٔ من بیاید آگاه
باشید که اکرام زیارت کننده بر صاحب خانه لازم است و از انجمله است تهیهٔ نماز هر چند فاضل متتبع صاحب
اللئام و محقق ملا حسین خوانساری سندش نیافته اند لکن در شرح مفاتیح از ذکری نقل کرده اند
که حضرت فرموده اند توقیر نماز نکرده است آنکسیکه طهارت را تاخیر نماید تا اینکه وقت نماز داخل شود و از انجمله است
خواندن قرآن چه با طهارت ثواب بیست و پنج حسنه و بی طهارت ثواب ده حسنه دارد و از انجمله است کتابت
قرآن و ملا هادی شارح مفاتیح میل بوجوب طهارت دارد بجهت اینکه در حدیث صحیح وارد شده
که نوشتن قرآن بدون طهارت حلال نیست لیکن اینکلام محمول بر تاکید و مبالغه است جمعا بین الادله
و قائل بان از اصحاب نیافته ام و شارح مذکور میفرماید اگر باین روایت در بیان بودی حکم قطعی بتحریم میکردم
با آنکه این حکم مناسبت تعظیم قرآن و کلامش از طریق اشاریت بعید واقع شده و از انجمله است برداشتن قرآن
با غلاف یا بند و از انجمله است خوابیدن چه خوابیدن با طهارت ثواب شب بیداری دارد و از انجمله است برای خواب جنب و از انجمله
سعی برای حاجت چه در روایت عبدالله بن سنان وارد است که کسیکه طلبد حاجت خود را در حالیکه با وضو نباشد برآورده
نشود پس ملامت نکند مگر خود را و از برای زیارت قبور مومنین کما عن الجامع ملا حسین خوانساری فرموده اند که بعضی از علما ذکر
کرده اند که بخصوص روایتی وارد شده لکن مطلع بر آن نشده ام و از برای ذکر حائض در اوقات صلاة و خلاف
در وجوب آن منظور نرسید بلکه بعضی از جمله ابن بابویه قول بوجوب نقل کرده اند و سیاق روایت اینها دلالت بر آن
دارد و از برای بقا علی الطهارة و اکثار طهارت که روزی را زیاده میکند و از انجمله است وضوی تجدیدی
بدرستیکه وضو بالای وضو نور است بالای نور و کسیکه وضو را تازه میکند بدون اینکه حدثی از وی صادر شود
حق تعالی توبهٔ او را تازه میکند بدون اینکه طلب آمرزش کند در بارهٔ از احادیث که نهی از وضو کردن
یقین طهارت و شک در حدث وارد شده ظاهر مراد از آن وضوئی است که بنیت رفع حدث
ابتدا طهارت واقع شود و ظاهر نصوص و فتاوی آنست که تجدید وضو سنت است اگرچه بوضوی اول نماز
نکرده باشد و از شافعی منقول شده که او مکروه میداند تجدید را در صورتیکه بوضوی اول نماز نخوانده باشد و سنت میداند
اگر برای نماز خوانده باشد و شیخ علیه الرحمه در ذکری توقف فرموده است در تجدید وضو برای نماز واحد

لفقد النص الصريح و هر چند عموم کافیست لکن بعض نظر بمعارضه عموم نهی از وضو بعد یقین الطهارة این عمل را بجا و ترک را احوط دانسته اند و بتأویلی که ذکر کردیم معارضه باقی نمیماند و در ارتفاع حدث از وضوی تجدیدی هر گاه بعد از آن لایح شود که قبل آن محدث بوده بنا بر علما خلافست و حکم بارتفاع بعید نیست و شارح مفاتیح ملا هادی اخباری میفرماید بعید نیست که تجدید غسل هم سنت باشد و آن محل تامل است و از آنجمله اراده جماع حامل است چه حضرت رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم در وصیت حضرت امیر علیه السلام نهی از این امر فرموده بخوف اینکه فرزند اعمی القلب و بخیل الید بهم رسد و از برای جماع با جاریه بکر لقول الصادق علیه السلام و از برای معاودت الی الجماع مطلقا کما روی عن الرضا علیه السلام و جمعی حکم کرده اند باستحباب وضو از برای محتلم وقتیکه اراده جماع بکند و خبری باین مضمون بنظر نرسیده مگر در باب غسل احتلام و اتیان وارد شده است که محتلم قبل جماع غسل کند تا فرزندیکه از ین وطی بهم رسد از جنون محفوظ ماند و از آنجمله است اینکه جنب اراده تناول کردن چیزی نماید که وضو در اینوقت فضیلت و همچنین از برای حایض و از برای اینکه در حالت جنابت اراده غسل دادن میت نماید یا اینکه غسل دهنده میت اراده جماع از زن خود بکند و همچنین برای نماز جنازه و از برای داخل کردن میت در قبر او و از برای داخل شدن زن در شب زفاف بر شوهر و همچنین برای شوهر و برای آن کسیکه از سفر داخل خانه شود و از برای جمیع مناسک حج وضو فضیلت است باعلی طواف و نماز آن که وضو در آن ضرور است و همچنین در وقت عروض ناقض فضیلت وضو ذکرش در فصل نواقض خواهد آمد

مقام رابع در بیان نواقض وضو بدانکه نواقض وضو بر دو نوعست ناقض اصلی و ناقض بالتبع اول پس چند چیز است اول بول دوم غایط سوم ریح هر گاه خارج شود از موضع طبیعی بنص و اجماع و مخرج طبیعی ریح دبر است پس بادیکه از فرج زن بیرون می آید ناقض وضو نیست و همچنین بادیکه از مخرج بول مرد یا زن بیرون آید و قول بنقض ریح خارج از ذکر ضعیف است و ریحیکه از رایحه و صدا خالی باشد ناقض نیست و در روایت تقیید باحد الوصفین ظاهر آنست که محمول باشد بر آنچه غالب است که این وصفها امارت یقین بصدور حدث میباشد و اگر فرض شود که بدون این دو وصف نیز یقین حاصل گردد چنانچه گاه است که چنین اتفاق میشود نیز البته ناقض خواهد بود دلالت میکند بر آن حدیث رضوی و غیر آن و اگر مقعده با فضله خارج شود و باز داخل گردد بعضی ناقض دانسته اند و فیه نظر و در حکم خروج از مخرج طبیعی است مخرجی که در غیر موضعیکه عادت [illegible]

مخلوق شده باشد یا منسد شود آن موضع و منفتح شود غیر آن و دعوی اجماع کرده است در این حکم علامه حلی در منتهی و ظاهر کلامش آنست که در صورت اعتیاد در کار نباشد پس بکر تبه چون آمدن هم در نقض کافی باشد و اگر مخرج طبیعی منسد نشده باشد اختلاف است مشهور آنست که باعتیاد ناقض خواهد نه بدون آن و بعضی میگویند که اگر این مخرج جدید در زیر ناف باشد ناقض خواهد بود و در مافوق ناقض نخواهد بود و قول دیگر آنست که ناقض است مطلقا و تقویت فرموده آنرا سید جناب ابو طالب ثراه لعدم نهوض دلیل علی النقض و احتیاط واضح است چهارم خوابیکه غالب باشد بر قوه سامعه و آن از جمله احداث است بذاته نه از جهة احتمال صدور حدث در ما دامی که یقین بنوم کذائی حاصل نشود مجرد حصول مقدمات نوم یا صورت نوم ضرر نمیکند کل ذلک للنصوص و آنکه نخوابد و نشسته باشد اگر یقین بهم رساند بخواب موصوف ناقض خواهد بود و ما دل علی خلافه ماول پنجم جنون و بیهوشی است و آنچه عقل را زایل کند و هر چند بعضی از علما گفته اند که دلیل این حکم واضح نیست لیکن خلافی در آن بنظر نرسیده بلکه بعضی دعوی اجماع مسلمین نموده اند و روایت دعایم الاسلام بر آن دلالت دارد ششم استحاضه قلیله است و آن موجب وضو است برای هر نمازی و عمال استحاضه قلیله موجب چیزی نیست و آن ضعیف است و در حکم آنست در اینجا صاحب سلس بول هرگاه مستمر باشد بحیثیتیکه مهلت نماز نیابد و بعضی گفته اند که حاجت تجدید وضو برای هر نماز ندارد و قول اول خالی از قوت نیست هفتم موجبات غسل است که وضوی سابق را نمی شکند و اما نوع ثانی پس از انجمله است مذی که بنا بر تحقیق ناقض وضو نیست لکن اعاده وضو بعد آن اولی است و از انجمله است مس باطن فرجین بلکه گشادن سوراخ ذکر و قول بناقض بودن آن ضعیف است لکن احوط و اولی اعاده وضو است و از انجمله است قهقهه و خونی که بر آید از یکی از دو مخرج خلافا لابن الجنید و از انجمله است آمدن خون رعاف و زینی و قی کردن و تخلیلیکه باعث بر آمدن خون شود از دندان باکراهت طبع در شرح مفاتیح روایت این حکم را محمول بر استحباب کرده اند و ممکن است که حمل کنیم بر تقیه و از انجمله است خواندن شعر باطل زیاده از چهار بیت و کذب و دروغ گفتن و غیبت کردن و ظلم نمودن و اعاده اولی است و از انجمله است هرگاه رطوبتی بعد استبرا پیدا شود و از انجمله است آنکه قبل استنجا از بول وضو نموده باشد و اعاده در این صورتها اولی است مبحث دوم در اغسال است و در آن چند مطلب است مطلب اول در غسل جنابت است و در آن چند مقام است مقام اول در بیان موجب آن و آن دو چیز است یکی انزال منی یعنی بر آمدن منی از مخرج طبیعی آن و بعضی تقسیم

ولا باس کما ذکرنا فی الوجیز الرایق ۱۲ منه دام ظله العالی

نموده اند خروج منی را از موضع طبیعی و غیر طبیعی مطلقا و بعضی در وقت انسداد مخرج طبیعی خروج از غیر طبیعی را در حکم آن دانسته اند و بعضی
اعتبار غیر طبیعی را مقید باعتیاد ساخته اند خواه طبیعی منسد شود و خواه نه و کیفما کان هر گاه منی بیرون آید خواه بجماع و خواه
بدون آن در حال بیداری خواه در حال خواب مرد باشند یا زن غسل واجب خواهد شد و روایتیکه دلالت بر نفی غسل از زنان
دارد ماول است یا مطروح چنانچه در وجیز رایق بآن اشاره کرده ایم و بهر کیفیه علم بخروج منی در وجوب غسل درکار است
و اگر اشتباهی رو دهد پس شخصیکه صحیح باشند رجوع میکنند بعلامات آن از شهوت و دفق و فتور جسد بعد از بیرون آمدن آن پس اگر
مفید علم شود کلامی نیست و الا چون منصوص است و احتمال حمل آن بعض بر تقیه بعید رجوع بآن خالی از قوت نیست و اگر این
علامات نباشند غسل لازم نخواهد شد لکن اگر علامات و قراین دیگر بحسب تجربه او مفید علم شود پس حکم بوجوب غسل
میتوان شد نه بدون آن اگر چه رجحانی بهم رسد اما مریض پس از برای او علامت شهوت کافیست کما فی النص در صورت
حصول علم کلامی نیست لکن حصول علم بمجرد آن با وصف اشتراک این صفت در منی و مذی مشکل است حال
مرد یا زن پس جمعی از علما مثل محقق اوصاف ثلثه را برای او نیز اعتبار کرده اند و جناب مولانا سید علی طاب ثراه
مجرد شهوت را کافی دانسته اند و روایت صحیح بر آن دلالت دارد و اگر این علامت افاده علم نمیکند لهذا در روایات
دیگر حکم غسل بر آن مرتب نفرموده اند و کیفما کان آنچه از فرج زن بعد نزدیکی مرد بعد غسل بیرون آید باعث اعاده
غسل نمیشود لاحتمال کونه من ماء الرجل کما فی النصوص تتمیم وقتی که ببیند منی را بر بدن خود یا جامه خود که
اختصاص باو داشته باشد بحیثیتیکه بداند که این منی از غیر او نیست احکام جنابت برای او جاری خواهد شد لکن هر گاه معلوم
نباشد که وقت خروج منی چیست بر آخر احتمالات بنای آن خواهد گذشت و قول برعایت اول محتملات ضعیف است
و هر گاه با وصف اختصاص جامه بداند که این منی از وست یا نه ظاهر آنست که حکم جنابت برای او جاری نخواهد شد
اگر چه گمان بکند که از وست و در صورت ظن احوط آنست که غسل بکند و اگر ببیند منی را در جامه مشترک خواه اشتراک
معیت باشد مثل اینکه دو کس بر یک بستر بخوابند یا اشتراک تعاقب باشد که نوبت بنوبت آنجامه را باستعمال آورده
باشند و ندانند که منی از کدام یکیست غسل بر هیچیک واجب نخواهد شد و بعضی این حکم را مخصوص دانسته اند
باشتراک معیت و اول اوجه است و ثانی احوط بلکه احتیاط در صورت اولی نیز درکار است کما ذکرنا فی الوجیز الرایق
و کیفما کان ظاهر آنست که یکی از ایشان با دیگری اقتدا نمی تواند کرد و اگر چه بعضی از محققین جایز دانسته اند و هر دو در مسجد داخل

نمی‌تواند شد علی تأمل فیه مقام دوم سبب یکی برای جنابت التقای ختانین است یعنی دخول بقدر حشفه در

قبل زن اجماعاً و در دبر زن و در دبر غلام علی الظاهر مع انه احوط و علی التقادیر فرقی نیست در وجوب

غسل میان فاعل و مفعول هرگاه هر دو مکلف باشند و شهید در روض فرموده است که هرگاه صبی و مجنون جماع

بکنند اقرب آنست که احکام جنابت به آنها متعلق شود و محقق خوانساری فرموده باید که ثمره نزاع در وجوب منع ایشان

از داخل شدن مساجد و مس مصحف و قرائت عزایم و وجوب غسل بر ایشان بعد بلوغ ظاهر خواهد شد انتهی و محل

نظر است و اگر احد الطرفین بالغ باشد تعلق احکام جنابت با و واضح است و تفرقه میان واطی و موطوءه در

وجوب غسل چنانچه فاضل کاشانی بان قایل گردیده شاذ است و مستمسک او معارض با دله آخر با دل است مقام سوم در احکام

وان چند چیز است اول واجب است بر جنب غسل کردن برای رفع حدث جنابت لکن وجوب آن علی الظاهر

لغیره است نه وجوب لنفسه خلافاً للفاضل الخراسانی والمحقق الخوانساری کسانیکه قایل بوجوب لنفسه شده‌اند

وجوب لغیره را منع میکنند و کسانیکه بمحض وجوب لغیره قایل اند کما هو المختار از استحباب لنفسه انکار ندارند پس اگر قبل از دخول

نماز واجب جنب بقصد رفع حدث و قربت غسل را بعمل آرد علی القولین صحیح خواهد شد و فیه کفایة حتی یا از دخول

الوقت ما لم یدخل حاجت بقصد نماز و قصد بجا آوردن قضا ندارد انما یفتقر الیه عند قصد الوجوب لا حتمال [illegible]

مستغنی عنه و چنانکه غسل بر مسلمان واجب است بر کافر نیز واجب است لکن در حال کفر غسلش صحیح نیست و بعد مسلمان

شدن باسلام هر چند تکالیف سابقه مثل روزه و نماز ساقط میشود لکن سقوط غسل ثابت نیست کما اوضحناه فی الوجیز دوم

حرام است بر جنب قبل غسل قرائت سور عزیمه فی البعاض تا آنکه اختصاص بان دارد و آیه مشترک مثل بسمله در صورتی

مقصد یکی از آن سوره نماید و احتمال تخصیص تحریم تا آیه سجده بعید است سوم جایز نیست از برای او مس کتابت قرآن یعنی

صورت حروف و مد و تشدید و اعراب هرگاه در مصحف واقع باشد یا جای دیگر بنیت قرآنیه نوشته شده و اگر الفاظ

مشترک را بدون نیت قرآنیه بنویسد مس آن باکی نخواهد داشت و مس کردن جلد جایز نیست و در ناخن تردد است

مس [illegible] ندارد و چهارم جایز نیست مس اسم الهی خواه بر درهم نقش کرده باشد و خواه بر چیز دیگر [illegible]

انبیا و ائمه علیهم السلام و محقق در معتبر و فاضل خراسانی در ذخیره تجویز کرده اند بلکه در اسم الهی را ملحق نموده اند

مگر از جهت معارض بودن روایت نفی عن مس درهم علیه اسم الله بروایت داله بر حلال آن نکرده بعد اجماع

وشهرت تام جسارت برخلاف صریح نموده اند والعمل علی المشهور بیچهجم درنک کردن در مساجد که علی الاشهر
الا اظهر حرام است بلکه جمعی دعوی اجماع نموده اند مگر سلار رحمه که مکروه دانسته وان ضعیف است واز کلام صدوق
ظاهر میشود که جنب بعد وضو در مسجد خواب میتواند کرد لروایة شاذة موافقة لمذهب احمد مع معارضتها باقوی منها جایز
درغیر مسجدین مرور کردن بی درنک نمودن مگر در جوانب مساجد ورفت بکعبه پنجگانه مصداق مرور دانستن شهید ثانی
وشیخ علی علیهما الرحمه جزم بتحریم نموده اند وانچه از بعضی روایات مستفاد میشود که مشی در مسجد جایز است نشستن الا انکه
پیشتر مذکور ضعیف است محمول است بر اینکه مرور کردن جایز است اولا مشاهد مشرفه پس شهیدین علیهما الرحمه الحاق کرده اند
انها را بمساجد وشارح مفاتیح هم باشیان در حکم موافقت کرده وسند انیقول روایت قرب الاسناد است
از حضرت صادق علیه السلام که انحضرت با بصیر فرموده ایا نمیدانی که سزاوار نیست جنب را که داخل شود در خانهای انبیا
پس ابو بصیر برکشت و روایت مفید علیه الرحمه ایا نمیدانی که در خانهای انبیا و اولاد انبیا داخل نمیشود جنب با احترام حضرت
حیات و ممات یکسانست و دلالتش بر وجوب اجتناب خالی از خفا نیست و امکان احوط دانسته ششم گذاشتن چیزی
در مساجد علی الاشهر جایز نیست و سلار علیه الرحمه مکروه میداند و بعضی از متاخرین تحریم را مخصوص ساخته اند بصورتیکه گذاشتن
چیزی مستلزم مکث باشد و حرمت در صورت جای کلام نیست لکن خبر نهی عام است هفتم جایز نیست برای
جنب باقی ماندن بر جنابت در شبهای ماه رمضان تا طلوع صبح خلاف صدوق شاذ است مکروه است از برای جنب خوابیدن زیاد
از نصف الیل در جمیع اوقات جنابت و چنانچه شهید ثانی تصریح با آن فرموده و بعضی از علما تخصیص کرده اند کراهت را بزیاده بر نصف
ایه یا کیفما کان که از نصف یا بیشتر کند کراهت شدید تر میشود و بعضی مطلقا مکروه و بعضی حرام دانسته اند
ضعیف است دیکر مکروه است برای او برداشتن مصحف ومس ما عدا خط و حروف آن و باکی نیست هر گاه پارچه حائل باشد دیکر
خوردن و نوشیدن چیزی پیش از غسل مگر اینکه بشوید دستهای خود را ومضمضه و استنشاق کند اگر چنین نخواهد کرد
اندیشه برص است بعد کمانی روایة و در بعضی روایات وارد شده که مورث فقر میشود و وضو کردن افضل است دیکر
استنشاق در روایات بنظر نرسید مگر در عبارت صدوق علیه الرحمه واقع شده دیکر مکروه است برای او خوابیدن تا وقتیکه وضو
مبادرت بطرف غسل افضل است و مکروه است خضاب از حنا و غیر آن مقام چهارم در کیفیت غسل است و آن
دلالت پنج چیز اول نیت و تحقیقش گذشت دوم استدامه حکمیه یعنی قصد نکردن منافی آن در غسل عضو از اعضا

سوم شستن تمام بدن است و شستن موها واجب نیست مگر از باب مقدمه جائی که بدون تخلیل موها آب بجلد نرسد در حدیث
وارد است رسانیدن آب را بزیر همه موها و بانگشت آب درون پیچهای گوش رسانیدن ببین که موئی از موهای
سر را نشسته باقی نماند که آب بزیر آن نرسیده باشد . . و روایت حسنه حجر بن زائده وارد است که آنکسی که فرو گذارد
یک مو را از جنابت در حالی که نشسته پس آن در آتش است مراد از آن ظاهر امر باعث است در رسانیدن آب بپایین آن چنانچه
در روایت اولی تفصیلش گذشت یا محمول است بر شستن مو از باب مقدمه و همچنین ضرور است رسانیدن آب در زیر
انگشتر و روایتی که بر صحت غسل در صورت ترک تخلیل انگشتر وارد شده محمول بر انگشتری است که تنگ نباشد و شستن
ظاهر اعضا در غسل در کار است نه باطن آن پس داخل کردن انگشت در گوش چنانکه در روایت سابقه گذشت
برای غسل ظاهر آن است نه باطن آن و سوراخ گوش و مانند آن اگر باطن که نمایان باشد با ظاهر آن است که در
حکم ظاهر باشند و اگر مستتر باشند وجوب رسانیدن آب بآن ثابت نیست اگرچه احوط است والله العلیم چهارم آنکه
ضرور است در غسل مراعات ترتیب و یا ارتماس یعنی فرو رفتن دفعه واحده اما اول پس طریقش آنست که اول سر و گردن را بعد
نیت بشوید و بعد آن جانب راست و بعد آن جانب چپ را و تأمل بعض اخبار دلیل بر حکم کردن مشهور است تا ترتیب
جانبین پس عمده دلیل آن اجماع است و روایات دلالت صریحه بران ندارد کما فصل ذلک فی الوجیزه و عورتین را نصف
در جانب راست و نصف دیگر را در جانب چپ بار ثابت مقدمه بشوید بلکه سهل آنست که با هر دو جانب بشوید و بعضی از
علما گفته اند که شستن آن با یکی از دو جانب کافی است و اول احوط است والله العلیم و در شستن جمیع اعضا آب ریختن
کافی است و امرار دست ضرور نیست اما طریق ثانی غسل یعنی ارتماس پس داخل شدن در آب است یکدفعه عرفی بعد قصد غسل به
قربت کما هو الاشهر الاظهر و مقدم داشتن جزوی از اجزای بدن در کار نیست این امر سبب که از ارتماس لازم است و خود
بدون تکلف بوقوع می آید و بعضی گمان کرده اند که اگر غمس تمام بدن بتدریج و فاصله هم متحقق شود کافی خواهد بود
و این مشکل است زیرا که دفعه حقیقی ممکن نیست و در دفعه عرفی چندان اهتمام در کار نیست و وسواس را در آن نگنجانند
و از اینجاست که صاحب ذخیره میفرماید که اگر حاجت بتخلیل شعر یا پیچهای جلد شکم و مانند آن داشته باشد این تخلیل منافی دفعه
عرفیه نخواهد بود و اکتفا به غسل ارتماسی در جنابت و حیض ثابت است و در ما عدا آن تصریحی بنظر نرسیده مگر
اینکه اجماع ثابت شود و صاحب حدائق گفته است که خصوصیت جنابت درین باب بتنقیح مناط منتفی است و

دو روایت

دور نیست که رجوع بمفهوم غسل بحسب لغت و عرف موید آن باشد و بعضی الحاق نموده‌اند بارتماس ایستادن زیر
در باران شدید و انداختن آب بدفعه واحده بر تمام بدن خالی از اشکال نیست اگرچه صاحب حدایق هر دو امر را
جایز دانسته و کیفما کان اگر بدن غسل کننده بیرون آب باشد و بعد آن داخل آب بکند در تحقق ارتماس کلامی نیست
و بعضی حرکت نمودن در زیر آب بعد نیت کافی دانسته‌اند و این خلاف ظاهر است اگر کسی در آب تا کمر یا قریب
بآن ایستاده باشد و بعد نیت تا آب فرو رود کافی بودن این چنین بعید نیست اگرچه احتیاط همین است که تمام بدن از آب
بیرون باشد و شیخ مفید از ارتماس جنب در آب ایستاده قلیلا کان او کثیرا منع فرموده و شیخ الطایفه توجیهی که
برای آن نوشته ضعیف است و اجماع و ظواهر نصوص دافع آنست مقام پنجم در بیان مقدمات و مسنونات
غسل است و آن چند چیز است اول استبرا برای آن کسی که منزل شده باشد و آیا واجب است یا جمعی قائل
بوجوب شده‌اند و اشهر اظهر استحباب آنست و کیفما کان استبرا عبارت است از سعی در اخراج بقیه منی ببول کردن
یا بعصر معهود که از مخرج غایط تا انثیین با انگشت میانین سه بار بقوت عصر نماید و از بیخ ذکر تا حشفه با انگشت میانین
و ابهام سه مرتبه و فشردن سر حشفه سه بار و این اکمل طرق است و احوط آنست و اینکه برای امر دانستن آیه برای زنان و
شیخ مفید علیه الرحمه برای آنها استبرا ببول ثابت کرده‌اند و وجه آن ظاهر نیست و جمعی بعصر در عرض حکم نموده‌اند
و آن چندان بعید نیست لکن اهم ثابت نیست و ان کان احوط دوم حکم استبرا و ترک آنست و آن بچند صورت متصور
می‌گردد صورت اولی اینکه جنب بعد انزال قبل غسل بول کند و بعد آن استبرا بعصر نماید و بعد غسل رطوبتی مشتبهه
منی خارج شود پس اشکالی نیست در اینکه اعتنا بآن نمی‌کند و طهارت او منتقض نمیشود صورت ثانیه آنست که استبرا ببول
کرده باشد و نه بعصر و مبادرت بغسل نماید بعد آن بللی ببیند درین صورت نیز طهارتش باقیست و اکثر استبرا شرط
غسل نیست اگرچه بعض اعلام با وصف نفی وجوب شرعی حکم بوجوب شرطی کرده‌اند بلکه برای تحصیل صحت
غسل استبرا را طریان مفسد صورت سوم آنکه بر تقدیر مذکور بعد غسل رطوبتی خارج شود پس اگر بداند که منی است یا مشتبه
باشد اعاده غسل لازم است بر تقدیر اول اجماعا و بر تقدیر ثانی علی الاشهر الاظهر و نمازی که در بین خوانده باشد
صحیح است لان الخارج حدث جدید و در بعض روایات که حکم باعاده نماز وارد شده ماول است یا محمول بر استحباب
بعید است صورت چهارم آنکه بعد انزال بول کرده باشد نه بعصر در صورت بر بنا بودن رطوبت مشتبهه ضرر نمی‌رساند

و در صورتیکه بعد غسل از طریق مشتبه خارج شود ظاهر آنست که اعاده غسل در کار نیست اری اگر مشتبه بول باشد وضو میکند صورت پنجم آنست که استبرا بعصر نماید بول عکس صورت چهارم با آنکه بول کرده برای او ممکن باشد و ظاهر آنست که بر تقدیر اعاده غسل بعد خروج بلل لازم باشد کما هو الاشهر صورت ششم همان صورت است مگر فرض شود که بول کردن او را ممکن نباشد و حکمش بنابر مشهور آنست که اعاده در کار نیست و ظاهر کلام علامه علیه الرحمه در تذکره وجوب اعاده است و الیه یمیل کلام السید فی المدارک و هو مختار الفاضل التجرانی و بر خلاف آن دلالت دارد ظاهر روایت فقه رضوی لکن احتیاط در اعاده است سوم واجبست تطهیر بدن قبل غسل هرگاه نجس باشد چهارم آنکه آب مباح باشد و مکان هم مباح باشد پنجم در ذکر مستحبات غسل است سنت است که قبل داخل کردن دستها در ظرف بسم الله بگوید و هر دو دست را سه بار بشوید از بند دست بلکه از نصف ذراع بلکه از مرفقین و الکل مروی محمول علی مراتب الفضل و بعضی گفته اند که بکبیر تهم کافیست در ظرف واسع الفم و در حکم آن سبب عمومات ممکن است الحاق آن بسوی آب قلیل کما هو الغالب هم در نیست مضمضه و استنشاق سنت است و سنت است که آن را بیدن در وقت شستن اعضا و جمعی از علما گفته اند که روایتی در خصوص بنظر نرسید بلکه محقق در معتبر فرموده است که همین است حکم علمای اهلبیت علیهم السلام و علامه در منتهی می فرماید که اینست مذهب اهلبیت علیهم السلام و این عبارات دلالت بر وجود روایات دارد و فقه رضوی خبیر است ثم تمسح سایر بدنک بیدیک و اذکر الله فانه من ذکر الله تعالی علی غسله و عند وضوءه طهر بدنه کله و قول بوجوب آن از مالک فقیه اهل سنت نقل کرده اند و سنت است رسانیدن آب بدست جائیکه بدون ایصال هم آب برسد مثل موهای خفیف و پیچهای گوش و سنت است خواندن دعاهای ماثوره در وقت غسل کردن و بعد آن و سنت است موالات یعنی شستن اعضای غسل پیهم از راه مسارعت بسوی مغفرت و غسل کردن بصاع صاحب حدایق میفرماید که از اخبار مستفاد میشود که آب استنجا و مضمضه و استنشاق و دیگر مستحبات در صاع مذکور داخل است و جمعی از علما فرموده اند که هر عضوی از اعضای غسل را سه بار شستن سنت است و در روایات غسل جنابت لبیه استحباب تثلیث در مستحب و تثنیه در باقی بدن دلالتی دارد و در غسل میت تثلیث جمیع اعضا منصوص است و اینهم وارد است که غسل میت مثل غسل جنابت است و ابن جنید قایل شده باینکه در خصوص سر تنها نیز سه بار ریزانیدن آب سنت است

و شهید در ذکری میفرماید که اقرب آنست که موهای دراز را بشوید چه در حدیث صحیح وارد است لکن کسیکه
یک موی را از جنابت نشستن فرو گذارد متعمدا پس او در آتش جهنم است و اگر این استدلال تمام شود مفید وجوب
خواهد بود نه استحباب و لکن احتمال دارد که مراد از ترک مو ترک محل آن باشد یعنی بقدر یک مو که از بدن جنب ناشسته باشد
باعث دخول نار است مبالغة فی الغسل و فهم این معنی از محاورات چندان استبعادی ندارد و بنا برین استدلال بمجرد
استحباب غسل شعر محل تامل است مقام ششم در تتمه احکام غسل است اول آنکه واجب نیست ترتیب در
نفس عضو در غسل للاصل و بعضی مستحب دانسته اند مقدم داشتن اعلی را دوم سنت نیست تجدید در غسل و مشهور سوم
غسل جنابت از وضو کفایت می کند و بعضی هر غسل را مغنی از وضو دانسته اند و اشهر آنست که دیگر اغسال از وضو
کفایت نمی کند بلکه واجب است که وضو را با آن منضم سازند و بعضی گمان کرده اند که شیخ الطائفه ضم وضو را با غسل جنابت
سنت میدانسته اند لکن بپایه ثبوت نرسیده بر تقدیر صحت نقل ضعف ظاهر است چه روایات عدیده بر نفی وضو از غسل جنابت
وارد شده و در بعضی تصریح واقع شده باینکه وضو با غسل جنابت بدعت است و بعض روایات که دلالت بر استحباب
می کند محمول بر تقیه است چنانچه در روایت محمد بن مسلم آمده که او نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد
که اهل کوفه روایت می کنند از علی علیه السلام که آنجناب امر می کردند بوضو قبل غسل جنابت پس آنحضرت علیه السلام
فرمود که دروغ بسته اند بر آنحضرت و سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی از متاخرین خصوصا از اخباریین
با دیگر اغسال وضو را سنت میدانند نه واجب و مسئله خالی از اشکال نیست لکن قول بوجوب کما هو الاشهر سیما بین
المتقدمین اقرب است مع انه احوط و کیف کان وضو در صحت غسل مدخلی نیست چهارم هرگاه در اثنای غسل ترتیبی یا
ارتماسی نیز حدثی صادر شود بنا بر مشهور علما در حکم آن اختلاف است بعضی گفته اند که از سر میگیرد و آن مختار علامه حلی است در
تذکره و مختار شیخ در مبسوط و شهید در ذکری و در دروس و محدث شیخ حر در بدایة الروایة و بعضی گفته اند که اتمام کافی است و هو المنقول
عن ابن البراج و ابن ادریس و مذهب مختار صاحب ذخیره و بعضی قائل شده اند باتمام و وضو بعد و همین است مختار شهید ثانی و شیخ حسین عاملی و محدث
کاشانی تضعیفا للقول بالاعادة لجهالة الروایة کما صنعه السید فی المدارک و رجحان قول به بتقدیر ضعف روایت واضح است لکن بطلان روایت
در نقض وضو نیز وارد است فاعد الغسل و لکن احتمال دارد که محمول بر استحباب باشد چه ناقض بودن حدث اصغر نسبت بغسل از کلام شارع
مفهوم نیست و از اینجا گفته شد بحرانی میفرماید که مسئله محل اشکال است و قول اول خالی از قوت نیست اگرچه

احتیاط و اتمام است و وضو کردن بعد آن و اعاده غسل بیشتر از آن است که در خصوص احتیاط فرموده طریقه احتیاط
بعید وارد است نظر به آنست که اول اعاده ما یعنی من الغسل عملا بالروایه بعمل آرد به نیت و بعد آن تتمه را
بفعل آرد و وجوبا بعد آن وضوی بآن ضم کند و احوط آنست که بعد اتمام ناقض وضو را بعمل آورده و وضو را
بقصد وجوب یا قربت بعمل آرد و اگر از اول امر ناقض غسل یعنی حدث اکبر را ان اکمل واقع سازد و غسل را بجا آرد
بلی دغدغه خواهد بود در غسل از تمامی صفا یمینه بعید است لکن از دائره امکان بیرون نیست و اعاده
قبل الاتمام در اینجا اشکال و استبعاد دارد و سید در مدارک میفرماید که اجرای این حکم در اغسال دیگر بعید
جنابت هم می تواند شد و هنگامی قائل شویم باجزای آن از وضو الا اتمام و وضو مستقیم خواهد بود و من میگویم که
بر این تقدیر نیز تفرق خلاف محتمل است چه نقض حدث اصغر غسل جنابت را مستلزم نقض دیگر اغسال نیز
نمی تواند شد مگر میتوان گفت که نص مختص است بغسل جنابت پس در غیر آن این حکم مطرد نخواهد شد الا ان یثبت
الاولویة فتامل پنجم غسل جنابت هر گاه جمع شود با دیگر اغسال از همه آن کفایت می کند خواه نیت همه اغسال کند
و خواه نیت جنابت تنها و هر گاه در نیت قصد اقتصار نماید پس خالی از تامل نیست چه نیت جنابت میکرد نیت رفع حدث و هر گاه
غسل بمحض قربت بکند از نیت رفع حدث عاری خواهد بود و بمحض قربت در وقتی کافی میشود که فعل غسل مطلقا جائز و جوب نباشد و جائز
اینست که غسل علی الاطلاق رجحان شرعی دارد بخلاف وضو و اگر بالاجمال رفع حدث را بخاطر داشته باشد پس قصد قدر
مشترک خواهد بود و بر این تقدیر کفایت آن ظاهر است اما اگر نیت غیر غسل جنابت نماید پس حکم بتداخل مشکل است
و نصوص از افاده آن قاصر لعدم صراحتها فی ذلک پس اعاده غسل به نیت جنابت احوط است لان الاصل
عدم التداخل علی ما حققناه فی الوجیز الرایق و هر چند تداخل در بسیاری از احکام شرعیه مثل نجاسات و طهارت و رفع
حدث اصغر و مانند آن تائید تداخل می کند لکن بسیاری دیگر از احکام بر خلاف آن دلالت دارد و اظهر آنست که
عمومات ادوات شرط و جزا دلالت بر تعدد میکنند فما لم یثبت خلافه فالاصل عدم التداخل و بنا بر این هر گاه اسباب
عدیده صلوات ایات بهم آید تعدد صلوات ضرور خواهد بود و آن هر چند صورت متصور است یکی آنکه دو سبب
بهم مثل خوف و زلزله واقع شود و بعد از ادای نماز که از ده باشد پس در این صورت در وجوب نماز ثانی کلامی نیست
چنین اتفاق اگر در غسل بشود نیز عدم تداخل محل اشتباه نمی باشد دیگر آنکه دو سبب متحد الجنس مثل دو الارض

بعد دیگری واقع شود بنا بر این میان آنها تداخل نشده باشد پس از کلام بعض افاضل رحمه الله تداخل مستفاد میشود
و آن مشکل است دیگر آنکه دو سبب مختلف الجنس در یک وقت با هم واقع شود و در این صورت نیز بعضی از علما
میلی بحکم تداخل دارند و اشکال در این سابقش بیشتر است و اقرب عدم تداخل است و استدلال بعموم اذا اجتمع لله علیک
حقوق فی اجزاک عنها غسل واحد با آنکه معارض است بعموم حکم بسبب عند وجود کل سبب کلام است کما اشرنا الیه
فی الوجیزه و همچنین هرگاه اسباب سجود سهو در نماز متعدد واقع شود ظاهر آنست که متعدد شود بتعدد سبب والله اعلم بحقایق الامور

مطلب دوم در احکام حیض و در آن چند مقام است **مقام اول** در بیان حقیقت حیض است پس بدانکه حیض در لغت
سیلان آب را می گویند یقال حاض الوادی اذا سال و در قاموس بمعنی سایل از درخت نوشته و در شرع بمعنی خون است
که از رحم زنان بعد بلوغ و قبل الیاس می آید و غالبا در اوقات معلومه عادت میشود و از سه روز کمتر و از ده روز زیاده
نمی باشد و در میان دو مره آن کم از ده روز فاصله نمیشود و این خون چنانست که خداوند عالم بحکمت بالغه در رحم زن
برای پرورش جنین و رضیع متکون میفرماید پس هرگاه نطفه در رحم قرار می گیرد پروردگار آنرا غذای جنین قرار میدهد
و اگر غذا در این حال باو نمیرسید از نشو و نما باز می ماند و حق تعالی بقدرت کامله خود آنرا بعد زائیدن از راه
پستان مستحیل بلبن میسازد و کثافت در میان را زائل می کند و کسوت لبنیت بر آن میپوشاند تا غذای لطیف
طفل باشد تا هنگامی که اعضای او نازک است و تاب طاقت اغذیه غلیظه ندارد پس هرگاه زن از حمل و شیر
دادن خالی میشود و برای آن خون مصرف باقی نمی ماند در جای تکون جمع و مجتمع گشته بخارج رحم بیرون می آید
و این خون معروف است میانه اطبا و کافه اهل ملل و محتاج بتعریف نیست و معنی خاص در شرع ندارد [illegible]
آن موضوع بعرف کافی است چنانکه در شناختن منی و غیر آن از موضوعات احکام شرعیه توقف بشارع
میشود و کذا استفاد من الریاض و آن ماخوذ است از کلام صاحب ذخیره و در نظر قاصر محل تامل است بلکه ظاهر آنست
که از منقولات شرعیه است در معنی اخص از معنی عرفی چه آنچه در لغات گفته شده نیست پس اگر زنی را دو روز
خون سه ماهی بیاید در عرف آنرا حیض خواهند گفت کما هو مشاهد فی بعض النسا و لکن بحسب شرع آنرا حیض
نمی توان گفت هر چند سبب اغتذای جنین و رضیع تواند بود و همچنین هرگاه سه روز [illegible] عند
اعتبار التوالی و ما شاکل ذلک پس معلوم شد که موضوع حکم شرعی اخص است از معنی عرفی [illegible] المنقولات

الشرعیة البیّنة و هرگاه این را دانستی پس بدانکه در تحقیق موضوع شرعی در حیض چند چیز که بمنزله فائده قیود تعریفست
ضرور است اوّل اینکه بدانند که خون حیض در شرع کمتر از سه روز نمی باشد و خلافی در آن نیست آری اختلاف در اینست
که سه روز متوالی معتبر است یا سه روز متفرق منتشر در جمله عشره از ابتدای دیدن خون هم از حیض محسوبست
اول اصح اشهر است و ثانی مختار شیخ است در نهایه از متقدمین و صاحب حدائق از متاخرین در رساله یوسفیه و قول اوّل اقوی
تر است و در وجیزه رائقه در تحقیق این مقام بسطی تمام داده ایم و بنابرین قول بلکه بنابر قول آخر نیز در چند چیز اشتباه
واقع می شود یکی اینکه مراد از سه یوم آن باشد که سه شبانه روز خالی از خون نباشد بعنوانی که هرگاه پنبه را بگذارد
تلوث آن لازم باشد یا مراد آنست که وجود دم در هر یوم در وقتی از اوقات کافی است گو مستوعب اوقات
نباشد یا وجود آن در ابتدای روز اوّل و آخر روز سوم و در وقتی از اوقات روز دوم در کار است
بهر واحد از احتمالات مذکوره جمعی از علما قائل شده اند و سید در مدارک قول وسط را اشهر دانسته و آنرا
تقویت داده لکن محل تامل است و شکی نیست در اینکه در صورت اولی حکم بتحیض متیقن است و ما عدای آن
مشکوک پس هرگاه در صورتهای دیگر حکم شرعی بکیفیت معلوم نباشد اجرای احکام حیض بر آن نمی توان شد
پس قول اوّل خالی از قوت نیست و از کلام شیخ مفهوم میشود که کسانی که قائل بتوالی ایام ثلاثه شده اند استیعاب
اوقات را شرط میدانند و اطلاق ثلاثة ایام تائید آن میکند ففی الصحیح ادنی الحیض ثلاثة و اقصاه
عشرة و حمل آن بر رؤیت مسمای دم در هر یوم چنانکه سید گمان برده بعید است و در فقه رضوی
است و ان تم لها ثلاثة ایام متوالیه و هر چند در صدق رؤیت دم تحقق مسمی کافیست لکن بالنظر بتمام ما ذکر
و مجموع ادله استیعاب اقوی است و تایید میکند آنچه را گفتیم اینکه هرگاه زنی را از وقت زوال یوم
اول خون بیاید تا زوال یوم ثالث مستمر باشد در عرف نخواهند گفت که سه روز خون را دیده است یا سه روز او را
خون آمده و لکن تخلل فترات یسیره که در عادات جاری شی تابع باشد منافی تحیض نیست کما صرح به جماعة و آیا
شب ها در ایام سه گانه داخل است یا سه روز بی شبها کافی است یا دو شب واقع فی الوسط داخل است
نه شب اول مختار اسکافی و علامه حلی است علی ما نقل علی المنتهی و دعوی اجماع هم از ایشان منقول
شده و احتمال ثانی در کلام جناب سید سند واقع است حیث قال مع احتمال الاقتصار علی النهار

خاصه یصدق [illegible] ایام [illegible] متبادر اللیالی منها الا ان الظاهر عدم الخلاف فی دخول اللیلتین منها فیها
ولکن چنانکه مبنی این بحث ظاهر منافی اجماع دانسته و خارج بودن شب اول از ظاهر نص قریب دانسته تفویت آن
کرده و ظاهر آنست که هر سه شب داخل باشد و [illegible] آنست که اگر شب در اول خون را ببیند در نصورت نیز
حیض را بعمل آرد و این تدقیقات را که جمعی از فروع توالی دانسته اند وجهی ندارد بلکه چنانکه سابق اشاره
نموده ایم بنا بر هر دو قول توالی تفرق اعتبار لیالی و عدم آن و استمرار دم و عدم آن متطرق میشود چه تحقق سه یوم
در مجموع عشره بنا بر قول بتفرق نیز خالی از اجمال نیست و احتمالات مذکوره در آنجا نیز است و از منتهی نقل
شده که اگر زنی را ساعتی خون آید و ساعت دیگر نیاید از منه خون را باید که جمع باید کرد اگر در جمله عشره
سه روز فراهم آید حیض خواهد بود و قال السید السند طاب ثراه و ظاهره عدم اشتراط التوالی و لیس ببعید الخ
که بنا بر قول بعدم توالی نیز استیعاب ازمنه ساعات که از فراهم آمدن سه روز کامل شود معتبر است
لکن ساعات خلو از دم را طهر خواهند گفت یا حیض بر تقدیر ثانی سه روز حیض کامل نمیتواند شد قبل از آنکه ساعات
دم و سه روز کامل برسد بر تقدیر اول ساعات خلو از دم در حکم طهر خواهد بود و لیکن باید که در آنحال نماز
و دیگر مشروطات بالطهاره را بجا آرد پس با وصف حیض نماز ازو ساقط نباشد و هذا امر غریب الا ان یقول
بالتفرق علی ما هو مذهب الفاضل البحرانی و من تبعه و حد دوم آنکه زیاده از ده روز نباشد و منشا ان
اینست که ده روز متوالی باشد و فاضل بحرانی در اینمقام نیز خلاف جمهور اصحاب بتجویز تفرق عشره نموده
بیشتر آنکه یک حیض تا پانزده روز بلکه تا سی روز طول کشد و هو کما تری و مستند او قول سوم آنکه طهر کمتر
از ده روز نمیباشد و مراد از آن بالاتفاق ده روز متوالیست لکن فاضل بحرانی آنرا مخصوص میداند بطهر متخلل بین
الحیضتین و در یک حیض طهر را کمتر از ده روز تجویز میکند و مستند او در اینمقام مرسله یونس است
چهارم آنکه خونی که قبل از بلوغ یا بعد از سن یاس بیاید بالاجماع حیض نیست و آن سن بحسب صحیح محمد و [illegible]
در غیر قرشیه و نبطیه پنجاه سالست و در قرشیه شصت سال و همچنین نبطیه هذا هو المشهور و روایات در اینمقام
مختلف است بعضی دلالت میکند بر اینکه سن یاس پنجاه سالگی است مطلقا و آن مستند شیخ است در نهایه و ترجیح
داده است ابن ابی عقیل را محقق در شرایع در مبحث طلاق کما نقله عنه فی الذخیره و بعضی دلالت میکند بر اینکه سن مذکور در

سالگی حاصل میشود مطلقاً و آن منحصرا محقق است در بحث حیض مستند قول اشهر روایت ابن ابی عمیر است عن ابی
عبد الله عم که آنحضرت فرموده که چون برسد زن به پنجاه سال خون را نمی بیند مگر اینکه زنی باشد از قریش و درین
روایت من حیث السند جای تامل نیست چه مراسیل محمد بن ابی عمیر بمنزله مسانید غیر او ست ولکن در دلالتش
تامل است چه اولاً نهایت آنچه از آن مستفاد میشود آنست که غیر قرشیه بعد پنجاه سال خون را نمی بیند لکن صریح نیست در اینکه
آن حیض نمی باشد لجواز ان یکون ذلک بیاناً لما هو الغالب حال الیأس کذا افاد فی الذخیره و آن محل النظر
است چه آنکه منفی از سائر نساء دم حیض است لضعف القول بالستین مطلقا پس مشعر است بر زن قرشیه هم دم
حیض خواهد بود علاوه آنکه لفظ حمرة در این مقام بمعنی حیض اظهر است پس احتجاج با آن بالنسبه بدان اگر چه
احتمال دیگر نیز متطرق باشد و اشکال دیگر آنست که درین روایت برای قرشیه حدی مضبوط نیست پس اثبات
ستین از آن نمی تواند شد جوابش آنست که هر گاه ازین روایت لازم گردید که قرشیه بعد پنجاه سال
خون را می بیند پس باجماع مرکب تحدید بدان شصت سال ممکن است خصوصاً نظر باینکه جمع بین روایات ستین
و روایات خمسین هم موید آنست پس اطلاق این روایت محمول بر خصوص ستین میتواند شد سیما نظر
باینکه در مقنعه شیخ است و قد روی ان القرشیة و النبطیة تریان الدم الی الستین و آن دلالت بر وجود
روایت صریحه دارد ولکن روایات خمسین مطلقا با قوت سند معتضد باصل عدم تخصیص است
و اصل عدم سقوط عبادت است پس احوط آنست که قرشیه بعد پنجاه سال عمل استحاضه کند و عبادات
را ترک نکند و در باب عده رعایت تحیض نماید و نیز در جمع بین الروایات میتوان گفت که حکم بانقطاع حیض
پنجاه سال بحسب اغلب عادات نساست و حکم بشصت سال باعتبار ما قد یتفق و لو نادرا و از بعض کتب طبیه
انقطاع حیض از سی و شش سال تا شصت سال معلوم میشود و قال شارح القانون المسیحی الجیلانی و ینقطع
حمل المرأة فی الستین هذا هو الغالب و قد یحصل التولد بعد ذلک گویا اعتبار پنجاه سال در اکثر روایات
باعتبار الغالب و نادر است من الطرفین هر چند جمع بر نهج مذکور بظاهر مخالف اجماع است لکن ممکن است
که گفته شود که این وجه جمع بر می گردد باعتبار شصت سال یعنی اگر بعد پنجاه سال آمدن خون موقوف
شود حکم یأس و سقوط عده جاری خواهد شد و اگر خون بحسب عادت بعد خمسین جاری باشد

اگرچه نادر است چنین انقطاعی [illegible] شود پس تا شصت سال رعایت احکام حیض باید کرد یا اینکه گفته شود که شارع
برعایت مصلحت ضبط احکام [illegible] را باعتبار خمسین داده پس تقدم و تاخر انقطاع که نادر الوقوع است
مناط اختلاف احکام نیست و هرچه حیض بعد خمسین در نظر شارع بمنزله عدم است چنانکه انقطاع قبل
الخمسین در حکم عدم است پس حکم مستمر است و جاری خواهد شد هرچند عادت نساء باختلاف امزجه و بلاد مختلف باشد
فصل پنجم اینکه جمعی تصریح کرده اند باینکه حیض با حمل جمع نمیشود پس بنا بر قول ایشان لازم است که در تعریف
حیض قید عدم اجتماع دم با حمل افزوده شود [illegible] ظاهر آنست که حیض با حمل جمع میتواند شد و در این مسئله چهار
قول است یا پنج اول آنکه حیض با حمل مطلقا جمع می تواند شد و هو الاشهر دوم آنکه تا وقتیکه حمل بروز
نیابد جمع می تواند شد نه بعد ظهور آن سیوم آنکه اجتماع مشروط است باینکه از عادت بمقدار بیست روز
تاخیر نکند چهارم آنکه هرگاه مصادف ایام عادت باشد یا تاخر و تقدم قلیل رو دهد یا بصفت حیض باشد بحکم بتحیض
می توان کرد نه بدون این شروط و قائل صریح باین ثابت نیست پنجم آنکه حیض با حمل مطلقا جمع نمیتواند شد و مستندش
روایت سکونی است ما کان الله لیجعل حیضا مع حمل و این روایت با وصف ضعف محمول بر تقیه میتواند شد یا بر عادت
اغلب زنان و روایت صحیحه دلالت بر امکان جمع دارد منها عن الحبلی تری الدم اتترک الصلوة قال
نعم ان الحبلی ربما قذفت بالدم یعنی شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید از حال زن حامله
که خونی را ببیند آیا ترک می کند نماز را فرمود آری بدرستیکه حامله گاه است که خون را دفع میکند و اطلاق
اشتمال آن دلیل است بر قول اول و لکن در بعض روایات وارد شده که حامل هرگاه ببیند خون را بعد گذشتن بیست روز
از وقت عادت خود که در آن خون را میدید آنگاه که حیض می نشست در آن زمان این خون از رحم و طمث
نیست پس باید عمل استحاضه بعمل آرد و نماز را بجا می آرد و هرگاه ببیند قبل از وقت معتاد باندک زمانی یا در وقت
پس آن حیض است پس باید که باز ماند از نماز بقدر ایام عادت خود و همین روایت صحیحه دلیل قول سوم است
که مختار شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه است در نهایه و غیر آن لکن در این روایت از چند وجه
تاملی است واما قول رابع که قائل صریح آن ثابت نیست پس مستند آن جمع بین الروایات است و بعضی
از روایات دلالت بر تقیید بصفات دارد اگر اجماع بر خلاف آن ثابت نشود اوجه اقوال

نمی‌تواند بود چه ظاهر آنست که اجتماع حیض با حمل نادر است پس اجتماع شرایط از قرائن عادت قرینه بر حیضیت
خواهد بود و در صورت فقدان آن احتمال حیضیت ضعیف خواهد بود پس اعتنا بآن لازم نخواهد بود پس احوط آنست
که در صورت عدم قرائن عادت و فقد صفات ترک حیضیه با عمال استحاضه بعمل آرد و نماز بجا آرد
چه تقییدات مستفاده از این روایات دلالت بر عدم تخصیص بصورت وارد ولکن عموم روایات نفی
موید با عمل اکثر با قاعده ما یمکن که حیضیت و حیض و لیل بر تخصیص است قابل و دلیل قول
ثانی ظاهر نیست مگر شیخ در خلاف دعوی اجماع کرده بر اینکه حامل مستبین الحمل حایض نمیشود و دست
آن مشکل است مقام سوم در تعریف حیض من حیث الصفات پس بدانکه حیض خون غلیظ است سرخ مایل
باین بسیاهی گرم که بقوت می آید چنانکه از صحیحه بختری با حسنه او و دیگر روایات مستفاد میشود ولکن ظاهر آنست
باعتبار غالب حالات و اوقات است و از اینجاست که بیانات روایات در خصوص مختلف است پس در
روایات مرسله وارد است که اگر خون کثیر باشد که خمار را رنگ کند و اگر کمتر باشد و زرد رنگ باشد
پس نیست برای مکره وضو و در بعضی روایات بر محض حمرت اکتفا شده و در بعضی آخر بر حرارت و دفع
و صاحب ذخیره فرموده است و مقتضای این روایات آنست که حصول این صفات علامت
و امارت حیض است پس هر گاه این شرایط متحقق خواهد شد حکم بحیض نموده خواهد شد مگر آنکه دلیلی بر خلاف آن
یافته شود و قریب بآنست کلام شیخ یوسف بحرانی بلکه اصرح از آن و جناب سید سند میفرمایند که در حیض بعد از آن
بسبب اختلاف و دلالتی نیست بر اینکه این اوصاف خاصه مرکبه باشد علاوه آنکه خطا قابل از ذکر
و تخلف این صفات نادر نیست با آنکه دانسته که حیض از موضوعات احکام است و رجوع در شناختن آن
بشرع ضروری نیست و آنچه افاده فرموده خوب است مگر اینکه کسانیکه آنرا خاصه قرار داده اند
خاصه علی الاطلاق قرار نداده اند و انفکاک خاصه غیر شامله مستحیل نیست و از اینجاست که ما خرج
بالدلیل را استثنا کرده اند و حیض اگر چه موضوع حکم است لکن معنی شرعی آن از معنی لغوی اخص است
پس عدم رجوع بشرع بالمره نمیتواند شد آری هر قدر از قیود که در معنی لغوی و عرفی
بدلیل معلوم خواهد شد خواهند افزود و ما زاد باصل عدم منفی خواهد شد چنانکه صفات مذکوره

چنانکه صفات مذکوره کاهی تخلف از حیض میکند کاهی در غیر حیض نیز یافته میشود مثل اینکه خون بصفت حیض
بعد تجاوز از عشره بیاید پس این الحاق باسم است با آنکه صفات حیض در آن موجود است پس این صفات از
عرض عام احق است از آنکه خاصه نامیده شود و جای این نیست که در اغلب احوال چنین است فی حیض …
و ازینجاست که اکثر علما قید غالب بصفات مذکوره افزوده اند چنانکه محقق در مختصر نافع فرموده و فی الاغلب
اسود او احمر حار له دفع و علامه … ارشاد کفته و هو فی الاغلب اسود حار یخرج بحرقه … کاهی …
پس بدانکه اکر خون حیض مشتبه بخون بکارت شود پس در میان … از برآید خون حیض بکارت خواهد بود و در التنقیح …
خلف بن حماد و غیر آن چنین وارد شده که پنبه را داخل فرج بکنند و اندکی تأمل نمایند … و اکر … پس
بیرون آرد پس اکر خون در پنبه طوق زده باشد خون بکارت است و اکر خون پنبه را فرا کرفته باشد پس از حیض است
و چون بعض روایات مسئله صحت سند نیز دارد پس تأمل در این مسئله در شق ثانی بی وجه است اکر چه فرا کرفتن
خون پنبه را در خون بکارت هم در صورتی که … خون محتمل است چه بنای حکم بحیضیت جانب آن است …
معارض قوی نیست بلکه بعضی از افاضل اعلام را در این مقام اشتباهی داده که در طریق امتحان در این مقام
و پاها را برداشتن و انکشتان داخل کردن ذکر ساخته اند و حال آنکه این طریق امتحان در قرحه است که خون حیض
بخون قرحه مشتبه شود و آن غیر مفروض مسئله است اما حکم این مسئله پس بعد امتحان … بر وجه مذکور آن است که اکر
که خون از جانب راست برآید در خون قرحه محسوب خواهد شد و اکر از جانب چپ برآید حکم بحیضیت آن نموده شود
لکن دو روایت بعکس آن وارد کشته و قرحه در جانبین میشود پس جزم با حد الطرفین مشکل است …
چون کمی حیض اکثر از جانب چپ است و بنای حیض بر تغلیب است پس با وصف احتمال قرحه در اینجا شارع حکم بحیضیت فرموده
پس استشکال فاضل بحرانی بسبب احتمال قرحه در جانب … ضعیف است از آنکه حکم بتحیض نمیشود و …
اشتباه در حصول … هر کاه علم … بهم رسد حکم بحیض بودن آن صورتی ندارد و اشتباه …
هر دو روایت متعارضه مسئله که عکس هم اند میشود لکن روایت اول … از رجحان است و هر کاه حال
حیض من حیث الصفات معلوم شد پس بدانکه از قضایای مشهوره و مسائل معروفه است کلما امکن
کونه حیضا فهو حیض یعنی هر خونی ممکن باشد که از افراد حیض محسوب باشد و امکان آن مستقر باشد …

محکوم بحیض است اگرچه بصفت حیض نباشد و از اینجاست که گفته‌اند مقارنت صفت ... شاید بسته تا ده از
خواص حیض منفکه آری عند التمیز حاجت بصفات بیشتر می‌شود و کثیراً ما بکار می‌آید لکن ثبوت عموم آن
بعضی افاضل را انکار شدید است که تعرض آن انشاء الله در رساله منفرده خواهد شد مقام سیوم
در آنکه هر خونی که از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد اگرچه مختلف اللون باشد تماماً حیض است
بنا بر قاعده مذکوره و غیر آن تا وقتیکه علم بخلاف حیض حاصل ... ثبوت نرسد که از قرح یا جرح است
و اگر در اثنای این خون نقاء متخلل شود بنا بر مشهور حکم حیض دارد و هرگاه حیض دیگر معارض آن نباشد
هرگاه خون از ده روز تجاوز کند پس ذات العاده باشد رجوع بعادت خود می‌کند و مبتدئه و مضطربه رجوع
بتمیز می‌کنند و این مقام محتاج به توضیح است مشتمل بر چند چیز حایض بر سه قسم است مبتدئه و ذات العاده و مضطربه اول
در احکام مبتدئه است بدانکه مبتدئه زنی است که خون را اول مرتبه دیده باشد و بعضی اطلاق می‌کنند لفظ مذکور
بر زن مذکوره تا وقتیکه خونش یک نمط و از یک دو عادتش منضبط نشود و بنا بر اطلاق اولین قسم ثانی را
در مضطربه می‌شمرند و حکم مبتدئه در نصوص هرچند معلق بر اسم مبتدئه نیست تا تحقیق موضوع لغوی آن ... لازم
باشد لکن بعضی روایات مناسبت با اطلاق اول دارد و هرگاه این را دانستی پس بدانکه مبتدئه را چند حکم است
اول آنکه مبتدئه بای معنی که باشد بلکه مضطربه نیز بنا بر اشهر علی ما صرح به فی الریاض بمجرد دیدن خون متحیض می‌شود
و عبادت را ترک می‌کنند و ترک عبادت حیضیه را بعمل می‌آرد و جمعی قائل شده‌اند باینکه تا سه روز بگذرد نماز را ترک نکند
استظهاراً للعبادة والاول مختار الشیخ والثانی مختار السید و اکثر روایات متعاضد به قول اول است و بعضی ادله
بر ثانی دلالت می‌کند مثل استصحاب تکالیف سابقه و اصل عدم یعنی اصل نبودن خون حیض و هرچند روایات
اول دلالت بر قول اول بصراحت نمی‌کند این ادله صلاحیت معارضه آن نمی‌دارند لکن کلام در اینکه
این صراحت است و عمل بر عموم روایات و اصل کون الدم حیضاً باعتبار کونه اغلب ... خالی از رجحان نیست
و فاضل بحرانی و شیخ ... قول را تقویت نموده‌اند و لکن احتیاط بفعل عبادت و عمل بر ترک حیضیه
در غیر آن احوط است لعمومات التکلیف قال المحقق فی النافع والاحتیاط للعبادة اولی خصوصاً در
صورتیکه خون بصفت حیض نباشد دوم آنکه مبتدئه و مضطربه خواه بمعنی غیر مستقر العادة باشد خواه بمعنی ناسیه

عادت خون شان [illegible] آن حیض خواهد بود و اگر تجاوز کند از ده روز رجوع می کند بتمیز
یعنی صفات حیض و دم استحاضه اگر [illegible] را که دیده است مختلف الصفات باشد و شرایط تمیز در آن چنانکه خواهد آمد
بهم آمده باشد و بعضی گمان [illegible] اند که حکم تمیز در مبتدأه جاری نمی شود لظاهر مرسله یونس و التعمیم اقوی است
کما صرح به السید طاب ثراه و فاضل المعاصر و غیرهم و مرسله محمول است بر عدم احتیاج مبتدأه به تمیز چه اکثر
خونش به وصف طبیعی می باشد سوم آنکه خون مبتدأه محقق نباشد یا شرایط آن مفقود باشد
رجوع می کند بسوی عادت اقارب خود خواه مادر او باشد خواه غیره در مستضرب ابوین باشد یا با جد ها
علی المشهور و سند آن خبری است که ضعف آن منجبر بشهرت و دعوی اجماع در السنه اند چه در آن وارد است
که سوال کردند از حال زنی که در اول مرتبه حیض آمد و تا سه ماه طول کشید فرمود قرءها مثل اقراء نسائها یعنی حیض او
مثل حیض زنان او است و گفتا در آن زنان قرابت او هستند بعد آن فرمود فان کن نسائها مختلفات
فاکثر جلوسها عشرة ایام و اقله ثلثة ایام یعنی پس اگر زنان قرابت او مختلف باشند پس اکثر تحیض او ده روز است
و اقل آن سه روز است و در خبر زراره و خبر محمد بن مسلم وارد است که واجب است بر مستحاضه که ببیند بعض زنان خود را
پس اقتدا کند با قرائنها و ظاهر و شکی نیست در اینکه مبتدأه بالمعنی الاخص این حکم دارد و لکن بعضی تعمیم کرده اند
و بعضی افاضل معاصرین آن را اختیار فرموده و خالی از قوت نیست لکن روایت اخیره مضطربه را نیز شامل
است و مضطربه بمعنی اخص را از آن استثنا کردن لازم است لکن در این مقام تحقیق چند چیز ضرور است
یکی آنکه رجوع با قارب چنانکه در روایت اولی مستفاد می شود مقتضی استغراق است لکن علم باتفاق
عادت آنها نادر الوقوع است بلکه مستحیل است اگر که عموم نسبت بزندگان و مردگان گرفته شود لا جرم لابد
محمول بر غالب خواهد بود که استعلام حال ایشان ممکن باشد و با این تکلیف باستیعاب خالی از تعسف نیست
از اینجا است که جمعی لفظ مذکور را بر اغلب حمل کرده اند و مساورات عرف تایید آن می کند و در روایت
دیگر وارد شده اگر نشناسد ایام نفاس خود را و مبتلی شود بخون بنشیند بقدر ایام مادر خود یا خواهر خود یا
خود و اکتفا ببعض زنان در صورت عدم تحقق تخالف محل تامل است اگر چه این روایت اشعاری با آن
دارد چه اولا سندش ضعیف است و ثانیا حمل آن بر عدم تمکن از معرفت عادت دیگر زنان

ممکن است پس حیضش آن خواهد بود که در صورت الخصاص اعدام علم باستعلام حال رجوع
بمیکتان اینها کرده در صورت تقدم و تیسر دریافت حال ایشان رجوع باغلب زنان دیگر
بکند افاده السید السند طاب ثراه فی الریاض لکن آنکه مبتدأه را رجوع باقارب مقدم است بر رجوع بهم سنان
او یا مخیر است اول اشهر است و بعضی قائلین با تقیید اتحاد بلد و همسنان بلکه اقارب نیز و تقیید آنها را قائل
اند بس در صورت فقد اقارب یا وجود آنها با عدم [illegible] با عدم علم بعادت آنها رجوع
خواهد شد بهمسنان دلیل تخییر شاید آنست چون شامل است مر اقارب و غیر اقارب را از همسنان بلد او باعتبار
اینکه در اضافت ادنای ملابست کافی است ولکن این معنی غیر متبادر است و بعضی اقربا آنها را اقرانها بخوانند
خواند و لهذا نیز ثابت نیست لکن رجوع بهمسنان بلد باعتبار حصول ظن می‌توانند شد و تا کنند میکنند از قول
یونس چه در آن وارد است که زن در اول حیضش خون می افتد دیس حیض او ده روز میباشد
هر قدر که عمر او زیاده میشود خونش رو بکمی می آرد تا اینکه بسه روز میرسد این روایت دلالت دارد
مقدار حیض بحسب سنان مختلف میشود پس مقارب بهمسنان می‌توان کرد مگر اینکه احوط آنست که اول رجوع
باقارب خود بکند هرگاه آنها متفق و یا با اختلافی با هم داشته باشند پس رجوع بهمسنان نماید لکن رجوع بتمام آنها
لزوم ندارد بلکه ممکن است بغالب آنها بلکه کفایت میکند رجوع بهمسنان بلد او از راه اینکه استعلام حال ایشان
کذا افاده السید السند طاب ثراه ولکن از بعضی روایات سابقه باعتبار معنی ظاهر میشود که بعد فقد اقارب
بسه روز و ده روز که اقل و اکثر حیض است می‌توانند کرد و کیفما کان هرگاه همسنان نیز بهم رسید یا
بوده باشند و تمییز هم حاصل نباشد رجوع بروایات میکند محقق در شرایع فرموده که مبتدأه در هر ماهی
حیضش قرار میدهد یا در ماهی هفت روز و در ماه دیگر سه روز ولکن بعضی بتقدیم سه روز را بر ده روز
و بعضی بعکس قائل شده‌اند و شارح معاصر ایده الله مبتدأه را بمعنی اعم گرفته بلکه فرموده است که مضطربه نیز
نزد مصنف در حکم شریک است الکل در تسلیم اولی بتخییر که تحیض شش روز و هفت روز و در حکم مبتدأه
اکتفا نموده و عکسش اولی بوده رسیده سند در ریاض المسائل فقط بر روایت هفت روز
من دون تخییر بینها و بین غیرها و بعضی قائل شده‌اند باینکه از هر ماه ده روز بلکه رعایت الاکثر

قرار داده اند در روایت ... که قدر متیقن است و روایات و اقوال در این خصوص اختلاف بسیار دارد و

عمل بر ده روز در دو ماه اول ابتداء او از قرو ... لکن بعضی آن را عام نموده اند و بعضی در هر دو ماه در ماه اول ده روز

را حیض قرار داده و ... در ماه دیگر ... خالی از اشکال نیست و قول تخیر در روایات سابقه خالی از قوت نیست

و لکن احتیاط در اتیان ... کما ذکر السید ... موقوف فی ذکر احکام ذات العاده ... اولاً

بدانکه عادت حاصل میشود به تکرر ... بس بمره واحده ثابت نخواهد بود دلالت ... بران

موثقه سماعة بن مهران ... اذا اتفق شهران ... مرسله یونس لقول رسول الله للتی تعرف

ایامها دعی الصلوة ... انه لم یجعل القرء الواحد سنة ... الی ان قال و لکن سن لها الاقراء ادناه حیضتان فصاعداً

الی غیر ذلک با آنکه خلاف در مسئله نیست ... کیفما کان مشهور آنست که عادت بر سه نوع است اول وقتیه و عددیه

معاً دوم عادت عددیه تنها سوم عادت وقتیه تنها اما نوع اول از عادت متحقق میشود که در دو ماه بلا اختلاف ... در شهر واحد

... و نوع ثانی در یکماه نیز ممکن الحصول است لکن بعضی این قسم را اعتبار نکرده اند و آن ضعیف است و موثقه سماعه

منافی اعتبار آن نیست ... و جها مخرج الغالب نوع ثالث آنست که وقت آن متحد باشد و عدد مختلف باشد و آن نیز مقتضی ...

مشهور است و اگر مراد از آن مبداء وقت گرفته شود اقسام ... وجه ... است که اتحاد وقت از آخر حیض

یا وسط آن معتاد ... اعتبار اول و الغاء وسط و آخر تحکم است و لهذا بعضی از معاصرین آن اقسام را معتبر

دانسته لکن ... که من مطلع نشده ام که کسی این امر متنبه شده باشد یا حکمی از آن ذکر کرده باشد و اگر اتحاد وقت را اعم

قرار دهند از اتحاد وقت در ابتدا و اتحاد آن در انتها و یا اوساط پس کلام اعم و انحصار مسلم خواهد بود

و ... آنست که اتحاد اعم مراد باشد پس عدم تعرض باقسام آخر از براه خواهد بود نه از راه عدم اعتبار

آن کما اشار الیه کلام المعاصر دام تجده و قرینه بران نیست که در مضطربه که ناسیه الوقت و العدد الواحد ... باشد

هر ماه وسط حیض یا آخر آن را بخاطر داشته باشد تعرض بمثل این اقسام نموده اند فقال ... الا انها لو ... احدیها

خاصة فان کان الوقت اتخذت العدد ... روایات او العدد جعلته ... الوقت ... او الاواخر او ... و

المکملة باحدی الروایات الی آخر ما افاد پس اگر نه آن ... که علم بعادت ... المعتبره مشهور است

تعرض با ... صور ... نمیدانست ... هر گاه این را دانستی پس بدانکه در اینجا چند مسئله است اول آنکه در صورت

تقدم عادت و نقاو عدد اگر گاه خون او در وقت آن بیند حکم بحیض بودن آن بمجرد رؤیت میکند خواه خون بصفت
حیض باشد و خواه نباشد بلکه صاحب عادت وقتیه تنها نیز در این حکم از لیا است کلامی نیست مگر در صورت
تقدم و تاخر از عادت پس اگر مثل یک روز یا دو روز متقدم یا متاخر باشد پس جمعی تصریح کرده اند باینکه بمجرد رؤیت
حکم بحیض کنند چنانکه شیخ در مبسوط و سید در مدارک گفته و بعضی شرط کرده اند که خونی را که دیده است بصفت حیض باشد
و لکن مقام مقتضی تفصیل است پس اگر در صورت تقدم مقدار تقدم بیش از اعم است حکم بلحوق آن [illegible] نیست
چه بنا بر موثقه سماعه عادت گاه است که تقدم میکند بلکه موافقت عادت کمتر دست میدهد و در صورت تقدم
حیض بودن بهم میرسد و استظهار بفعل عبادت خالی از عسر نیست پس رجوع بمظنه در امثال این مقام و تحقیق حیض
و بودن در روایات احتمال دارد که بر جهت تمثیل واقع شده باشد پس اگر مظنه در سه روز متقدم بحیضیت بهم رسد
محکوم بحیضیت میتواند شد و لکن در این صورت احوط آنست که عمل باستظهار نماید خصوصا هرگاه خون بصفت
حیض نباشد و عجب است از شیخ شهید ثانی علیه الرحمة که حکم عادت بر خون متقدم مطلقا و مساوات [illegible] نساخته
حکمش مثل حکم مبتداه و مضطربه قرار داده با آنکه عقل و نقل بر خلاف آن دلالت واضحه دارد و اگر تخصیص نموده بود
بتفاوت فاحش لکن ظاهر کلامش از این احتمال ابا می کند و هرگاه این را دانستی پس بدانکه هرگاه خون از عادت متاخر باشد
پس جمعی از علما تصریح کرده اند باینکه حکم تقدم دارد چه خون عادت چنانکه گاه است متقدم میشود گاه است متاخر میشود
و تفاوت در خون عادت بتقدم و تاخر بسیار در اکثر زنان مشاهد است و حکم در موضوعات اکثر مبنی بر ظنون غالبه
می باشد بلکه بعضی از افاضل تاخر را باعث زیادت انبعاث دانسته اند لکن حکمش محل نظر است و خلاف [illegible]
در اینجا قوتی دارد و بعض روایات مثل موثقه ابو بصیر عن الصادق علیه السلام تایید آن می کند حیث
ورد فیه ان قبل الحیض [illegible] من الحیض و ان کان بعد الحیض [illegible] فلیس من الحیض و لکن این
روایات احتمالات عدیده دارد چنانکه در وجیزه رایق مفصلا ذکر کرده ایم و تحقیق همین است که تقدم و تاخر یسیر [illegible]
قادح در تحیض بمجرد رؤیت دم نیست آری میتوان حکم بتحیض در تقدم و تاخر فاحش خصوصا هرگاه تاخر از عادت شد
سیما در صورت انتفای صفت و فقد ظن پس در این هنگام مراعات حال مضطربه اولی است چه این زن بسبب [illegible] و
مضطربه است اگر چه بحسب عدد ذات العادة است و آنچه از جامع المقاصد نقل شده که تقدم علی العادة و

مخفی نیست که در تعیین یوم استظهار نصی دال بر تعیین نیست من غیر دلیل دوم آنکه هرگاه خون عادت منقطع از عادت
باید استظهار و اگر از عادت تجاوز کند پس بر او نیست استظهار بترک عبادت تا ظاهر شود حال حکم حیض یا استحاضه کند و در تحقیق مقام
چند چیز لابد است که متعرض شویم اول تحقیق حکم استظهار پس آنکه بعضی این استظهار را واجب میدانند و بعضی مستحب چنانچه صاحب
معالم قائل بآن است و بنابر قول باستحباب بعضی از علما اشکال کرده اند که عبادت یکه خالی از رجحان شرعی نباشد
چگونه ترک آن مساوات فعل آن نتیجه باشد و این اشکال اختصاص بقول صاحب معالم ندارد بلکه در قول باستحباب
اشکال قوی تر است چه عبادت هرگاه متساوی الطرفین باشد مرجح چگونه تواند بود بلکه در قول بوجوب
نیز این اشکال وارد است چه اکثر قائلین بوجوب استظهار قائل بتخییر و اختیار حایض میباشند و اختیار در استظهار
یک روز و دو روز مستلزم آنست که حایض در فعل و ترک عبادت در روز دوم متساوی الطرفین باشد پس اشکال مذکور باعث
عدول از قول بوجوب چنانچه الفاضل البحرانی نمی تواند بود و حل این اشکال عام الورود و غیر مفصلا ذکر کرده ایم
و لکن بنا بر تحقیق اصل مسئله رجوع باصل و روایات مسئله لازم است پس آنکه در اکثر روایات حکم باستظهار وارد است
و در چند روایت حکم بعمل استحاضه در ما زاد علی العاده وارد گشته و جمع بین الروایات بچند وجه ممکن است یکی آنکه
روایات اول محمول بر استحباب باشد و روایات ثانیه محمول بر بیان جواز دوم آنکه روایات اول محمول بر وجوب باشد
و ثانی محمول بر تقیه سیوم آنکه عمل بر استحاضه محمول بر ما بعد ایام استظهار باشد و قول بوجوب و الجمع بالوجه
الوجهین الاخیرین خالی از قوت نیست و هذا و ضحنا فی الوجیز الرایق دوم آنکه استظهار خواه واجب باشد خواه
مندوب چند روز است روایات در این باب اختلاف بسیار دارد و از بعض روایات یکروز و دو روز به
سبیل تردید مستفاد میشود و از بعض دیگر سه روز مستفاد میشود و از بعض دیگر الی تمام العشره و مشهور تخییر است
بین الیوم و الیومین فصاعدا و بحسب اختلاف روایات اقوال نیز مختلف است و بعض معاصرین در تنقیح مقام
تحقیق شریفی در جواهر الکلام افاده فرموده و ملخص آن این است که این اختلاف روایات محمول بر اختلاف
عادات است و هر واحد از آنها استظهار بتمام عشره یعنی متمم بعمل میاورد آنکه پس عادت نه روز دارد یکروز
استظهار میکند و آنکه عادت هشت روز دارد پس دو روز استظهار مینماید و هکذا القیاس و انقول بقول اخیر میکند
و لکن احداث احتمالی سدید در وجه جمع بین الروایات و تائید میکند از امعنی استظهار و بعض اخبار معتبره

اخبار معتبره و قصد آن نموده که الفاظ روایات و عبارات فقها را بر تخییر حمل یا توزیع نمایند و اشکال آن خالی از تکلف
و متانت نیست و لکن ملتفتات و ابحاث شریفه که هذا التامل در نظر قاصر که کلام اصل معاصر وارد میشود از آنها
نشد و جاده و جیز آنچه ذکر کرده ایم من احب الاطلاع علیه فلیرجع الیه و قول مشهور خالی از قوت نیست لظهور الزیدة
فی الجیر و عدم التعرض فیها لانواع عمن و بعد قدر ثابت از استظهار احتیاط در فعل عبادت نسبت با عمل استحاضه
و ترک عبادت و ترک حیضیه سوم آنکه هر گاه خون بعد از عادت بر عشره منقطع شود پس مشهور آنست که همه آن حیض است
بلکه خلاف صریح بنظر نرسیده و بنا برین قضای صوم ما بعد استظهار لازم است نه صلوة آنچه در حیض صوم صحیح
نیست و لکن بالمره ساقط نمی شود پس قضای آن بعد طهر لازم است بخلاف صلوة که اداء و قضاء ایش ساقط
است و روایات بخلاف مشهور دلالت دارد چه آنچه از روایات ظاهر میشود آنست که بعد استظهار استحاضه
است خون بر عشره منقطع شود یا نشود و لهذا بعض متاخرین درین حکم تامل نموده اند و همین را ترجیح
که اختلاف روایات عدد ایام استظهار محمول بر توزیع باشد چه هر گاه استظهار بقدر تمام عشره نسبت بهر معتاده
باشد ما بعد آن البته استحاضه خواهد بود بخلاف آنکه محمول بر تخییر باشد چه درین صورت بعد استظهار تنها از عشره با
می ماند و جزم باستحاضه بودن آن غیر حاصل پس قوت قول به توزیع ازین لایح میگردد و سید علیه الرحمه
حمل به توزیع لتقید لغالب عادات زنان نموده چه بیشتر همین است که ایام عادت با استظهار بعشره میرسد پس
در وقتی که خون عادت و استظهار اگر زیاده بود و زیاده بر عشره برسد استحاضه بودن ما بعد متصور می تواند شد
جزما و ازین لازم نمی آید که هر گاه عادتش قلیل باشد درینصورت هم بنا بر قول ایشان در عدد استظهار تا
استظهار استحاضه باشد پس روایت هم به مستحاضه نیز محمول بر افراد غالبه خواهد بود و ممکن است که محمول
شود برینکه در ظاهر مستحاضه است هر چند در صورت انقطاع بر عشره حیضیت آن لایح میگردد چنانکه استظهار
ظاهر حیض است و در صورت تجاوز از عشره منکشف میشود که استحاضه بوده است و همچنین بر مذهب
مشهور انطباقی دارد و اما در هر دو مقام من حیث الدلیل اشکال است لکنه مشهور بل کاد ان یکون
اجماعا لکن در صورت عدم تجاوز از عشره عمل بران متعین است چه قول مشهور و قول به توزیع استظهار
به تمهید و هر دو متفق اند برینکه باید که آن ده روز با تمام محکوم بحیضیت باشند پس قضای صوم

دون الصلوة على القول لیکن لازم خواهد بود قضای یک بست چون قدر است که بعد تجاوز از علوت واجب یا ایام استظهار
اگر تتمه باقی خواهد بود بنا بر مشهور عمل استحاضه خواهد کرد نه بر قول ثانی اگر چه بعد انقطاع خون بنا بر هر دو قول
حکم حیض جاری خواهد شد و بنا بر قول مشهور آنچه کرده است عبث خواهد بود چهارم آنکه خون حیض او از عادت
تجاوز کرده از عشره هم تجاوز نماید و حکمش بنا بر مشهور آنست که بعد ایام استظهار تا کمال عشره و بعد آن عمل
استحاضه خواهد کرد و بنا بر قول ترجیح تا تمام عشره کیفما کان عمل حیض خواهد کرد و بعد آن عمل استحاضه خواهد نمود و
احتیاط در اینجا با قول مشهور است با رعایت ترک حیضیه جمع میان این دو عمل بر توزیع هر چند محل اشکال است خوب لکن روایات استظهار
بظاهرها موافقت با این ندارد مگر روایات رجوع ذات العادة خود تائید آن می کند مگر آنکه گفته شود که ظاهر این
روایات مخصص است با استظهار پس عموم آن محل نظر است یا آنکه احتمال دارد که اینحکم مستحاضه منه باشد
که خونش مستمر باشد مثلاً ثانیه در حکم ذات العادة الوقتیه پس بدانکه حال ابتدا از خونش در حال حیض عادت عددیه
و وقتیه گذشت که بمجرد رویت دم حکم حیض جاری میکند اما حکم آخرش پس این است که شکی نیست در اینکه هرگاه خونش
بخاطر داشته باشد از وقت معین حیض قرار میدهد تا سه روز هر گاه بر عمل حیض باقی میماند و اگر زیاده
از آن بحسب عادت خود بداند که حیض است و تلفیق را حیض قرار میدهد و در مشکوک عمل بتمیز و وجدوالا
بروایات عمل میکند پس اگر خونش بر ده روز منقطع شود بیقین میداند که همه آن حیض بوده است و آنچه را
استحاضه قرار داده است تدارک آن در چیزی که لایق تدارک است میکند و اگر از عشره تجاوز کند لایح میشود که آنچه از اعمال استحاضه
بجا آورده بجا بوده است و ما فوق عشره بطریق اول عمل استحاضه را مرعی میدارد و همچنین در وقتی که اول عادت را
نداند و وسط آنرا انشاء یا آخر آنرا بداند چه دانستی که وقتیه غیر عددیه اعم است از همه این اقسام و تفصیل مقام
آنست که معرفت وقت اعم است از معرفت آن بتمامه و معرفت بعض و بعض یا اول است و یا وسط و یا آخر و
بنابر آنچه گفتیم حکم بتحیض در مبدأ رویت علی الاطلاق در این مسئله مشکل است بلکه مختص خواهد بود بصورت تذکر
اول وقت اللهم الا باعتبار ان العادة تتقدم و تتاخر فتدبر و کیفما کان لیکن وسط حقیقی را استنباط باینکه
عادت او عدد فرد باشد و بداند یک روز وسط حقیقی حیض او بوده با عادت خود را بداند که عدد زوج بوده
است و در وسطش دو روز واقع می شد و آن یک روز یا دو روز را مشخص کنند که فلان روز فلان تاریخ

از نبوده و اوّل و آخر را نداند بسبب اینکه مجموع عادت بسبب نسیان مجهول گشته پس آن متحیّضه یکروز قبل و
یکروز بعد در هر دو صورت تیقّن است که حکم حیض را دران جزء [illegible] بیاید و بعد آن رجوع بروایات
می کند و هر روایتی که مطابقت بعادت او داشته باشد آنرا اختیار میکند و از طرفین متساوین انرا محفوف
میسازد و اگر وسط حقیقی را بخاطر نداشته باشد بلکه فی الجمله بداند که اثنای عادت او فلان روز واقع
می شد یکروز قبل و یکروز بعد آن را حیض بیقین قرار میدهد و کامل میگرداند عدد روایت مناسب حال
خود را بمقدما او متاخرا و احتراضی نخیانند روح را درین تعیین و اگر اول ابدا نند دو روز دیگر متصل
بآن یقینا حیض قرار میدهد و بعد آن در اختیار روایات اختیار دارد و همچنین اگر آخرش ابدا نند دو روز
مقدم را بران حیض بیقین قرار میدهد و مقدم را بران تکمیل عدد قرار میدهد و هکذا شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرموده اند
که احتیاطی بران حایض درین صورت با نزدنیست که بجمع بین التکلیفین تکلیف نماید اگرچه فعلش جایز نباشد
و تفصیل روایات خواهد آمد انشاء الله تعالی مسئله ثالثه آنکه عادت عددیه داشته باشد نه عادت
وقتیه مثلا بداند که هفت روز در هر ماه حیض میدید پس هر گاه صاحبه چنین عادت را زیاده از ده روز خون
بیاید بقدر هفت روز بحسب عادت خود خون حیض قرار داده مازاد را استحاضه میشمرد و لکن چونکه وقت را
نمی شناسد در تعیین ایام حیض در ابتدای آنچه از خون دیده است و در اواسط آن اختیار دارد
تا وقتیکه در هفت روز از عادت کمی واقع نشود مثلا هر گاه پانزده روز خون را ببیند اگر خواسته باشد هفت روز
اول را حیض قرار دهد و اگر خواسته باشد از روز دوم ابتدا بحساب عادت بکند و اگر خواسته باشد از روز
سیوم و هکذا الی الثامن و اول و آخر را استحاضه قرار میدهد و اگر حساب را از نهم بگیرد تا آخر پانزدهم خواهد رسید حکم
باستحاضه مخصص باول دوم خواهد گردید و از روز نهم تجاوز نمی تواند کرد چه درینصورت هفت روز عادت کم
نخواهد شد مسئله مضطربه ناسیة العادة و مبتداه غیر مستقر العادة هر گاه خون شان تجاوز کند از ده روز رجوع
می کند بتمییز اگر خون او مختلف اللون و متمیز الصفات باشد در حدیث صحیح وارد است از زنی که خونش دائم
و استمرار بهم رساند پرسیدند که آیا حیض است یا غیر آن فرمود که خون حیض گرم تازه تیره رنگ برای قوت
دفع و حرارتست و خون استحاضه سرد است زرد پس وقتیکه در خون گرمی و دفقی و تیزی بیابد باید که نماز را ترک نماید

ودر اینجا چند مقام است اول تعداد صفات حیض پس بدانکه از انجمله است صفات مذکوره در روایت صحیحه
مزبوره وآن عمده صفات حیض است و از انجمله است غلظ آن چه در بعض روایات آمده که خون حیض حرارت
دارد پس حیض بضد آن موصوف خواهد بود و از انجمله است رائحه کریهه که بعضی از علما آنرا در صفات
حیض ذکر کرده اند وضد آنرا در صفات استحاضه جناب سید فرموده که دلیلی بران قایم نشده بلکه تحریر
از جهت افاده مظنه اعتبار آن درینمقام محل نظر است چه تکلیف متعلق باسم حیض است و مقتضای آن حصول علم است
مسمی الخ لیکن بجای علم اعتبار ظن محتاج دلیل است پس حکم تمیز مخصوص است بصفات منصوصه و جمعی حکم کرده اند باعتبار
مطلق علامات و صفات و قوی را حیض قرار داده اند و ضعیف را استحاضه و مدار ضعف بر سه چیز گذاشته اند یکی
لون است پس رنگ سیاه را نسبت بسرخ اقوی دانسته اند و او را بر اشقر ترجیح داده اند و او را از اصفر قوی تر شمرده
و آنرا از اکدر دوم رائحه پس صاحب رائحه کریهه را از آنکه رائحه کمی دارد و یا بالمره رائحه ندارد قوی دانسته سوم قوام
پس قوام دار را از رقیق قوی می پندارند و صاحب سه وصف را اقوی از صاحب دو وصف و آنرا از صاحب یک وصف و آنرا بر فاقد وصف
ترجیح داده اند لکن در موضوعات عمل بمظنه استبعادی ندارد بلکه ظاهر است آنکه اکثر احکام حیض بر مظنه
مبتنی است و از اینجا است که جناب سید در آخر کلامش فرموده مگر آنکه ادعا نموده شود باستقراء و تتبع موارد
حیض باکتفا بمظنه در حکم بحیضیت و آن بعید نیست و اگر خون سه قسم باشد مثل آنکه سه روز برنگ سرخ باشد و سه روز
برنگ سیاه و سه روز بزرد رنگ یا حکم بحیضیت مخصوص خواهد بود برنگ سیاه یا حمرت را نیز یا و شهر یک حکم خواهند ساخت
دو قول است و قول ثانی را جناب سید علیه الرحمه ترجیح داده دوم آنکه از جمله شروط تمیز آنست که آن
خون برنگ و صفت حیض باشد از سه روز کمتر نباشد و از ده روز زیاده بعلت آنکه حیضی نیست که از سه روز کمتر باشد
یا از ده روز بیشتر و اعتبار این دو امر باجماع منقول و اخبار معتبره لایح میگردد و اطلاق عمل بر تمیز که از عبارات
روایات مفهوم میشود منافی آن نیست چه مطلق بر مقید محمول میشود و در روایت یونس تعمیمیکه نسبت بقلت
و کثرت آن خون وارد گشته محمول بر اقل حیض و اکثر آن میتواند شد و مویدات آن در روایات موجود
پس قول بتعمیم والغاء شرطی در باب تمیز چنانکه بعضی از افاضل متاخرین توهم نموده بی وجه است چنانکه صرح
السید طاب ثراه و بنابراین آنکه بصفت حیض است هرگاه از عشره متجاوز نشود آیا بعض آنرا حیض قرار

میتوان داد و هرگاه از سه روز کمتر باشد آیا تیمم او بروایات لازم نیست یا متعین نیست در صورتها
رجوع بعادت کند و روایات قول اول را بسیار اقرب دانسته و آن محل تأمل است چنانچه
در حاشیه شرح کبیر و جهش بقلم آمده سوم خونیکه از حیض خارج است و در طهر محسوب از ده روز که اقل طهر است
کمتر نباشد و الا آنکه محکوم بحیضیت نیست یا مثل آنکه در طرف آخر طهر متخلل واقع است معارض خواهد شد
و ترجیح مشکل میشود ولیکن صاحب مدارک مؤذن که تقدم را مرجح دانسته اند و بعضی رد کرده اند در آن چهارم آنکه خون بیش از ده روز
تجاوز کرده باشد و الا تمیز موثر نخواهد بود چه مجموع عشره و ما اقل منها اگر خون مختلف الالوان باشد حیض است پنجم آنکه تمیز با عادت
معارض نبوده باشد و هرگاه دانستی این را پس بدانکه رجوع مضطربه و مبتداه به تمیز بالشرایط مذکوره میان علما مشهور است و جمعی دعوی
اجماع بر آن کرده اند مگر بعضی از ابن زهره نقل کرده اند که بنا بر اقل حیض می گذارند و متعرض تمیز نشده اند از ابو الصلاح
تقی علیه الرحمه منقول است که مضطربه رجوع می کند بسوی زنان خود پس اگر مفقود باشند رجوع بتمیز می کند و مبتداه رجوع میکند
بعادت زنان خود تا آنکه عادتش استقراری یابد مسئله هرگاه اصل تمیز با شرایطش هم نباشد مبتداه بمعنی اخص یعنی
آنکه اول مرتبه خون دیده باز رجوع می کند بسوی عادت اهل خود از مادر و عشایر خود خواه پدری باشند
و خواه مادری و این مذهب مشهور است و مستندش روایت ضعیفه است که ضعفش بشهرت منجبر دانسته اند
و در آن وارد است که دختری را حیض اول شد آمد پس سه ماه طول کشید و نمود که حیضش مثل حیض زنان او
و در دلالت آن نظری هست و در موثقه وارد است که مستحاضه نظر می کند بعضی زنان خود را پس متابعت
می کند باقران خود یا بحیضها او علی ان یکون الاقراء بالهمزه لا بالنون و در روایت موثقه دیگر وارد است که اگر شناسد
زنی ایام نفاس خود را پس مبتلی شود با متداد خون بنشیند بقدر ایام مادر خود یا خواهر خود یا خاله خود و استظهار
نماید بدو ثلث آن و جناب سید علیه الرحمه فرموده که این هر دو روایت را دلالتی بر مطلوب بوجه من الوجوه
چه این روایات در مضطربه را شامل است و با اینهمه دلالت می کند بر اکتفا ببعض زنان اگرچه یکی باشد و کسی بآن
قایل نیست تا آنکه رجوع ببعض را کافی نمیدانند البته اکتفا بقول بعض نخواهند کرد و تا آنکه کافی نمیدانند قید اغلبیه
اعتبار می کنند از تنافی دلیل هر دو و هر نهجیکه بقول اصحاب موافق شود دیده نشده اند چنانکه در مسالک اشاره بآن فرموده
و از بعض روایات مستفاد میشود که مبتداه لعدم بخصوص رجوع کند و کیفما کان اگر اهل مفقود باشند یا علم

عادت اینها حاصل نشواند شد رجوع بهمان که معتبر بقرآن نخواهد کرد و بعضی در رجوع باینها فقد علم باهل و عادت
آنها را اعتبار نکرده اند بلکه مبتدأه را در رجوع باهل و رجوع باقران مخیر ساخته اند پس اگر اینها نباشند و آنها یا مختلف باشند
یا بهم رسیدن علم بحال شان مقدور نباشد پس در وقتیکه چون زن تمیزی نمیفهماند [illegible] مبتدأه و بعضی
مراحل مضطربه بالمعنی الاعم که وقت و عدد را نشناسد و از تمیز نیز میگویند در ابتدای انتفای تمیز رجوع کند
بسوی روایات و یکی از اینها اینست که از هر ماه شش روز یا از هر ماه هفت روز حیض قرار دهد لکن برای مبتدأه
تخییر صریحا کما هو الظاهر [illegible] او سبعة ثم اغتسلی و صومی ثلثة و عشرین یوما او
اربعة و عشرین یوما و هذه سنتها التی استمر بها الدم اول ما تراه و بعد از این در روایت مذکوره ذکر سبعه بخصوص
وارد است و آن دو احتمال دارد یکی اینکه تردید اول از راوی باشد دیگر آنکه تخصیص ذکر در ثانی بعد بر
سبیل التمثیل یا بنظر تعیین بالافضل و الاقصی باشد لکن در حال مضطربه غیر از یک شق سبعه صورت دیگر مذکور
نیست و کیفما کان اختیار سبعه برای هر دو احوط است بلکه جناب سید همین شق را متعین دانسته و ظاهر آنست که
مستحاضه کذائیه بنابر تصریح حدیث حکم بتحیض کلیا اگر چه حیض نمیتواند کرد و همچنین از اسباب حکم ابتدای
کلیه مذکوره است الا ان تحیض لغیر المستحاضة الدمیة و از بعض روایات موثقه چنین فهمیده شد که از یک ماه سه روز
بگیرد و از دیگری ده روز مخیرة فی تقدیمها ای الاعم بشارت فی جمیع الادوار و لکن عبارت موثقه عبد الله بن بکیر
چنین است اذا رات الدم فی اول حیضها فاستمر الدم ترکت الصلوة عشرة ایام ثم تصلی عشرین یوما فان
استمر الدم بعد ذلک ترکت الصلوة ثلثة ایام و صلت سبعة و عشرین یوما و روایت مذکوره مستند جمیع بود از اینکه
علی التخییر در جمیع ادوار مبتدأه و مضطربه قرار داده اند وجهی ظاهر ندارد چه اینکه [illegible] با آنکه اختصاص بمبتدأه دارد
ظاهرش بیان حکم در اول است و عشره در آن مقدم است بر ثلثه و حال آنکه تعیین تقدیم عشره کسی قائل
نشده مگر ابن ادریس که در هر ماهی قائل بده روز شده و آن قول جداگانه است پس [illegible] حکم از این
دشوار است و در بعض [illegible] وارد است که اکثر حیض ده روز و کمتر آن سه روز و آن اشعار بتخییر دارد
با آنکه قول مشهور همین است و جناب شیخ معاصر تحقیقی تقویت آن نموده اگر چه محل کلام است و در غیر [illegible]
و بعضی حکم کرده اند که در هر ماه ده روز حیض قرار میدهد غایة الاکثر الحیض و بعضی سه روز اختیار علی الاقل

المتيقن و صاحب ذخيره و غير او در اول بمعنى آنروز را متعين دانسته و عبارت حديث خالى از اجمال نيست
والعمل على المشهور غير بعيد جمعاً بين الروايات و اشتهار القول بذلك بين الاصحاب و لكن احتمال دارد كه زن مبتدأه
تا ده در تعيين حيض مخير باشد چنانكه سيد مرتضى عليه الرحمه در باره مبتدأه افاده فرموده و جمع بين الاخبار باين عنوان
نيز حاصل ميتواند شد والاول احوط والله يعلم و احوط منه عدم العدول عن السبعة و در روايتى موثق
در باره زنى كه ببيند خون را پنج روز و طهر را تا پنج روز و باز ببيند خون را چهار روز و طهر را شش روز وارد شده
اينكه وقتيكه ببيند خون نماز را ترك مى كنند و هرگاه پاكى ببيند نماز را بجا مى آرد تا سى روز و همچنين عمل را ميكند پس
هرگاه سى روز تمام شود عمل استحاضه بجا مى آرد و ان را بتفصيل بيان خواهيم نمود و شيخ بسوى عمل باين روايات ميل نموده
لكن عمل باين خيلى مشكل است چه اكثر روايات دلالت دارد كه طهر اقل از ده روز نمى باشد و دعوى اجماع نيز
بران كرده اند و خلافى در ان ظاهر نيست و اين روايت منافى ظاهر با ان دارد و قول فاضل بحرانى
و من تبعه و حدوده شاذ است و از ابن اقتصاد منقول است كه مضطربه در هر ماه هفت روز قرار ميدهد
يا در شهر اول سه روز و در دوم ده روز و مبتدأه از هفت روز عدول مى كنند و از جامع منقول شده كه مضطربه و
مبتدأه هر دو در هر ماه هفت روز و سه روز مخير اند و از خلاف شيخ منقول است كه مبتدأه تحيض ميكند شش روز يا
هفت روز بالنسبه از ده روز و از ابن حمزه منقول است كه مبتدأه در هفت يا سه و ده مخير است و متحيره را عمل
باحتياط لازم است يعنى بايد جمع كند در ميان عمل حيض و عمل مستحاضه و از مبسوط و نهايه نقل شده كه ده روز
حيض و ده روز طهر قرار ميدهد در جائيكه زن تعيين ايام يا مقدار ان اختيار دارد و امر حيضش بسته باوست يا لازم
است كه اول خون را حيض قرار دهد جمعى مراد را موكول باو نموده اند للعمومات و عدم امكان الترجيح و بعضى
تعيين العدد را لازم دانسته اند للمرسل عدت من اول ما رأت الدم الاول و الثانى عشرة ايام ثم هى مستحاضة والموثق
تركت الصلوة عشرة ايام ثم تصلى عشرين يوما و لو يؤيد الاعتبار بقاعدة الامكان و عمل باين قول اگر اقرب
نباشد لااقل كه احوط خواهد بود و از كلام شيخ شهيد ثانى در روضه لايح ميشود كه لازم است بر او كه امرى را
كه در ماه اول اختيار كرده بر طبق آن در ماه ديگر نيز اختيار كند و وقت سابق را رد ننمايد و جناب سيد عليه الرحمه
فرموده است كه دليلش واضح نيست مقام ثانى در بيان احكام استحاضه بدانكه احكام مستحاضه اول آنكه واجب نيست

برای نماز

بر او نماز و روزه و طواف بلکه حرام است بر او نماز و طواف و روزه درست نمی‌شود اگر بجا آورد و نصوص صحیحه بر
بران دلالت دارد و این حکم در حال حیض ظاهر است لکن بعضی از اعلام تصریح کرده‌اند باینکه فرقی نیست
میانه بقاء حیض و نقاء ازان قبل از آنکه غسل بکند و ظاهر مراد آنست که غسل شرط صحت صوم و صلوة و مانند آنست نه اینکه اصل
وجوب منتفی باشد چه نفی وجوب بظاهر صحیح ندارد و خاص بما نحن بحال کافر است که صوم و صلوة از او در حال کفر صحیح نیست لکن
نفی اصل وجوب از وی نمی‌توان کرد و بعبادات مأمور است و بر او واجب است در زمان عدم غسل لا بشرط عدمه کما ان الصلوة علی الکافر واجب فی
زمان الکفر لا بشرطه و باز فرموده که فرقی نیست در میانه عبادات واجبه و مسنونه چه طهارت شرط است در صحت اولین
یعنی صلوة و صوم مطلقا و طواف واجب اجماعا و بنابر اصح در طواف مندوب نیز و بنابر قول دیگر استحباب
است نیز طهارت ضروری است چه حایض قبل غسل داخل مسجد نمیتواند شد و طواف موقوف است بران انتهی محصل
کلامه در خصوص اشتراط طهارت در صحت اولین در کلامش اجمال است و دعوی اجماع از سیاق کلامش در شقوق
ثلثه مستفاد میشود تأملی دارد در بیان این اجمال آنکه بعضی از علما مثل میر باقر داماد غسل جنابت را شرط صحت صوم
مطلقا نمیدانند و بنابر مشهور که غسل جنابت شرط صوم واجب ماه رمضان و قضای آنست و بعید الاقوی الحاق
غسل حیض بان تأمل کرده‌اند و اکثر اصحاب بان تصریح نکرده‌اند تا آنکه علامه علیه الرحمه در منتهی فرموده که نص
صریحی در این باب از اصحاب نیافته‌ام اگر چه الحاق اقرب است و در صوم واجب غیر رمضان و قضای آن و
در صوم مندوب اصل اشتراط غسل غیر ثابت پس حکم کلی اشتراط طهارت در اولین علی الاطلاق بالکلیه و دعوی اجماع
بران خالی از اجمال و اعضال نیست و در حالت بقاء حیض بلکه نقاء متخلل در میان دو خون حیض او که محکوم
بحیض است بنابر مشهور اگر طهارتی بکند رافع حدث نخواهد شد مگر بنابر قول فاضل بحرانی علیه الرحمه که در میان ایام
حیض واحده طهر را اگر چه کمتر از ده است طهر میداند و قولش شاذ است حکم دیگر از فروع حکم اول آنست
که وقتی که زنی بعد دخول وقت نماز حایض شود و باو صحت آنکه وسعت نماز با تحصیل مقدمات مفقوده آن
و المتحققه باقل واجبات یافته نماز را نخوانده باشد بر او واجب است قضای آن نماز بنابر مشهور بلکه بعضی
دعوی اجماع بران کرده‌اند و روایت موثقه بران دلالتی دارد و هر چند شرط تمکن بر آنچه ما ذکر کردیم است
مذکور نیست لکن بنا در ازان ناچار است و در صورت عدم حصول شرط در سقوط قضا اینچنین هست

خلاف کرده‌اند و اکتفا کرده‌اند بگذشتن زمانی که اکثر نماز را گنجایش داشته باشد و دلیلش الا آنکه اکثر علما ذکر کرده‌اند
و ممکن است که احتجاج بکنند برای اثبات آن بعموم موثقه مذکوره زعموم مفهوم روایتی که دلالت بر فوت دارد
اندازه آنکه دو رکعت ظهر را باقی باشد و اثبات قضای رکعت ثالثه مغرب هرگاه دو رکعت آن را دریافته باشد
جمعا بین الروایات لکن حکم بقضای تمام نماز چنانکه مدعای ایشان است با این همه تکلیف لا یحتمل میشود چه این
احادیث دلالت بر قضای رکعت واحده از مغرب و بمفهوم حکم ظهر بر قضای اخر آن دارد نه بر تمام نماز
فتامل و بعضی مثل صدوق علیه الرحمه بحسب ظاهر لفظ این روایات من غیر تعدد عن صریح اللفظ فتوی داده‌اند
لکن شذوذ و ضعف سند تابع حکم است بمقتضای آن و التفصیل و تمکن از فریضه لا محاله بطهارت
موقوف است و تکلیف بمشروط بدون شرط نمی‌تواند شد و قضا فرع اصل وجوب است و از اینجاست که اگر
از اول منظهر باشد بعضی زمان بقدر آن در کار نخواهد بود و اگر از آخر رکعت بقدر طهارت و یک رکعت بعد بقا
از حیض دریابد بر او است اتیان آن بعموم النبوی من ادرک الصلوة رکعة فقد ادرک الصلوة و روایات
معصومیه بخصوص و عموم بر این مدعی دلالت دارد و بعضی از علما چونکه نظرشان بر روایات مخصوصه عشا و عصر و
غداة منحصر گشته در وجوب ظهر و مغرب تامل کرده‌اند و لکن اصح اشهر عموم است پس برای ادراک ظهر باید ادراک پنج رکعت
از وقت کافی خواهد بود و همچنین برای عشا این چهار رکعت کما قد نطق لما ذکرنا فی مسئلة الاختصاص و الاشتراک
و الاشتراط شش رکعت کما یشیر الیه کلام الصدوق اگر بر سبیل تمثیل نباشد وجهش ظهوری ندارد و اما درک
اوقات تمام نماز در ادا محسوب خواهد شد کما هو المشهور یا همه‌اش قضا است چه وقوع رکعت اولی بمقام
رکعت اخیره باعث خروج آن میشود از حکم ادا و خروج باقی واضح است یا آن رکعت که در وقت نماز واقع شده
ادا خواهد بود و آنکه خارج است قضا خواهد بود احتمال اول بظاهر حدیث نبوی اظهر احتمالات است
لکن ثمره نزاع معتد به نیست چه بر مذهب وجوب نیت ادا و قضا ثمره دارد و اما بنا بر تحقیق که نیت قربت
اکتفا می‌تواند شد فائده معتد بها ندارد و معهذا نزاع در این خصوص نزاع لفظی بر میگردد چه اگر معنی ادا
نماز است که در وقت موظف واقع شود پس چگونه بر سبیل حقیقت نماز کذائی را ادا می‌توان گفت و اگر مراد
ادای آن نماز است که تمامها خارج از وقت واقع نشود پس در این صورت معنی ادا بلا تامل شامل آن خواهد بود

و همچنین لکن اظهر بحسب استعمال معنی اول است بنا بر علی ید الاطلاق او بر بعضی از کذا با نیمفی خواهد بود که حکمش اداست
و بعضی آن را همچنین باذن قائم مقام اوست و کیفما کان اطلاق او باعتبار توسع است والله العلیم حکم دیگر حرام است
بر حایض مثل جنب داخل شدن بمساجد بعنوان مکث و استقرار نه بر سبیل مرور و گذار و در سوای مسجد مکه معظمه و مسجد مدینه منوره
و اما درین هر دو مسجد که مسجد الحرام و مسجد النبی اند پس دخول مطلقا و اینست مذهب مشهور بین الاصحاب و بعضی دعوی اجماع
بر آن کرده اند و از کلام بعض کراهت مستفاد می‌شود و اگر مراد از کراهت در غیر مسجدین مرور در مسجد باشد عبوری که بجهت جواز منافی کراهت نیست با آنکه
مستند قائل بکراهت ظاهر نیست و نفی تحریم از لبث نیز غیر ما هستند غیر از اصل اباحت بدار در آن مقابل نصوص صالحه صلاحیت
استناد ندارد حکم دیگر مشهور آنست که حایض را گذاشتن چیزی در مساجد الصحاح خلاف سلار رحمه الله شاذ است
ولکن بعضی از متاخرین مایل به آن شده اند و حکم بکراهت آن کرده اند و اخذ مضایقه ندارد مگر در وقتیکه مستلزم لبث
محرم باشد حکم آخر حرام است بر او خواندن سوره های عزیمه که سجده آن واجب است اگرچه بسمله باشد لکن اشتراک
آیه در غیر آن باعث تقیید آن بقصد است یعنی هرگاه بقصد سوره عزیمه بخواند حرام خواهد بود والا فلا و علامه
حلی علیه الرحمه دعوی اجماع بر این حکم نموده است در منتهی و المحقق فی المعتبر و لکن حایض بنا بر مشهور بلکه اقوی
اگر استماع آیه سجده بکند یا بشنود سجده میکند وجوبا اگرچه بجهت نخواند آن آیه سجده کند کار شده کما نطقت به الروایات
المعتبرة المعتمدة و مخالفان احتمال تقیه دارد حکم آخر حرام است او مس کتابت قرآن علی الاشهر و تفصیلش فی الجنابة
قد مر حکم آخر حرام است بر شوهر او اگر حره منکوحه باشد و بر آقای او اگر کنیز مملوکه باشد وطی او در قبل در حال نفاس چون حیض
و ما فی حکمه من النفاس المتخلل علی الاشهر و این حکم اتفاقی است بلکه این را از جمله ضروریات دین شمرده اند و مستحل
آن را مرتد و کافر دانسته اند و هرگاه اصل حکم مشخص شد پس باید دانست که علم بحال شرط تکلیف است پس اگر نداند
که حایض است و زن هم اظهار حال نکند مرد از اثم بری خواهد بود و زن مواخذه اخفا مبتلی خواهد گردید مگر
آنکه فرض شود که او هم بحال خود اطلاعی نداشته اگرچه فرض بعید است و هرگاه بداند که حایض است یا بنگه چون شنیدن دیده باشد
یا علامتش را شناخته باشد پس در تعلق حکم تحریم با و کلامی نیست آری اگر زن انکار کند و لکن ضعیفه اظهار حال عدم طهر خود نماید
پس محل کلام است که آیا قول او مطلقا معتبر خواهد بود یا در صورت افاده ظن یا مقید بعدم تهمت مثل آخر
را جناب سید سند اعتبار فرموده بلکه نفی خلاف از آن نموده حیث قال و المراد من العلم ههنا المعنی الاعم

ان الاصل قبول العن الا صلهن اخبارهن مع عدم التهمة بلا خلاف بين الطايفة و در مستندش آیه کریمه
و لا يحل لهن ان يكتمن ما في ارحامهن و حديث حسن العدة و الحيض الى النساء اذا ادعت صدقت
را آورده فرموده است و قيدت لعدم التهمة لاستصحاب الاباحة السابقة و اشعار بعض المعتبرة و لعدم القبول
في صورة التهمة بل اگر نه آن مى بود كه مسئله را اجماعى گفته اند رجوع بقول زن در باب وجود حيض با وجود
امكان مشاهده حال خالى از اشكال نمى بود پس تصديق او در دعوى حيض و عده مى تواند شد
كه محمول بر آن نبوده باشد مگر آنكه فرض شود كه تعين خون براى حيضيت بدون قول او معلوم نمى تواند
شد يا آنكه گفته شود كه مراد آنست كه بدون اختبار حال تكذيب او نمى شايد و ترك وطى با او لازم ميگردد الا که بعلم
كذبها چه استثناء اتهام استثناء اين بر قول مسموع است بايام حيض ايام استظهار واجب طاهر اعتنا آنست
تا انقضاء عشره بوجود القول بالاستظهار الى تمام العشرة بل قوته على ما حققه بعض الافاضل من المعاصرين
حكم ديگر آنست كه حايض را شوهرش در حال حيض طلاق نمى تواند داد و اگر بدهد فاسد خواهد بود مگر آنكه دخول
كرده باشد و غايب از او باشد بحيثيكه حال او را نتواند دانست و حامله نباشد كه در طلاق حامل على القول باجتماع
الحيض مع الحمل اين شرط جارى نمى شود و حكم آخر مشهور آنست كه وطى حايض ديده و دانسته با آنكه باعث اثم و گناه است موجب
كفاره است و بعضى سنت دانسته اند و اول خالى از قوت نيست باز بدانكه در تحديد كفاره و توقيت آن روايات اختلاف
كثير دارد و بسيارى بعض روايات دلالت دارد بر اينكه كفاره اش مطلقا يك دينار طلاست و در بعض آن نصف آن مطلقا و در بعضى
تفصيل است كه اگر وطى در اول حيض واقع شود پس يك دينار است و اگر در وسطش باشد پس نصف دينار و اگر در
آخرش باشد پس ربع دينار و اين مضمون روايت داود بن فرقد است و روايت فقه رضوى و العمل به اشهر و در بعضى وارد است
كه بر يك مسكين تصدق كند باندازه كه او را سير گرداند مطلقا و در بعضى تصدق بر ده مسكين بقدر سير كردن شان و در بعضى
بر هفت مسكين در اول دم و در بعضى لا شيء عليه وارد است و بسبب اختلاف روايات كه قرينه عدم وجوب است بعضى لا شيء عليه
جمع باستحباب ميل كرده اند و احتمال تقيه در روايات طرفين متطرق است و لكن احتمال مذكور را بعضى در روايات
نفى دانسته اند و دعوى اجماع و شهرت بين الاصحاب هم مؤيد آن و العمل على رواية داود و الرضوى و بهمين عمل اكثر اصحاب
و مقيد اطلاق روايات ديگر است و ما عدا آن ابعد شذ و متروك است اگر كنيز مملوكه خود را وطى كرد ... بثلث امداد

و از بعضی از اصحاب ترجیح داده اند و هر گاه این را دانستی پس بدانکه در اول حیض که کفاره یک دینار است تحقیق
دو چیز لازم است یکی آنکه مراد از اول حیض چیست دوم تحقیق مراد از دینار اما امر اول پس بدانکه مراد از
اول اول حقیقی نیست بلکه اضافی است و آن بحسب اختلاف عادات زنان در ایام خون آنها مختلف می باشد پس آنکه
حیضش سه روز باشد اولش روز اول است و آنکه عادتش شش روز است اولش دو روز است و همچنین و حاصل کلام این است که
حیض را سه حصه مساوی قرار می دهند و ثلث اول را اول و وسط را وسط و ثلث آخر را آخر قرار می دهند خواه ذات العادة
باشد خواه غیر او و علی الاشهر الاقوی عن المراسم تحدید الوسط بما بین الخمسة الی الستة فلا وسط و لا آخر لمن حیضها
خمسة فما دون و عن الراوندی التثلیث بالاضافة الی اقصی الحیض فلا وسط و لا آخر لذی الثلثة و لا آخر لذی الاربعة و ان کان
لها وسط و هو الثلثان الباقیان من الیوم الرابع و هو الفارق بینه و بین القول الاول اما امر دوم پس بدانکه مراد از دینار
یک مثقال طلای خالص است که مسکوک باشد و بعضی مطلق طلا را کافی دانسته اند و آن مشکل است و در کفایت قیمت دو قول است
اول ابلغ ظاهر نیست و دلیل اکتفا بقیمت [illegible] بدل بعض و آن دینار است نه قیمت آن با اختلاف قیمت و عدم
انضباط آن مگر وقتی که دینار بهم نرسد انتقال حکم بطرف قیمت می تواند شد و در جواهر الکلام اطلاق الاکتفاء
بها اقرب دانسته [illegible] آن عند الاصحاب مستحقین کرده اند و تعدد مستحق در کار نیست الا
علی روایة شاذة من الاشارة الیها و کفاره نیست بر موطوءه اگر چه بطیب خاطر راضی شده باشد اگر چه در ثمن مشارکت او متحقق
است حکم آخر مستحب است از برای حائض در حال حیض که در هر وقتی از اوقات نماز پنجگانه وضو بقصد قربت بجا آورد بقصد رجاء ثواب
بجا آورد و رو بقبله بر مصلای خود بنشیند و بذکر خدا مشغول باشد و تخصیص مصلی در اکثر عبارات اصحاب واقع است و
[illegible] از آن خالی است و از اینجاست که جمعی تعمیم نموده فرموده اند حیث شاءت و کیفما کان و بعضی قائل
بوجوب شده اند و ظاهر روایات اگر چه از جهت اشتمال بر اوامر دلیل می تواند شد و اگر شهرت قول باستحباب
[illegible] مجاز امر در ندب نمی بود حکم بآن خالی از قوت نبوده چه معارضی بیان از رجوع باصل
برائت معتضد بعدم اجماع متقوی بشهرت اقرب است و ظاهر آنست که ذکر اعم است از تسبیح و تهلیل و تکبیر و
تحمید و درود و استغفار و بعضی تخصیص کرده اند به تسبیح و بعضی به تسبیحات اربعه و آیا این ذکر مقداری خاص دارد
یا هر قدر که باشد کافیست در روایات عدیده که بقدر صلوة وارد است و عام و مطلق و محمول بر [illegible]

و مقید به ثبوت امنیت پس تجدید او لا بیت حکم آخر مکروه است و اختضاب کردن نه حرام از اینجاست که در روایات
اجازت خضاب و نهی از آن وارد شده چه نهی نهی تنزیهی است کما یظهر من الجمع خضاب آنچه ظاهرست از عبارات جماعه و دیگر
آنچه خضاب بآن کنند و مخصوص است از دست و پا و موی چنانچه سید سند فرموده است اگرچه از راه مسامحه در ادله
سنن و الا استدلال بعموم مشکل است چه ظاهر الفاظ اخبار اطلاق است که منصرف میشود بسوی فرد شایع از اینجا
که سلار اکتفا نموده است بخضاب حنا و شیخ مفید تخصیص کرده است بخضاب دست و پا و احوط تعمیم است مخفی نیست
که اطلاق بعموم میگردد با آنکه چنانکه خضاب بحنا شایع است خضاب بوسمه هم شایع است لکن در مو پس میتوان
گفت که متبادر نسبت بعنوان خضاب دست و پا حناست و اگر نظر بعبارت حکم کرده شود و تعمیم در الوان خضاب
و تخصیص بجسم اقرب خواهد بود لکن ایشان فی تنقیح العله حکم آخر مکروه است خواندن سوره و آیات قران
هفتاد و یا هفت که جنب مستثنی بوده بعموم النهی هذا هو المشهور و لا یخفی ما فیه من القصور لان النهی للجنب و
النهی للحایض سوا سیان فی العموم کالنبوی لا یقرأ الجنب و لا الحائض شیئا من القران و کذا غیره من الروایات
و لعله لعدم ورود المخصص هنا لا هناک لکن بمقتضی التسویه اشترک الحکم فتدبر حکم آخر بدست گرفتن مصحف و مس حاشیه
و ما بین سطور بر زن حایض کراهت دارد و در حدیث صحیح وارد است که جنب و حایض میگشاید مصحف را از پس جامه
ثوب و بعضی تصریح کرده اند بکراهت تعلیق آن و قول تحریم در این مواضع و ما قبل آن ضعیف است حکم آخر
مکروه است هر در استمتاع بلذت با بین سره یعنی ناف و رکبه یعنی زانو یعنی از زن در حدیث صحیح وارد است که چه چیز
حلال است برای شوهر زن حایض فرمود لنگی می بندد زانو ها از بالای چیزی که از لنگ بیرون و قول بتحریم
تحریم ضعیف است لعموم الموثقه فلیأتها زوجها ما اتقی موضع الدم یعنی میرسد شوهر او را که تمتع نماید از او
تا هنگامی که از محل خون اجتناب نماید حکم آخر وطی با زن کوره بعد طهر و قبل غسل مکروه است بنا بر مشهور للموثق فلزوجها
ان یأتیها قبل ان تغتسل قال حتی تغتسل حملا له علی الاولویه للموثق الآخر اذا انقطع الدم و لم تغتسل فلیأتها زوجها
ان شاء و للخبر تمس الماء احب الی و للصحیح فی المرأه ینقطع عنها دم الحیض فی آخر ایامها قال اذا اصاب زوجها شبق فلیأمرها
فلتغتسل فرجها ثم یمسها ان شاء و بعضی مطلقا قایل بتمتع شده اند و بعضی در حال عدم شبق و بعضی گفته اند که در
حال شبق امر بغسل فرج واجب است و حمل کرده اند امر مذکور را بر استحباب هر گاه اینهمه را دانستی پس بدانکه هر گاه با

دستشان بداند که پاک شده است غسل بر او واجبست و ظاهر آنست که وجوب آن بغیره است نه وجوب لنفسه چنانکه
در غسل جنابت گذشته و کیفیت آن مثل کیفیت آنست و واجبات و مندوبات آن همه یکسانست لقول الصادق
علیه السلام غسل الجنابة والحیض واحد و ظاهر آنست که غسل ارتماسی در اینجا هم کافی باشد و از منتهی نقل شده که
در این غسل ترتیب را واجب دانسته و ظاهرش انحصار است بنابراین حکم ارتماس مستثنی خواهد بود از کلیه تسویه چنانکه
در تخلل حدث در اثنای غسل جنابت آمد اینجا جاری نمی شود چه سر او آنست که در اینجا تخلل حدث ضرر
نداشته باشد چه حاجت بوضو در اینجا اوضح است ولکن هرگاه قایل شویم باکتفا بغسل مطلقا اشکال مذکور عود
خواهد کرد و از نهایه شیخ نقل شده که حایض نه رطل غسل میکند و اگر زیاده بر آن صرف کند فضل است و در
جنابت گفته است که اگر زیاده بر آن استعمال نماید جایز است جناب سید سند علیه الرحمه میفرماید شاید نظر کرده باشد
باینکه حاجت حایض بسوی آب بیشتر است از جهت موهای او و طول جلوس او در حیض یا نظر کرده بسوی
مکاتبه صفار و بهر کیف ضرر نیست حایض را از وضو قبل غسل کما هو الاشهر الاظهر لکن در وجوب تقدیم و استحباب آن یا تخییر
در میان تقدیم و تاخیر اختلافست کما فی بحث غسل الجنابة مطلب دوم در غسل استحاضه است و آن خونی است
که از رحم بیرون می آید غیر خون حیض و غالبا سرد و زرد و رقیق می باشد لکن دم بارده آنچه بحسب عادت یا تمیز
یا استظهار محکوم بحیضیت باشد خون زاید بر آن محکوم باستحاضه است اگرچه صفاتش نبوده باشد و همچنین زاید
علی العشر المحکوم بکونه حیضا و خونی که از حیض فاصله ده روز طهر نداشته باشد و خونیکه کمتر از سه روز
باشد یا در سن یأس بیاید و ما شاکل ذلک و واجبست بر زنان در وقت رویت امتحان حال آن خون باینکه
پنبه را داخل مخرج آن نماید و اندکی صبر کند و باز بیرون آورده ببیند که آیا فقط سطح بالای آن متلطخ بخون
شده و در درونش نفوذ نکرده پس این قدر خون را استحاضه قلیله خواهد بود و حکمش آنست که در وقت هر نماز
آنرا بدل کند یا پاک کرده باز در محلش نهد و نماز بکند هذا هو المشهور لکن دلیلش لایخلو عن قصور چه تنهایی
امر آنست که حامل نجاست خواهد بود و نجاستی که تعلق بظاهر هم ندارد و در ابطال آن اشکال است لکن جناب
سید سند باجماع مرکب استدلال فرموده اند باینکه کسی که در کثیره و متوسطه حکم به تبدیل داده است قایل بفرق نیست و عفو
از مثل این غیر ثابت و کیفما کان تبدیل خرقه هم او را لازم نیست و حکم سید و شیخ بلزوم تبدیل آن چه است حکم

دیگر آنست که برای هر نمازی وضوی علیحده بجا می‌آورد بنا بر آنچه مشهور است میان اصحاب و اخبار بر این
دلالت دارد و لیس در صحیح زراره است که اگر باشد خون او که در پنبه نفوذ نکرده باشد وضو میکند و داخل مسجد
میشود و بجا می‌آورد هر نمازی را بوضوئی و مثله غیره و خلاف عمانی در خصوص عدم تعدد وضو و خلاف سلار
در خصوص ایجاب غسل ضعیفست و این حکم عامست نافله و فریضه را و بعضی تخصیص بنافله کرده و حکم ظاهر است
و یا خون او در پنبه نفوذ کرده و بطرف دیگر اثرش پیدا گردیده و لکن نوبت بسیلان آن نرسیده باشد در
تقدیر خون او استحاضه متوسطه خواهد بود و حکمش آنست که با تغییر قطنه تبدیل خرقه نیز بکند کما هو منصوص فی بعض
نصوص و غسلی برای نماز صبح بجا آورد اگر وصف توسط قبل صبح حاصل باشد و خلافی در آن ظاهر نیست و روایات
صحیحه بر آن دلالتی دارد و عمده اجماع است و در روایت فقه رضوی و بعض روایات صحیحه که دال است بر اقسام
ثلثه و یا خون او سیلان کرده است و بر این تقدیر استحاضه کثیره خواهد بود و لازم خواهد شد او را یا غسلی
برای ظهرین در حالیکه جمع خواهد کرد میانه هر دو و غسلی برای عشائین جامعه بینهما و همچنین جمع میکند بغسل واحد
میانه نماز شب و نماز فجر اگر عادت بتنفل داشته باشد یا اراده تنفل بکند صاحب کفایه بیفزاید که خلافی در این مسئله
نیافته‌ام و بعضی از احتیاط تیز در این باب بنظر نیامده و کیفما کان جمعی از علما وضو را در این اغسال ذکر کرده‌اند
و مشهور آنست که وضو برای هر نماز در کار است و عموم کل غسل قبله وضوء بر آن دلالت دارد با آنکه حسنه
استحاضه قلیله مقتضی حدیثیه کثیره است بالاولی و لکن حدیث ای شیء اطهر من الغسل دلالت بر اول دارد و تامل در این
نیست که غسل واجب میشود در صورتیکه خونی که موجب غسلست قبل فعل نماز آمده باشد اگر چه در خارج وقت
نماز حاضر آمده باشد بشرطیکه غسل برای آن بجا نیاورده باشد و خبر صحاف بر آن دلالت دارد و بعضی
اعتبار وقت نماز نموده‌اند و مستندش ظاهر نیست و واجب میشود اغسال سه گانه با استمرار کثرت خون از ابتدای فجر
تا شب یا حدوث آن قبل فعل نماز ظهر الا قبل هر نمازی که بسبب آن متحقق خواهد شد غسلش واجب خواهد شد در آن
ما عداه و ظاهر آنست که جمع بین الصلوتین بغسل واحد بر او واجبست و تفریق با تکریر غسل غیر سائغ است کما
یستفاد من کلام السید و صاحب کفایه و ذخیره از جمعی از اصحاب نقل کرده‌اند که اکتفا بغسل واحد بر تقدیر
تفریق نیست و اگر تفریق بکند غسل متکرر خواهد شد و اول اختیار سید سند و فی نظر اطلاق اخبار و الشهرة المعروفة

کیفیت جمع را در این مقام باین نحو بیان کرده اند که فریضه اولی را در آخر وقت فضیلت او و فریضه ثانیه را در اول
وقت فضیلتش بجا آورد و بدل علیه روایة معاویة بن عمار بسند لا یخلو عن اعتبار فتغتسل للظهر والعصر تؤخر هذه
وتعجل هذه وللمغرب والعشاء غسلا تؤخر هذه وتعجل هذه اگرچه صریح در این مطلب نیست لکن ظهور در این معنی دارد و صاحب کفایه
فرموده است که ظاهر نیست که جمع به چه نحو بر سبیل فضیلت است پس بر تقدیر حکم بوجوب مشکلست آری اگر از جمع مطلق جمع
مراد گیرند کما هو المستفاد من جملة من النصوص حکم بوجوب این مستبعد نخواهد بود و کیفما کان هرگاه جمع بکند یا جمع
بمعنی عدم فصل است کما هو قضیة تخفیف النجاسة و از اینجاست که بعد غسل اتباع نماز را لازم دانسته اند اگرچه اشتغال بمقدمات
نماز مثل تحصیل قبله و اذان و ستر عورت و غیره را قادح ندانسته اند یا عدم فصل معتدبه که عرفا جمع بر آن صادق آید فلا یضر
التعقیب المختصر یا عدم الفصل بالنفل کما قد یعتبر ذلک الجمع المسقط للاذان الثانی احتمالات والاول احوط والثانی بالنظر الی عموم
النص غیر بعید والثالث مما سبیل له فی مثل المقام و هرگاه جمیع این امور را بعمل آرد در حکم زن طاهره داخل میشود و احکام طاهره بر او جاری میگردد
و جواز مجامعت بدین اتیان باین امور خلاف است و قول بجواز اقرب است و اما الکفایة تحقیق دخول شدن او بمسجد جزا نیست که نماز جنابت
باین اعمال است و روزه هم ظاهر آنست که باین اعمال بغیر از غسل شرط واقع نشده است اما غسل پس ترک جمیع این امور جنابت صوم جنابت
در روزه و ثانی شده و بعضی گفته اند که اگر ترک یکی از اغسال فلان نماید هر غسلی که باشد روزه اش باطل میشود و بعضی تخصیص کرده اند
باغسال نهاریه جزم کرده اند باینکه غسل لیلیه مستقبله را در صحت صوم مدخلی نیست و در غسل شب گذشته توقف نموده اند
لکن اگر غسل فجر را مقدم بر فجر نماید همین غسل از غسل عشائین کافی خواهد شد و بعضی تصریح کرده اند باینکه تاخیر غسل شب
گذشته شب خالی از اغسال روزه باطل خواهد شد صاحب کفایه میفرماید که این تفاصیل از نصوص مستفاد نمی شود
و ظاهر نیست که تقدیم غسل فجر بر مستحاضه واجب است و در صحت صوم مدخلیت دارد و جمع می کند مستحاضه بوضوء
واحد و میان دو نماز مگر در مستحاضه کثیره چنانکه روایات بر آن دلالت دارد و واجب است بر مستحاضه
احتیاط و استظهار بر آنها ممکن در باز داشتن خون از تعدی آن بعد بستن فرج و تغییر قطنه چنانکه جمعی
تصریح باین کرده اند و مقتضایش آنست که محل آن در قلیله قبل وضو بوده باشد و در متوسطه و کثیره بعد
غسل و شرطیه مقتضی آنست که اگر خون بعد وضو بسبب تقصیر در بستن بر آید وضو باطل شود یا در نماز
نمازش باطل شود مطلب سوم در غسل نفاس بکسر نون و آن خونیست که بولادت ظاهر یا مقارن آن جاری میشود

نه قبل آن و اگر با ولادت خون به بیند نفاس نیست باجماع علمای امامیه صلوات الله علیهم پس خونیکه قبل از ولادت
بیند استحاضه است اگر اقل طهر در میان آن و نفاس متحقق نشود و الا احتمال حیضیت وارد پس اگر شرایط آن
متحقق خواهد شد حیض خواهد بود و الا استحاضه لقوله تصلی مالم تلد و بعضی با وصف عدم تخلل مدت اقل طهر
احتمال تحیض نموده اند باعتبار اینکه این مدت برای فصل میانه دو حیض متعین و موظف است نه میانه حیض و
نفاس و آن محل تامل است و هرگاه این دانستی پس بدانکه خونیکه بعد ولادت ولد تام می آید شکی نیست در
اینکه نفاس است و اما خونیکه با ولادت جاری می شود پس اشهر آنست که نفاس است و موید آنست روایت زریر
خلقانی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قال تصلی حتی تخرج راس الصبی فاذا خرج راسه لم تجب علیها
الصلوة و جمعی این خون را استحاضه میدانند لقوله تصلی مالم تلد حملا له علی الولادة التامة و الاول اولی و الثمرة
نادرة قال السید سنده و مظهر الثمرة عدم بطلان الصوم کعدم وجوب الغسل بالدم الخارج مع الجزء المعضو
بعد التمام مع الثانی و عدمها علی الاول انتهی و بدانکه دانستنی است که سقوط حمل اگر بولادت جنین تام الخلقه باشد یا
ناقص الخلقه باشد همین حکم دارد و اگر خون منجمد یا پاره گوشت باشد اگرچه معلوم شود به گواهی قوابل که مبدء
نشو آدمی است پس در نفاسیة خونی که بسبب آن جاری شود اشکال است جمعی الحاق کرده اند از بنفاس و
جناب سید سند این قول را تضعیف نموده مگر آنکه اجماع بر آن بثبوت رسد و زنیکه دو توام بزاید ابتداء
نفاس از ولادت طفل اول میکرد و شمار عدد از ولادت طفل دیگر و همین است حکم برآمدن اعضاء
قطعة قطعة جنین بنابر قول بعدم اعتبار ولادت تامه مسئله برای نفاس در جانب قلت حدی نیست بلکه
یک لحظه هم میتواند بود و فقه الخبر لیس لها حد و شکی و خلافی در این مسئله نیست و اما در جانب کثرت پس
اختلاف اقوال و روایات حدی ندارد و لکن اشهر و اظهر اعتبار اکثر حیض است و آن ده روز است و اکثر روایات
دلالت میکند بر اینکه نفاس را بحسب عادت حیضه قرار میدهد پس اگر خون بعد آن منقطع شود و الا
غسل می کند و اعمال استحاضه را بعمل می آرد و در بعض روایات آمده که بعد عادت هرگاه خون
منقطع نشود دو روز استظهار می کند و منتهای عادت حیضیه ده روز است پس بعموم این روایات
استفاده ده روز میتوان کرد و هر چند حکم ابتداءً مضطرب و از آن وضوح ندارد لکن عند التامل لایح میشود

می شود چرا که در بعض روایات وارد شده است تقدیر بقدر حیضها و آن مشتمل عادت و غیر عادت است که نفساء آیا تجاوز از عشره
در رجوع بعادت شرط است یا در صورت انقطاع علی العشره هم رجوع بعادت لازم است بعضی از افاضل
معاصرین در این مجال کرده بعبارت اینکه روایات رجوع بعادت اعم است و در فقه رضوی است که اکثر نفاس مثل اکثر ایام
حیض ده روز است و استظهار می کند بسه روز بعد از آن غسل می کند و بنا بر این سیزده روز می شود و عمل بآن لازم نمی آید
و ممکن است حمل آن بر آنکه هر گاه محتاج باستظهار شود تا سه روز استظهار می تواند کرد نه اینکه بعد عشره سه روز
استظهار می کند چه بعد عشره حیض استظهار ندارد و قائل به ده از شیخ مفید و سید مرتضی علیهما الرحمه و بعضی دیگر
نقل شده که اکثر نفاس هجده روز است لکن شیخ مفید علیه الرحمه در آخر کلام خود فرموده و قد جاءت الاخبار
المعتمدة ان اقصی مدة النفاس عشرة ایام و علیها اعمل لوضوحها عندی و بنا بر این نقل خلاف از او در این مقام چنانکه بعضی
اعلام اتفاق نموده اند محل [illegible] است و در تعلیم و بعض روایات بر قول ایشان دلالت دارد و در بعض روایات هجده روز
وارد شده و ظاهرش مقتضی تخییر است و قائل بآن یافته نشده و این روایات محمول بر تقیه است و دیگر روایات
هم وارد شده بعضی حمل کرده اند روایات قول اول بر ذوات العادة و روایات ثانیه را بر فاقده عادت و آن خالی از
ضعف نیست کما اشار الیه [illegible] و از ابن ابی عقیل قول به بیست و یک روز نقل شده و طول کشیدن آن تا سی
و چهل و پنجاه قول مخالفین است و از طایفه امامیه بحسب ظاهر کسی قائل نشده اگر چه بعض روایات صحیحه بر آن دلالت میکند
چه ظاهر آنست که این روایات با آنکه روایات ثانیه بیشتر محمول بر تقیه باشد و معهود اشتهار بر آن طرح است و
در نافع و ریاض است که واجب است بر او که بیازماید حال خود را بوقت منقطع شدن خون قبل عشره باینکه پنبه
در فرج بگذارد اگر پاکیزه بر آید غسل نفاس بکند و الا متوقع پاکی باشد تا گذشتن ده روز و این حکم در مبتداه
بنا بر قول که اقصای مدت حیض او ده روز است اصح است و در ذوات العادة مشکل است اگر چه
اطلاق کلام هر دو شامل است چه برای نفساء ثابت نیست که زیاده از عادت نفاسش را فرو گذارد اگر چه خون
منقطع نشود مگر آنکه استدلال نموده شود بر آنچه وارد شده است ان الحائض مثل النفساء و کیفما کان ایام استظهار چنانکه
حکمش در حیض گذشت در نفاس هم داخل خواهد بود بلکه بنا بر قول بعض معاصرین که نزدیک است از رجوع بعشره چه استظهار نزد ایشان
تمام العشره است در مضطربه که عدد او فوت شده و در آن نسیان کرده باشد یا فقط عدد را سهو کرده باشد اکثر نفاس او هجده روز است کما فی المبتداه

فی الارشاد و ذخیرة المعاد و حکم تمیز و رجوع بعادت و اقارب و اقران اکثر علما متعرض شده اند و لکن اتحاد احکام حیض
و نفاس دلالت بر اعتبار تمیز و مانند آن دارد و در صحیحه علی بن یقطین آمده قال تدع الصلوة ما دامت ترى الدم
العبیط الى ثلثین یوما فاذا رق و کانت صفرة اغتسلت و صلت ان شاء الله و آن نیز دلالت بر اعتبار تمیز می کند و
لکن بسبب اشتمال آن بر سی روز محل اعتماد نیست و احتمال تقیه دارد و اختصاص این احکام بحیض محتمل است و اگر خون تجاوز
کند از عشره و هفت روز آخر عشره عادت و تتمه و عدد به ... پس در اقتصار بر عادت و حکم بنفاس بمجموع اشکال است والله العلیم
و فروع این مسئله بسیار است و در ذخیره تعرض به بعض آن بنظر رسیده چونکه از احکام حیض استنباط آن ممکنست از تطویل کلام حذر را
بار و اهتمام دیگر باید دانست که خون واحد متعدد و مابین دو خون پس زیاده اگرچه نقا باشد در حکم نفاس است تا متصل با بعد آن پس اگر
بیند روز دهم خون یا چهار روز نفاس خواهد بود و در این حکم تشکی کرده اند که بعض متاخرین بسبب اینکه اخبار استناد از اولاد
و اصحاب آن بسوی تحدید عرفا ثابت نیست و اگر بیند روز اول ولادت و دهم آن پس عشره باتمام نفاس است و اگر
بیند روز سوم ولادت و روز هشتم آن پس دو روز اول و دو روز آخر عشره نفاس نیست بلکه نفاس همین
متوسط خواهد بود الدم و النقاء فیهما سواء **مطلب چهارم** در غسل اموات است و آنچه از توابع آنست از تحنیط
و تکفین و دفن و غسل مس میت و این همه واجب است بر زندگان بی خلافی در میان و اجر بس عظیم است خصوصا هرگاه باداب
ماثوره و افعال مندوبه باشد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ماثور است که هر مومنی که مومنی را غسل
دهد و بگوید در وقت تقلیب او و بر گردانیدن او از یک پهلو به پهلوی دیگر اللّٰهمّ انّ هذا بدن عبدك
المؤمن و قد اخرجت روحه منه و فرقت بینهما فعفوك عفوك حق تعالی
گناهان یک ساله او را می بخشد مگر گناهان کبیره و در روایت سعد بن طریف وارد است که هر که میت را غسل دهد و
ادای امانت بکند حق تعالی او را می بخشد عرض کرد که چگونه ادای امانت باید نمود که خبر ندهد یعنی مردم را بانچه دیده
است یعنی از حال آن میت و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که نیست مومنی که غسل دهد مومنی را در حالیکه
در حال تقلیب میگفته باشد عفوك عفوك مگر آنکه حق تعالی می گذرد از وی یعنی از گناهان غسل دهنده یا از گناهان میت
و اول اظهر است بدانکه احکام میت واجب کفائی است بقیام بعضی از بعض آخر ساقط می شود و خلافی در آن
ظاهر نیست مگر صاحب حدائق انکار آن نموده همه امور تجهیز را اولا بر ولی واجب دانسته گفته است که اگر ولی امتناع

نماید جبر کرده می شود بر او پس اگر ولی نداشته باشد یا جبر کننده بر رو بیابد نشود حکم بسلمانان مستقل خواهد
شد و آن خلاف قول معروف است و حجتی واضح نیست بغیر از آنکه در غسل و نماز و مانند آن اذن ولی در کار است
کما یاتی نه در سایر احکام و کیفما کان آیا مظنه قیام دیگران کافی است یا یقین می باید و ابتدا الشهید را حسب
کفائی مسقط وجوب از دیگران است با الفراغ مسقط است و قول است و اعتبار یقین را جماعت در خیره
ترجیح داده و جمعی ظن را کافی دانسته اند و بعضی بر شهادت عدلین اکتفا نموده اند و بنا بر علم یقینی
مشکل است و قول باینکه حصول علم عادی نادر نیست و آن در ینمقام کافی است کما فی الذخیره بعبث جمیع
خصوصیات و اتیان بجمیع جزئیات و اینکه همه آن وجوب کفائی دارد ممنوع است و بجا آوردن آن فی الجمله و ان چند
معلوم است لکن در اکتفا بر آن اشکال است مگر آنکه بنا بر صحت افعال مسلمین گذاشته شود و آن هم مفید ظن است
بلکه گاه است که افاده ظن هم نکند و بر تقدیر بنا بر صحت بنا بر ظاهر اسلام در صورت عدم اتصال اصل و آن هم منتفی است
و اما سقوط با خذ یا اتمام پس ظاهر آنست که بمجرد اخذ سقوط حاصل می شود لکن البته سقوط متزلزل است که مراعی است
با تمام چنانکه ظاهر کلام شیخ شهید ثانی علیه الرحمه است در مبحث امر بمعروف و نهی از منکر و کلام شیخ بهاء الدین
در شرح اربعین بود در نصوصیت در تاخیر مواخذ نخواهد بود بحصول السقوط ظاهرا یا آنکه فوریت وجوب عینی معلوم است
و بنا بر سقوط بالشروع کسیکه در جماعت بعد انعقاد نیت امام اقتدا کند یا دو کس پی در پی یا دیگر منفرداً
نماز جنازه بجا آرند باید که نیت استحباب بکنند چنانکه از کلام جناب والد علامه در منتهی الافکار مستفاد می شود
و لکن کلام شیخ شهید ثانی در قواعد در مبحث نماز میت بر خلاف آن دلالت دارد چه فرموده است که اگر
بر جنازه بیش از یک کس نماز گذارند و فقط یکی در عقب دیگری باین نمط که شروع کنند بعد از فعل واقع
متقدم پس نماز همه آنها بوجوب متصف خواهد شد زیرا که سقوط بسبب شروع شده سقوط متزلزل است
نه مستقر علی الاقوی و در این هنگام همه نیت وجوب خواهند کرد و آن بظاهر وجهی ندارد چه
سقوط متزلزل مستلزم جزم بوجوب نیست بلکه ثمره سقوط گذرانی عدم وجوب فعلی است ظاهر
شرع اگرچه عدم تمام آن فعل کاشف از بقای وجوب بنفس الامری باشد چه بنیت حکم ظاهر شرع معتبر است نه حکم
واقعی غیر ظاهر آری هرگاه قائل شویم به بقای وجوب تا آن تتم الفعل کما هو مختار المولی الاجل

السید السند الطباطبائی علیه الرحمه نیز چنانکه گذشت جزم بوجوب نموده لکن ابوی مرحوم فرموده اند عمل اهل الاعصار و الامصار
برخلاف آن یعنی بر نفی وجوب دلالت می کند واضعف الجمیع دیدن عامل دارد چه وجوب تجهیز هر گاه نباشند ترک تمام هم
میجوز داند و بعض دلیل بر نفی وجوب نخواهد بود که کیفما کان انسب بالاحکام وزن است با هر شیئ سماواته که بحکم مسلمان باشند مثل طفل صغیر یا مشهور خواه
موافق مذهب باشند و خواه مخالف بعموم الادله مثل مضمره ابی خالد اغسل کل الموتی الغریق واکیل السبع و کل شیء الا ما قتل
بین الصفین و کقوله غسل المیت واجب و تشبث احتج الدلیل بین الکفار و فرق الاسلام المحکوم علیهم بالکفر و بقی الباقی علی حاله
و لکن در مخالف غلاه هست شیخ مفید گفته جایز نیست احدی از اهل ایمان که غسل دهد مخالف حق را در امامت و نه اینکه نماز
بخواند بر او مگر اینکه ضرورت تقیه او را داعی شود بسوی آن و همین قول از ابن براج و ابن ادریس نقل شده و
صاحب حبذه حرمت و وجوب بعد را اقرب دانسته باین سبب که دلیل قائلین بکفر مخالفین است و الکافر لا یجوز ان
یغسل و لا یکفن و لا یدفن بین المسلمین اجماعا و صغری ممنوع است و دلیل وجوب تجهیز اطلاق روایات تجهیز میت شمول آن
برای مخالف ثابت نمی شود پس از جهت حکم بوجوب نتوان کرد و جناب سید سند علیه الرحمه حجت آورده است
بر مختار خود که عدم جواز تجهیز مخالفین بر روایت یحیی بن عمار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که نهی فرمود
عن تغسیل المسلم قرابته الذمی و المشرک و ان یکفنه و منهم الغلاة و الخوارج و ان دلالت بعموم حکم منع کرده
و روایت احتجاج از صالح بن کیسان که معاویه با امام حسین علیه السلام گفت آیا رسید ترا خبری
که بجا آوردیم حجر بن عدی که از شیعیان پدر تو بود و با اصحاب او حضرت فرمود چه کردی با آنها گفت
قتل کردیم و کفن کردیم و نماز گذاردیم بر آنها پس حضرت امام حسین علیه السلام بخنده در آمد و گفت آنها
خصم تو خواهند بود ای معویه یعنی ناحق خون مسلمانان ریختی روز بازپرس آنها از ظلم
و عدوان تو استغاثه خواهند کرد پس آماده جواب بوده باش لکن اگر ما قتل کنیم شیعه ترا البته
کفن نخواهیم کرد آنها را و نه غسل خواهیم داد و نه نماز خواهیم کرد و نه دفن خواهیم کرد آنها را یعنی بعلت آنکه
از ایمان بهره ندارند یا بسبب نصب و عداوت شان پس شامل مطلق مخالفین نخواهد بود و بر این تقدیر عموم
حکم ثابت نخواهد شد و نیز استدلال فرموده باینکه تغسیل میت بسبب احترام اوست و حرمتی برای مخالف
نیست و چون تعلیل غسل در احادیث منحصر در احترام نیست پس بانتفای آن انتفای حکم مشکل است و با آنکه اظهر عدم

فی الجمله بسبب کلمه گوئی است و لهذا یحقن الدم و ینکح النساء و یحل المواریث و لیثقل ذلک علی الکفار و انما
لا یغسل موتاهم و یعلموا شرف الاقرار بالشهادتین و بعضی بقصد احترام ایشان حرام و بقصد تغسیل
او کفن الجادات یا رعایت بودن او از ذوی الارحام یا از راه صداقت و التیام مکروه دانسته‌اند
و اما عند التقیه پس واجبست و منها حضور احد منهم لئلا یشیع عندهم انا لا نغسل موتهم فید عو
ذلک الی تعسر تغسیل موتانا او تعذره کذا قیل و کیفما کان پس غسل و تکفین مخالفین که تعصب شان
بحد نصب نرسیده باشد منع از آن ثابت نمی‌شود و هر چند بر وجوب آن نیز دلیلی قایم نشده
لکن احتیاط در تغسیل است و اما عند الضروره پس محل خلاف نیست پس اگر مضطر شود
بغسل تنها غسل خواهد داد او را بغسل اهل خلاف اگر بداند آن را و اگر نشناسد آن را بطریقه
اهل ایمان غسل دهد و بعضی علما نظر باراده غسل شرعی قایل شق آخیر شده‌اند و حجت قول اول
الزام است بمعتقد شان سابقا تفصیل پس مراد از مسلم درین مقام بنا بر مشهور جمیع فرق اسلام
که محکوم بکفر نباشند و نزد جناب شیخ مفید و سید سند علیهما الرحمه شیعه اثنا عشری مراد
خواهند بود و مراد از حکم در حکم مسلم چیزی است که در احکام مذکوره مشارک او بوده و آن
دو چیز است یکی آنکه بعض میت است آن بعضی که صدر در او بوده باشد بلکه صدر تنها نیز چه آن جمیع
احکام تجهیز مشارک تمام میت است در غسل و کفن و نماز و دفن بنا بر مشهور و از روایات چند
دلالت دارد بر اینکه نصف میت که مشتمل قلب او بوده باشد چنانکه از روایت صحیح نقل شده
یا مطلق عضوی که در آن قلب بوده باشد چنانکه از دو روایت نقل شده نماز گذارده می‌شود
و ضعف جبر آن منجبر بشهرت دانسته‌اند و در روایت حسنه در روایت اذا قتل قتیل فلم یوجد الا لحم
بلا عظم لم یصل علیه و ان مفهومه دلالت بر نماز می‌کند در حالیکه عضو مشتمل بر استخوان بوده باشد
و بر وفق آن ابن جنید حکم داده و بعض روایات دیگر نیز دلالت بر آن دارد لکن قول او شاذ است
و مشهور این است که هر گاه سینه نباشد و استخوان داشته باشد غسل و کفن می‌دهند و نماز نمی‌کنند
و اگر محل تحنیط باقی باشد حنوط می‌کنند و دفن می‌نمایند و آنچه خالی از استخوان باشد او را در خرقه

می‌نمایند و دفن می‌کنند دوم آنکه شیخ ابوجعفر طوسی و اکثر اصحاب فرموده‌اند که غسل نمیدهند سقط را مگر
وقتیکه چهار ماه کامل از حمل او گذشته باشد پس سقط چهار ماهه را غسل میدهند و کفن و حنوط و دفن می‌کنند
مگر نماز که علی الظاهر تا شش سال کامل نشود ساقط است و از اینجاست که بعضی از علما رضوان الله علیهم
از بدعت گفته‌اند اگرچه ابن جنید علیه الرحمه بر طفل نماز را واجب و بعضی سنت دانسته‌اند و بعدان آن واجب است
اگرچه از ظاهر کلام ابن عقیل تقییده بلوغ مستفاد می‌شود و کیفما کان پس سقط مذکور و ما فوق آن طفل
در حکم مسلم و مومن‌اند تا وقتیکه تمیز و ادراک مسائل اعتقادیه ندارند و بعد آن محکوم باسلام و ایمان
بالاستقلال هم نمی‌توانند شد و در روایات عدیده حکم مبتنی است بر استوار خلقت و از بعض موثقات
لایح می‌شود که آن حکم مذکور منوط است بکامل شدن چهار ماه و مضمون هر دو جدیست و لهذا صاحب
مدارک و ذخیره درین حکم تامل کرده گفته‌اند مگر آنکه تلازم ثابت شود انتهی لکن قوانین حکمت
بآن مطابقت ندارد چه اطبا گفته‌اند که جنین در دو چند ایام تمامی خلقت بحرکت می‌آید
و در سه چند ایام حرکت بروز می‌نماید مثلا اگر خلقت در سی و پنج روز تمام شده باشد هفتاد
روز حرکت می‌کند و بدو یست و ده روز که هفت ماه باشد بوجود می‌آید و آنکه بماه هفتم تولد
غالبه زیست کرده ماند و اگر خلقت و چهل روز تمام شود بهشتاد روز حرکت کند و بدو یست
و چهل روز که هشت ماه باشد بر آید و عادة الله بر آن رفته که این زود بعدم رود و نادر بود که
یک هفته بزید و دلیل عقلی که برین گفته‌اند نیز گفته‌اند انتهی کلام بعض المطببین و ولوج روح قبل ان بجنب حرکت
جنین در ماه سیوم بتجربه نیز معلوم میشود و بعض روایات دلالت می‌کند بر اینکه بعد
شش ماه خلقت تمام میشود و از کلام بعض علما تعلیل بحلول حیات برای تغسیل
میشود چنانکه در نبوی آمده که در وقتیکه چهار ماه می‌گذرد نفخ روح دران می‌شود
و در روایت شیبانی بعد پنج ماه لکن چونکه حکم تجهیز بعد چهار ماه من غیر تعلیق علی استواء
الخلقة و نفخ الروح در بعض روایات آمده فان الاصل فی المسئلة کما ذکره الفاضل
الخراسانی فی الذخیرة ما رواه الشیخ فی الصحیح عن احمد بن محمد عمن ذکره قال اذا تم للسقط

اربعة اشهر غسّل و ما رواه زراره فی الضعیف عن ابی عبدالله علیه السلام قال السقط اذا
تم له اربعة اشهر غسّل و روایات تمام خلقت و ولوج روح مختلف است در روایات چهار ماه
معمول اصحاب است که جمعی از ایشان اجماع علیه دانسته اند و ما عدای این شاذ است پس اصل حکم
شرعی محل اشتباه نخواهد بود اما تحقیق وقت استقرار خلقت و ولوج روح پس محتمل است که تجربه
حس و حرکت و قول اطبا را با روایات چهار ماه باین نحو جمع کنیم که اول یعنی قول اطبا و مجربین
تعلق بروح حیوانی دارد و ثانی یعنی حکم شرعی معلق بر تعلق روح انسانی می باشد و تمام خلقت
گاه است که بحسب جسم انسانی گرفته میشود و گاه است که بحسب صلاحیت و قابلیت جسم برای تغسیل و اجرای
حکم میت بر او و گاه است که باعتبار حلول احد الروحین و گاه است که بصلاحیت خروج از شکم و در
بروز در عالم دنیوی و به یجمع بین مختلفات الروایات مع التأمل فیه و از بعض روایات لایح میشود
که نطفه در رحم چهل روز قرار میگیرد تا آنکه خون منجمد می گردد و چهل روز برین حال می گذرد
تا آنکه مضغه گوشت می شود و چهل روز برین حال می گذرد تا آنکه وقت کمال چهار ماه حق سبحانه
و تعالی دو ملک را می فرستد که حسب امر الهی خلقت او را درست می کنند پس می پرسند
که پسرش سازیم یا دختر پس موافق اذن الهی عمل می آرند و بهمین سبب دعای ذکورت
فرزند از ابتدای حمل تا ماه چهارم می خوانند کما فی خبر محمد بن اسمعیل و ازین روایت مستفاد میشود
که تمام خلقت جسمانی نیز تا چهار ماه حاصل نمی شود و آن بحسب ظاهر محل اشکال است
والله اعرف بخلقه و هرگاه سقط بمرتبه ولوج روح نرسیده باشد یعنی کمتر از چهار ماه بوده باشد
پس غسل و کفن و نمازی ندارد بلکه در پارچه می پیچند و دفنش می کنند و بعضی دعوی
اجماع بران کرده اند فانه قیل مذهب العلماء الا ابن سیرین لا غیره بخلافه و از مدارک
و ذخیره و ریاض المسائل جناب سید سند تأملی در پیچیدن آن بپارچه لایح می شود
فانهم قالوا ان مستند اللف غیر واضح قال فی الریاض بل فی الرضوی المتقدم و غیره الاقتصار
علی الدفن بدنه بعد ان فرموده است از اینجا است که کلام شیخ و غیر او از حکم لف خالی است

لکن حکم مذکور از شیخ مفید و سلار و قاضی و کیدری نقل شده و ان احوط است بعض افاضل
معاصرین در شرح شرایع فرموده است که ظاهر جناب سید ادعای اجماع و نفی خلاف
التفات نفرموده اند پس قول بوجوب خالی از قوه نیست چنانکه قول بوجوب دفن خالی از
قوت نیست و هرگاه این را دانستی پس بدانکه احکام اموات در یک مقدمه و چهار فصل مبین میشود
اما مقدمه پس در حال محتضر است بدانکه احتضار حالت جان کندن را می گویند خدا در هر عالم
آسان گرداند انرا برای ما و سایر مومنین و ثابت دارد ما را بر قولیکه ثابت است نزد او و این حال را
احتضار از این راه می نامند که موت نزد میت حاضر می شود و در این حال بمجاز مشارفت
یا از جهت اینکه ملائکه نزد او حاضر می شوند یا بسبب اینکه ائمه علیهم السلام حاضر می شوند
نزد او خصوصا جناب امیر لقوله یا حار همدان من یمت یرنی مومنا او کافرا قبلا پس مومن
می بیند انحضرت را بطرزی که دلش می خواهد و کافر را بهیئتی که کراهت دارد و از او ازان یا انکه
مومنین در ان وقت نزد او حاضر می شوند یا انکه عقل او حاضر می باشد یا بملاحظه مجموع این امور
و برای این حال احکام عدیده در شرح انوار مبین شده که اکثرش مسنون است و اهم ان
استقبال قبله است که بنابر مشهور در صورت امکان برای مومن محتضر و من فی حکمه واجب است
خواه محتضر کبیر باشد و خواه صغیر ازاد باشد یا مملوک و اما مخالف پس اگرچه بحکم مسلم باشد
لکن الزاما لهم عنهم احتمال سقوط دارد کما قیل و کیفما کان در صورت عدم امکان و اشتباه
جهت سقوط ان مطلقا ظاهر است بعضی استقبال را مستحب می دانند و مستند حکم صحیحه سلیمان
بن خالد است می گوید که شنیدم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را که می فرمود که هرگاه
بمیرد برای یکی از شما مرده پس رو بگردانید او را بقبله و همچنین در وقتیکه غسل داده شود
و گودی برای او کنده شود که اب غسل و بدن فراهم اید پس بوده باشد رو بقبله
باین عنوان که کف پاهای او رو بقبله بوده باشد و روی او بسوی قبله بوده باشد
و از این روایت حکم موت ظاهر می شود نه حکم احتضار و حمل بر مجاز مشارفت غیر

ظاهر است لکن بقرینه عمل اصحاب آن را ترجیح داده اند و لکن تسجیه تعلیلیه که از مستحبات موت است
با آن مساعدت نمی کند و حمل تسجیه بر توجیه غیر وجیه فتامل لکن روایت مرسله که از جناب امیر علیه السلام
منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد بر مردی از اولاد عبد المطلب و
او در حال نزع بود و او را رو بقبله نکرده بودند پس امر فرمود که روی او را بسوی قبله کنند
پس بدرستیکه هرگاه او را رو بقبله می کنند رو می آورند برا و ملائکه و متوجه می شود
حضرت رب العزت بسوی او بذات خود و لکن همین حال خواهد بود تا حال قبض روح او و تعلیل
مذکور را با قطع نظر از ضعف سند محقق در معتبر قرینه حمل بر استحباب گردانیده و آن ممنوع است
و لهذا و للنبوی فی وصیته لعلی فاذا فاضت نفسی فتناولها بیدک فامسح بها وجهک ثم وجهنی
الی القبلة جمعی باستحباب قائل گردیده اند و لکن مشهور خلاف آنست و تشییر سلف صالح در اهتمام
تمام بآن اشعاری بوجوب دارد پس احوط که مهما امکن التزام عمل است بآن بلکه انجبار ضعف
سند و دلالت بعمل اکثر اصحاب کما عن جامع المقاصد انه واجب علی الاشهر و علیه الفتوی
محتمل است و از اینجاست که جناب سید سند قول باستحباب را ضعیف شمرده لایق التفات
ندانسته و کیفما کان وقت این وجوب و استحباب قبل موت است کما فی المصابیح انه قد اطبق العلماء
علی ان زمان التوجیه قبل الموت وان اختلفوا فی وجوبه و استحبابه و آن محل تامل است چه ظاهر روایات
چنانکه دانستی آنست که وقتش ما بعد موت است و جناب سید سند طاب ثراه و آنچه فرموده است
که مراد بمیت مشرف علی موت است اجماعا لعدم القائل بالامر بعد الموت و آن عجیب تر است
چه ورود اوامر بآن ظاهر است و اما وجود قائل پس هرچند قائل صریح بآن در نظر نیست لکن جناب
شیخ معاصر مخفی در جواهر الکلام می فرماید ثم ان اوجبنا دوام الاستقبال فلا اشکال فی التشبیه
و قال ان الاقوی بناء علی الوجوب سقوطه بالموت فلا تجب استمراره مستقبلا والاستقبال ابتداء و ان لم
یکن نعم لا یبعد القول بالاستحباب و قال فی الذخیره و هل یسقط بالموت او یجب دوام الاستقبال به
حیث امکن فیه وجهان والذی یظهر من الاخبار اعتبار الاستقبال بعد الموت لکن لا دلیل علی الدوام

والاحوط الاستقبال الی ان ینتقل للغسل و کیفما کان چون کسی قایل صریح بوجوب یافته نشده و اصل
برائت هست حکم بوجوب در غیر حال احتضار نمی توان کرد و قول باستحباب قویست به
نهجی که مسایلش نقل آمد مستمر و تکلیف باستقبال بتکلیف اثنائی هست و بفعل بعض از بعض دیگر
ساقط می شود کمافی سایر احکام التجهیز دیگر از احکام مسنونه از وقت تلقین شهادتین است و اقرار به
نبی و ایمه علیه و علیهم الصلوة والسلام بلکه اولی آنست که مکرر تلقین او کنند تا هنگامی که طاقت
کلام دارد و بخصوص برای تلقین کلمات فرج امر وارد شده و آن بنا بر صحیحه زراره از ابی جعفر این است
لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ الحَلِیمُ الکَرِیمُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ العَلِیُّ العَظِیمُ سُبحَانَ اللهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبعِ وَ رَبِّ الاَرَضِینَ
السَّبعِ وَ مَا فِیهِنَّ وَ مَا بَینَهُنَّ وَ رَبِّ العَرشِ العَظِیمِ وَ الحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِینَ و به اختلاف نسخ باکی نیست
چه در دعا کم و زیاد که مخل مطلب باشد ضرر ندارد و لکن در بعضی نسخه جامعه خواهد بود و سنت هست که بگوید
اَللّٰهُمَّ اغفِر لِیَ الکَثِیرَ مِن مَعَاصِیکَ وَ اقبَل مِنِّی الیَسِیرَ مِن طَاعَتِکَ بخبر سالم بن ابی سلمه عن الصادق
علیه السلام فرمود که مردی را احتضار رو داد پس عرض کرده شد بخدمت حضرت
رسالتمآب پس خواست و با جمعی از صحابه شدند تا آنکه رسید نزد او در حالیکه بیهوش بود
پس گفت ای ملک باز دار خود را از این مرد تا بپرسم حال او را پس آن مرد افاقه یافت پس
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید چه چیز را دیدی گفت سفیدی بسیار و سیاهی بسیار
را فرمود پس کدام یک نزدیکتر بود عرض کرد سیاهی پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با
فرمود بگو اللهم اغفر لی الکثیر الی آخر الدعاء المذکور پس بر زبان آورد این کلمات را و باز
بی هوش گردید باز آنحضرت فرمود ای ملک الموت تخفیف کن از او تا بپرسم او را پس باز افاقه یافت
آنحضرت پرسید چه چیز را دیدی گفت سفیدی بسیار و سیاهی بسیار فرمود کدام یک قریبتر بود
بسوی تو عرض کرد که سفیدی نزدیکتر بود پس آنحضرت فرمود که خداوند عالم درگذشت از گناهان او
بعد آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود وقتیکه حاضر شدید شما بر کسیکه مشرف بر موت است پس
این کلمات را از او بگوئید تا او هم بگوید نیز سنت است که بگوید یَا مَن یَقبَلُ الیَسِیرَ وَ یَعفُو عَنِ الکَثِیرِ اِقبَل

مِنِّي الْكَثِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود
که زبان مردی از اهل مدینه در حال احتضار بند شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد وی آمد و فرمود که لا اله الا الله
بگو نتوانست بگوید پس رسول خدا آنرا مکرر اعاده فرمود باز نتوانست گفت و بر بالین سر او زنی نشسته بود
پس آنحضرت از او پرسید آیا این کس مادری دارد عرض کرد آری منم مادر او فرمود که آیا راضی هستی از او عرض کرد
که غضبناکم بر او پس آنحضرت شفیع او شد در این و فرمود که دوست میدارم که خوشنود بشوی از او عرض کرد که
خوشنود شدم و راضی گردیدم از او برای خوشنودی تو ای رسول خدا در این هنگام حضرت باز بآن جوان فرمود بگو لا اله الا الله
زبان او بکلمه طیبه جاری شد پس فرمود که بگو یا من یقبل الیسیر الخ پس آنرا هم گفت پس فرمود چه می بینی گفت می بینم
دو کس سیاه رنگ را که آمده اند نزد من پس فرمود که این کلمات را باز بر زبان راند و او کلمات مذکوره را بر زبان
آورد فرمود الحال چه می بینی گفت دور شدند آنها از نزد من و داخل شدند دو کس سفید رنگ حالا بحال آن دو کس
سیاه را نمی بینم و این دو مرد سفید نزدیک من آمده اند و اینک قبض روح من میکنند پس بهمان وقت جان بحق تسلیم
نمود اعاذنا الله علی السوء و از مستحبات احتضار نقل او است بمصلای او هر گاه جان کندن او دشوار شود خواه مصلائی را
برای نماز خود مهیا کرده و خواه اکثر در آنجا نماز می کرده باشد و بعضی گفته اند که مستحب است نقل او بسوی
موضع نماز او و گستردن چیزی که نماز بران می کرد در زیر او و مستند علما ظاهرا از عموم حکم بنقل است بسبب اطلاق بعضی اخبار و
وجود اکثر اخبار و علاوه که تخصیص میخواهد مشکل است هر چند صاحب حدایق آنرا باکثر نسبت داده است با آنکه در چندین
روایات از مس میت در حال احتضار نهی وارد گشته باین علت که باعث مزید ضعف است و هر کس دست براو
بگذارد اعانت کرده است بر مرگ او و کلینی در الموثق روایت کرده که بیمار بود پسر جعفر و ابو جعفر علیه السلام در نزد او نشسته بود
و هر گاه کسی نزد محتضر میرفت آنحضرت میفرمود که مس مکن او را پس به تحقیق که ضعفش زیاده میشود و اینحال
اضعف احوال او است که هر کس که مس کند او را در اینحال اعانت کرده است او را پس هر گاه آن طفل بمرد چشمش را
بند نمود و دو دست او را با علی ببستند و در روایت دیگر چنین است که راوی گفت که حاضر شدم وقت موت اسمعیل فرزند
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آن بزرگوار در نزد او نشسته بود پس هر گاه وقت موت او رسید چشمان او را بست و چشمهای او را پوشانید و او را
پوشانید و این حکم نیز علی الاطلاق مشکل است الا بیمار از آن احتمال تحت ... بنا بر غرض استقبال ... آب در حلق او ...

برغبت باشد که حاجت شرعی به رشته یا جهول است ... ضرورت که مشغول باصلاح حال او نباشد خواهد بود

دیگر سنت است که هرگاه کسی بمیرد و یا بموت مشرف شود چراغ در نزد وی روشن کنند و سنت است که قرآن نزد او

تلاوت کنند قبل بردن او برای تحصیل برکت و استجلاب رحمت و دفع کربت از او و سیما سوره صافات و

و یس و آیة الکرسی و دو آیه سبحان و آیه سخره ان ربکم الله الذی خلق و سه آیه از آخر سوره بقره لله ما فی

السموات و ما فی الارض و در تهذیب الاحکام روایتی دیدم که در آن امر بخواندن سوره صافات واقع

روایت کرده از سلیمان جعفری که دید ابو الحسن علیه السلام که می فرماید بفرزند خود قاسم برخیز ای پسر من

تلاوت کن بر بالین برادرت والصافات صفا را تا آخر رسانی از آن بخواند پس هرگاه رسید بقول حق تعالی

اهم اشد خلقا ام من خلقنا روح جوان از بدنش مفارقت کرد پس هرگاه او را پوشانیدند و جنازه

او را برداشتند متوجه شد بطرف آنحضرت یعقوب بن جعفر عرض کرد که ما چنین عادت داشتیم که هرگاه موت

کسی نزدیک می شد یس والقرآن الحکیم را می خواندیم پس چرا امر فرمودی بخواندن سوره صافات پس فرمود که

ای فرزند من خوانده نمی شود سوره والصافات نزد مکروبی از موت مگر آنکه حق تعالی در راحت او تعجیل می فرماید

در کشف اللثام روایت نبویه فضیلت سوره یس ذکر کرده در یکی وارد شده که هر کس سوره یس را در وقت سکرات بخواند

یا بخوانند نزد او می آید رضوان خازن بهشت و می آورد شربتی را از شراب بهشت پس می خوراند او را در حالیکه او بر بستر خود است

پس می آشامد و می میرد در حالیکه سیراب است و در قبر و حشر نیز ... در حالیکه سیراب است ... و محتاج نمی شود ...

و دوم نیز از آنحضرت ... که مسلمانیکه خوانده شود نزد او وقت نزول ملک الموت سوره یس نازل

می شود بعد هر حرف ... ده فرشته ... نزد او می ایستند سوال رحمت می کنند از برای او و طلب آمرزش می نمایند برای او و حاضر می شوند

نزد غسل او و متابعت می کنند جنازه او را و نماز می کنند بر او و حاضر می شوند بوقت دفن او ... و در روایت مذکوره طریق ثابت ...

[illegible]

دهن او را ببندند چانه او را کما فی البحرین و دراز کنند هر دو دست او را به سوی پهلوهای او و ساقهای او را

چنانکه علما تصریح فرموده اند جناب شیخ ... که نصی بیان از اهل بیت علیهم السلام ...

شاید که این امر برای آن باشد که برای غسل ... مطبوع برای درج کفن سهل باشد و سنت است که بپوشانند

او را کا

او را بجا مید چنانکه گذشت و سنت است که آگاه سازند از موت او مومنان را تا که حاضر شوند بر جنازه او و نماز کنند بر او
و استغفار نمایند برای او و باعث شود برای آنها اجر و ثواب برای میت استغفار و خبر کننده مسلمانان را شریک باشد
در ثواب آنها و در ثواب استغفاری که برای میت بعمل آمده و سنت است رفتن بر سر جنازه هر چند طلبیده نشده باشد یا خبر کرده باشد
صاحب مصیبت او را و بعضی مکروه دانسته اند و سنت است که تعجیل کنند در تجهیز میت و دفن او چنانکه در
نصوص بسیار آمده پس باید که جمع نماید در میان هر دو وظیفه اعلام و تعجیل چنانکه در روایتی آمده که انتظار نکشید
برای میت خود طلوع آفتاب یا غروب آنرا تعجیل کنید ایشان را بخوابگاه ایشان با آنکه احترام میت در آن بیشتر است کما روای
اخری جناب سید فرموده اند که از بعض روایات مستفاد می شود که تعجیل تجهیز اولی است از اشتغال بنماز در اول
وقت فضیلت آن و کیفیت تعجیل تجهیز موقوف است بر تعیین موت پس اگر مشتبه باشد موت او تفتیش کنند تا
تا آنکه یقین شود یا سه روز بگذرد که حکم شرعی از جانب خدا رسیده چنانکه در مصعوق و غریق در روایات صحیحه ارشد شده
و در روایت دیگر است پنج نفرند که انتظار کشیده می شود برای دفن آنها مگر آنکه تغییری در آنها قبل از سه روز بهم رسد
یکی غرق شده و دیگری صاعقه زده و دیگری صاحب اسهال و در بعض روایات طاعون زده بدل آن و کسیکه زیر آوار منهدم
آمده باشد و آنکه دود رسیده باشد و مراد از تغییر ظاهر اعلم است از تغییر بو بلکه پس دیگر علامات موت نیز در آن
داخل خواهد شد مثل سستی خایه ها و منفصل شدن پاها و دستها و کجی بینی و آویختن جلد رو و پست شدن صدغ با ضم
میان چشم و گوش الی غیر ذلک مما ذکر فی کتب الفقهاء و الطب اذا افاد العلم بذلک و مکروه است که حاضر
شود نزد او جنب یا حایض در حال احتضار که باعث اذیت ملایکه است و نه بعد موت چه آن وقت
انصراف و برگشتن ملایکه است کما ورد فی بعض النصوص و نیز وارد است که باکی نیست بآنکه متولی
غسل او شوند و نماز بگذارند یا دیگری از جهت عدم شرایط طهارت لکن در قبر در نیاید و در روایت جمیل
وارد است که زن حایض و جنب را جایز نیست که در وقت تلقین حاضر شوند معلل بآنکه فرشتگان اذیت میکشند
و حمل کرده اند بر کراهت و فقها گفته اند که مکروه است که بر شکم او آهنی بگذارند و بعضی بخاطر نیست مگر مشهور و دعوی اجماع
نقل کرده اند **مقام اول** در بیان غسل میت و فروض آن بدانکه اول واجب آنست که ازاله نجاست عارضی
بکنند از جسد میت و خلاف در آن ظاهر مذهب شیعه آن است که بدن میت نجاست موت دارد لکن چاره

از آن نیست پس تکلیف رفع آن تکلیف بالا یطاق است بخلاف دیگر نجاسات عارضه پس رفع آن با آب طاهر مطلوب است کما فی
سایر النجاسات و مطهرات و از اینجاست که تقدیم ازاله نجاست در غسل میت و جنابت وارد گشته و آن اگرچه در سیاق مستحبات
وارد است و از این جهت بعضی از اصحاب در لزوم این حکم تأمل نموده اند و شیخ علیه الرحمه باجزاء غسل فتوی داده اند
در هر دو غسل و لکن عادی الحاج و ظهور صیغه امر در نصوص در وجوب مرجح قول مشهور است دوم غسل دادن میت
باغسال ثلثه که اول آنها غسل سدر است و دوم غسل کافور سوم غسل آب قراح یعنی خالص و در اول این خلط
مسمای خلیط معتبر است و در کثرت آن قدر نباشد که مضاف شود کما صرح به جماعة و لیشعر بذلک بعض
الروایات الصحیحه پس باید که انقدر مخلوط سازند و بار یک ساخته یا بالیده ممزوج گردانند که آب مطلق
آنرا توانند گفت و اضافت بسوی خلیط نیز توانند کرد پس خلط فی الجمله که محقق اضافت باشد ضرور است لکن بایند
مضاف نشود چه اگر بحد مضاف برسد مضر خواهد بود و بعضی هفت برگ سدر با نقص را لازم دانسته اند و آن ضعیف است
و بعضی در کافور نصف مثقال را اعتبار کرده اند و هو المنقول عن ابن بابویه و غیره و نصی مطابق آن بنظر
در نیامده آری در روایتی وارد است که جناب امیر علیه السلام نیم مثقال از کافور را بکار برد در غسل جناب رسالت صلی الله علیه و آله
و در روایت صحیح وارد است و یجعل فی الماء شیء من السدر و شیء من الکافور و هو المعتمد و در آب قراح خلط
معتبر نیست و لا یعتبر عدم الخلط بلکه از بعض روایات لایح می شود که هفت برگ را در آب قراح باید انداخت
فتأمل لکن منع ذلک احوط آنست که آب مذکور از جهت ضرورت خالی باشد حتی التراب لان القراح هو الخالص
و لا اقل که آب سدر و کافور و غسل آن صادق نباشد بدلالة الظاهر بقرینة التقابل هو الخلو عنهما بلکه در
حدیث مرسل آمده که ظروف آب سدر و کافور را بعد غسلین بشویند هر چند احتمال حمل بر استحباب دارد
و وجوب اغسال ثلثه مذهب مشهور است بین الاصحاب هو الظاهر من روایات
الباب و سلار یک غسل را با آب قراح کافی دانسته و آن مشکل است هر چند
تشبیه بغسل جنابت در روایات عدیده وارد شده چه منتهای کار آنست که تشبیه فرض آنکه تشبیه بکل
وجه یا عمومی از عمومات خواهد بود و نصوص مفصله مخصص آن خواهد بود با عتضاد آن بعمل اصحاب
والله اعلم بالصواب سوم ترتیب است که غسل سدر مقدم باشد بر غسل کافور و آن بر غسل آب قراح

و در هر غسلی از این اغسال ثلثه بین الاعضاء الثلث رعایت ترتیب مثل غسل جنابت نموده شود باین عنوان که
اول سر و گردن را بشوید و بعد آن جانب راست را و بعد آن جانب چپ را و بعضی این ترتیب را واجب ندانسته اند کما عن
المرتضی و المنتهی و احادیث مشتمله علی الترتیب و البسیط باشتمال آن بر مستحبات چند بقرینه سیاق همه چند حمل بر استحباب میشود
لکن ظاهر امر وجوب است خرج ما اخرجه الدلیل و دعوی اجماع و شهرت عظیمه و تسویه غسل میت با غسل جنابت و دیگر جواز
ارتماس کما فی الجنابة کلامی هست چه ظاهر امر بترتیب منع از آن می کند و ظاهر از روایات تسویه جواز آنست و هو الاظهر
عند السید الاول الاحوط کما افتی چهارم نیست و اشتراط نیت بعبادات است ظاهرا و غسل دادن هم بحسب ظاهر از جمله عبادات است
پس محتاج نیت خواهد بود کما هو الاشهر و قول سید مرتضی علیه الرحمه بانکه اغسال مثل ازاله نجاست محتاج نیت نیست ضعیف است
باعتبار آنکه هست بفعل غاسل لا بفعل دیگری بلکه ضرور است که قصد تغسیل نماید تقربا الی الله امتثالا للامر پس اگر غاسل متحد باشد
خود متولی نیت می شود و نیت غیر او مجزی نیست اگرچه متقلب میت باشد چه غاسل در حقیقت آب ریزنده است
و اگر متعدد باشند و آب ریختن شریک هم باشند همه نیت می کنند و متقلب را قصد کردن نیست و بعضی نیت او را
کافی دانسته اند و آن مشکل است مگر آنکه برگردانند و رسانیدن آب با ریزنده شریک باشد و تخلیل آب بکند چه
در این صورت با ریزنده آب در نیت تغسیل باید شریک باشد و استقلال از انفراد اجزا استفاده می شود و ظاهر و بدیهی
پنجم هرگاه فرض شود که هر یک بسدر و کافور بهم رسیدن آیا غسل واحد تا جاء الضحی خواهد بود چنانکه محقق در رایع و جمعی دیگر بان
قائل شده اند و مال الشیخ المعاصر فی جواهر الکلام یا غسل تا جاء الضحی در کار است چنانکه شیخنا و جمعی دیگر با رفته اند و احوط
ان لم نقل کونه اظهر بمفاد المیسور لا یسقط بالمعسور تکرار غسل است و اگر سدر و خلیط قبل از غسل آمیزش بسبب لزوم اعاده
اشکال است و لکنه احوط بل لا بد منها و اما بعد دفن پس حاجت باعاده نیست بعدم شمول الاوامر المطلقه کما لا یجوز نبش قبر
لاستلزامه النبش المحرم ششم آنکه اگر غسل جنابت یا غسل حیض در ذمه میت باقی مانده باشد پس غسل میت از همه آنها
مجزی است کما صرح به جمله من النصوص هفتم آنکه بعضی وضو را واجب دانسته اند و مشهور آنست که غسل سنت است و بعضی
بعضی سنت هم نمی دانند و مشهور قول اوسط است و دلیل وجوب ضعیف است اکثر روایات نفی آن
و لذا پس احتیاط در ترک است هشتم آنکه هرگاه از غسل دادن خوف پاشیدگی اجزا جلد باشد تیمم داده شود
مثل تیمم کسی که زنده می بود در حالیکه عاجز محض باشد از تیمم کردن خود دیگران متولی تیمم دادن او می شوند

و آیا یک تیمم کافی است یا سه تیمم بعوض سه غسل در کار است بدلیت مقتضی تثلیث نیست و مفاد اذا اجتمع علیک لله حقوق
اجزاک واحد مقتضی اخل و اجزای واحد است چون که در اغسال میت تداخل نیست پس در بدل هم حکم تداخل مشکل است و بدلیت
هر چند مقتضی اتحاد بدل و مبدل منه من کل وجه نیست لکن هر یک از اغسال متعدده بدلی میخواهد و این خالی از تعدد
تیمم خالی از قوه نیست تتمه بدانکه شرط است در غاسل که مماثل میت باشد پس غسل نمیدهد مرد را مگر مرد و زن نمیدهد مگر
زن لکن پسر سه ساله را زن و همچنین دختر سه ساله را مرد غسل میتواند داد یعنی سه سال تمام با عدم اعتبار مماثلت است ففی التحریر
المنجبر ضعفه بعمل الاکثر عن الصبی الی کم تغسله النساء قال الی ثلث سنین و اگر چه غایت محتمل موجه است لکن آنکه در معنی خلاف
و دیگر آنکه خارج باشد لیکن چون اصل مسئله ظاهرا اتفاقی است کما صرح به فی الذخیره پس احتمال اول متعین خواهد بود لکن خود
صاحب ذخیره از محقق نقل کرده که او در معتبر منع فرموده مرد را از غسل دادن صبیه مطلقا پس ظاهر مراد شان از اجماع و اتفاق
اجماع مرکب بوده باشد و ابن زهره تا پنج سال جایز داشته است در غسل دادن مرد دختر را تا سال پنجم تجویز نموده و صاحب ذخیره
هم این قول را تقویت فرموده لکن الاول اشهر و ایضا محارم زن مرد را غسل میتوانند داد و محارم خود را اگر مماثل نباشند با وجود امکان
مماثل یا فقد مماثل شرط است جمعی قول اول را اختیار کرده اند لکن شرط میدانند که از وراء ثیاب باشد شهید و احوط است
که با مماثل عدد دون محرم نکنند و هرگاه مماثل مفقود باشد و محرم که قابل این امور گردد غسل ندهد مگر از پشت ثیاب هر چند محرم را
نظر بغیر عورتین جایز است و لهذا شرط ثیاب را محمول کرده اند بر استحباب و همچنین حکم غیر زوجین است و اما زوجین پس هر یک زوجه
خود را بالعکس لکن بعضی در زوجه هم توسط ثیاب را شرط دانسته اند اگر چه اظهر استحباب است والله یعلم اما اینکه غسل دادن اموات
برهنه مستور العوره بهتر است کما نسب الی المشهور یا بهتر است که مستور پیراهن باشد یا مخیر است در میان این دو امر و باید احتیاط
برهنه کردن او کما عن ابن حمزه چهار قول است و صاحب جواهر الکلام از معاصرین علام قائل بتخییر شده و کما عن المحقق الثانی
و الشیخ فی الخلاف و صاحب جامع بنا بر قول آخیر مشهور است و لکن شکی نیست در ضعف قول آخیر و اما قول اول و ثانی پس بسبب
تعارض روایات محل نظر است و همین سبب است در ترجیح ثالث لکن حمل بر اول اولی است خروجا من خلاف من جعله و نظرا الی
الشهره اما ستر عورت پس واجب است از ناظر محترم فی حد نفسه واجب است بلکه جائیکه از نظر ناظر محترم ایمن باشند یا بعنوان که
غاسل نابینا باشد یا در ترک تفتیش عمد داشته باشد بعدم نظر پس سنت است ستر عورت نمودن نه واجب بلکه بعضی تصریح کرده
با اینکه هرگاه میت طفل باشد یا زنی که شوهرش غاسل او باشد که بدین تقدیر ستر عورت سنت است

و بعضی در صورت اولی که صورت وجوب ستر است نیز در وجوب تأمل کرده اند از اینکه اصل وجوب ستر عورت تعلق بغسل
عورت دارد و او که در مقام میت است از دایره تکلیف بیرون است و اما ناظر پس واجب نیست بر او که ترک نظر کند پس ستر عورت
واجب نخواهد بود و گاه از روی استظهار و احتیاط میتوان گفت که هرگاه در حال اغتسال اعراض از نظر و لو بحسب العاده
ممکن نباشد پس من باب المقدمه ستر عورت واجب خواهد بود و الا من باب الاستظهار مستحب و اولی خواهد بود و الله العالم
و بعضی در عموم استحباب در صورت ثانیه نظر کرده اند چه امر ظاهر است در وجوب و آن مختص است بصورت اولی و وجوه اعتبار
مناط اعتبار نیست کذا قیل و لکن عموم قوله علیه السلام و ان لم یکن علیه قمیص فالق علی عورته خرقه دلالت بر رجحان ستر دارد
و تخصیص آن بفرد نادر و وجوب بعید است و هرگاه این را دانستی پس بدانکه در غسل میت چیزی چند سنت است یکی آنکه
در وقت اراده غسل دادن سنت است که مرده را بالای تختی یا تخته یا آنچه در حکم آن باشد از سنگ و گچ و مانند آن خوابانند
لانه احفظ لبدن المیت و تقدیم خشب دلیلست لادعاء الاجماع علیه و اولی آنست که ساج باشد و اولی از چوب ساج چوبی باشد
که از هند می آرند کما فی کشف اللثام و در مجمع البحرین گفته شجر عظیمی است که از هند می آرند و کنیتی برای میت آن
قرینه است بر آنکه ساج معرب ساگو باشد و بنا بر تفسیر کشف اللثام احتمال آبنوس داده و مشهور گذاشتن آن با جانب بالین که
بلند باشد و اغسال المیت منفصل شود و سنت است که رو بقبله دارند او را بهیئت محتضر که پاهای او بطرف قبله باشد
للامر به فی خصوصه کذلک فی بعض الروایات و بعضی واجب دانسته اند و صحیحه یقطین نفی وجوب میکنند قال الرضا علیه السلام
یوضع المیت ای علی المغتسل لذکره فی السؤال کیف تیسر فاذا طهر وضع کما توضع فی قبره و دیگر سنت است که زیر سایه
غسل دهند چه در روایتی صحیح وارد شده که از ابی الحسن علیه السلام سؤال کردند از حال میت که آیا در فضا او را غسل میتوانند
داد فرمود که باکی ندارد و اگر بپوشانند او را محبوب است بسوی من و آن دلالت مطلق بر ستر میکند لکن علامه در منتهی
دعوی اجماع نموده باینکه زیر آسمان غسلش ندهند دیگر سنت است که برای غساله گودی بکنند که مختص باشد بآن للنص و الاجماع
و مکروه است رسانیدن آن به بیت الخلاء و مکاتبه مرویه صفار از ابی محمد علیه السلام دلالتی بر آن دارد و با آنکه
دعوی اجماع کرده اند بر آن در فقه رضوی لفظ لا یجوز وارد است و آن محمول بر کراهت است و محقق شیخ علی فرموده
لا باس بالبالوعه و مکاتبه مذکوره چنانکه امر باندختن آن در بالیع واقع است دلالت بجواز آن دارد اگر چه
مشتمل بر نجاست باشد و دیگر سنت است که پیراهن میت را هرگاه خواسته باشند دور کنند باذن صحیح وارث برند

والاجانب یا یکی کسند للنصوص ولحرمة الاعاجم من التلطخ بالنجاسة و اگر وارث طفل صغیر باشد یا غایب
جایز نخواهد بود کما عن المدارک و جامع المقاصد و دور نیست که اطلاق روایت و کلام اکثر حاجت بتقیید
نباشد و اذن شاهد حال و عدم منع در جواز کافی بوده باشد آری اگر عدم رضای وارث معلوم شود تصرف نتوان کرد
لعدم جواز التصرف فی ملک الغیر دیگر سنت است نرم کردن انگشتان بملایمت و آن مذهب اهل بیت علیهم السلام است
چنانکه از معتبر نقل شده و آن مشعر بدعوی اجماع است و تصریح کرده بآن شیخ در خلاف و در خبر کاهلی حکم واقع
باینکه نرم می کنی مفاصل او را و اگر سخت شده باشد اعضا نگذار یکدیگر را آنرا بحال آن و قریب بآن در فقه رضوی
که نتوانی انگشتان و مفاصل او را نرم می کنی و قید بملایمت دور نیست که از سیاق کلام و قرینه مقام اگر چه قرینه
عقلیه باشد فهمیده می شود و ابن ابی عقیل از غمز مفاصل منع کرده و روایت طلحة بن زید دلالت بر قول
او وارد فقد روی عن الصادق علیه السلام کره ان یغمز له مفصل و حمل کرده اند آنرا بر غمز بشدت
و از روایت حسنه حمران از آنحضرت اختصاص بوقت غسل معلوم میگردد و در ترتیب آن قبل از غسل اولی
بانعطاف است کما هو المصلح به والغسل معه لکن نیز سنت است که سر او را پیش از غسل بکف سدر بشوید یک کف
برگ سدر بشویند و مرسل یونس بر آن دلالت دارد و دعوی اتفاق فقهای اهل بیت علیهم السلام بر آن کرده اند
لکن بتقدیم این غسل بر غسل روایت مذکوره دلالت ندارد کما فی جواهر الکلام و تعجب نموده اند از اینکه جناب سید گفته که
مستند حکم اجماعی است که در معتبر مذکور گردیده و اینکه اجماع در خصوص اصل غسل هست و دلالت بر تقدیم ندارد و باز فرموده که آری
صحیح ابن یقطین بر آن دلالت میکند و نیز سنت است شستن فرج او با سدر و حرض یعنی اشنان پیش از غسل لخبر الکاهلی فیه مع اکثار
تثلیث غسلها والاکتفاء من المبالغة والامر بغسله کذلک فی ماء الکافور والقراح دیگر سنت است آنکه تثلیث غسل نمایند دستهای میت را عند الغسل
و تعمیم غسل از غسال تا نصف ذراع [illegible] بلکه للنص والاجماع نگرده آنکه بگرداند غاسل مرده را در میان دو پای خود
هذا هو الاشهر لروایة عمار ولا یجعله بین رجلیه فی غسله بل یقف من جانبه لکن در خبر ابن یقطین [illegible] دارد و بلکه در آن
امر واقع است بضبط او در میان رجلین [illegible] و حمل کرده اند بر بیان الجواز و فیه تأمل و دور نیست که احتمال تقیه داشته باشد و بعضی دعوی
اجماع کرده آنکه مکروه است تخطی میت یعنی گام بر داشتن بالای او دیگر مکروه است که نشانند میت را لخبر الکاهلی الا ان [illegible]
الاشهر بل حکی الاجماع علیه و بعض روایات منافی احتمال تقیه دارد یا محمول است بر بیان جواز و همچنین مکروه است

شانه کردن در موهای یا و ناخن گرفتن للنص و الاجماع بر تحریم و بعضی گفته اند که جایز نیست ناخن گرفتن میت و نه
صاف کردن آن از چرک بخلاف و حمل علیها کذا الکراهة **مقام دوم** واجب است حنوط کردن میت بعد غسل دادن و تنشیف و
رطوبت آن پیش از کفن کردن و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر وجوب حنوط لکن صاحب مدارک آنرا سنت دانسته و
آیا بنا بر قول بوجوب آن تقدیم آن بر تکفین واجب است یا نه از قواعد وجوب آن مستفاد میشود چنانکه در صحیح
و غیر آن وارد است اذا جففت المیت عمدت الی الکافور فمسحت آثار السجود و این روایت چنانکه می بینی لایح
میشود که محل آن بعد از تنشیف و قبل تکفین است لکن سید علیه الرحمه در استفاده وجوب از آن تأمل نموده و از اکثر
کتب علامه و مبسوط شیخ و مقنعه و غیر آن واضح میشود که محل آن بعد بستن لنگ است و از بعض کتب علامه حلی علیه الرحمه
مثل منتهی جواز تأخیر حنوط از پوشانیدن پیراهن و از مهذب تأخیر آن تا تمام کفن مستفاد میشود و عمل بر
اول احوط و اولی است و مراد از حنوط آنست که کافور را بر اعضای هفتگانه سجود بمالند و ظاهر عبارت اصحاب
آنست که سر انگشت مهین هر دو پا کافور را بمالند و بعضی اسامی ظاهر اصابع قدمین را یا اطراف اصابع را
نوشته اند و حال آنکه داخل مساجد سبعه نیستند و بعضی بینی را هم الحاق کرده اند لکن در وجوب آن تأمل
است و اما مفاصل و سر و سینه و گردن و لب زیر و کف پا و موضع قلاده پس مالیدن کافور بآنها منصوص
معتبر و که محمول بر استحباب است و پر کردن چشم و گوش و مانند آن مکروه است للنهی عن ذلک و مخالف آن محمول بر تقیه
است و مسمای کافور برای حنوط کافی است کما هو الاشهر الاظهر و تحدید در وجوب ثابت نیست اگرچه کلام بعض
موهم یا مصرح آنست لعدم قیام الدلیل علیه آری سنت است که سیزده درهم و ثلث درهم باشد لما ورد
علی ان حنوط الذی نزل به جبرئیل للنبی صلی الله علیه و آله و سلم اربعون درهما فقسمه ثلث اقسام لنفسه و لفاطمة و علی علیهما
السلام و ظاهر آنست که همه کل بقدر مذکور و بعضی احتمال کرده اند که این مقدار کافور مختص حنوط نبوده بلکه کافور غسل
نیز از آنجمله بوده و لکن در روایات دیگر استحباب این مقدار برای محض حنوط مصرح است و بعد از آن مرتبه چهار درهم
است و بعد از آن یک درهم چنانکه از کلام صدوق مستفاد میشود و فرد اکمل منصوص است و فرد اخیر که اقل است
منصوص نیست لکن بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و بعضی روایت مرسله و غیر آن بر آن تحدید اقل فضل مشتمل بر آنکه
اقل آن مجزی یک مثقال الا یک مثقال و نصف ذکر کرده اند و آن بحسب ظاهر غیر درهم است اگرچه بعضی آنرا

حمل بر درهم کرده اند لکن لا شاهد له فی الیمین واما فرد ثانی پس در رضوی وارد است فان لم تقدر علی المقدار و المشاهد
هو الفرد الاکمل فاربعة دراهم و مقدار درهم بحسب این بلاد دو ماشه و ربعی تقریبا میشود **مقام سوم** در تکفین
است بدانکه در کفن سه پارچه ضرور است از برای زن باشد یا از برای مرد علی الاشهر الاظهر و از معتبر و غیر آن دعوی اجماع
بران منقول شده و اخبار کثیره بران دلالت دارد و واضح تر آنها روایت صحیحه است انما الکفن المفروض ثلثة اثواب و ثوب
تام لا اقل منه لکن در بعض النسخ او ثوب واقع است و ازین راه آنرا دلیل آورده اند برای قول سلار باکتفا بثوب واحد
لکن سیاق روایت دلالت بر او دارد و آن نسخه را ترجیح داده اند و از اکثر نسخ نقل شده که حرف عطف اصلا
دران واقع نیست لکن ترکیب عبارت برین تقدیر خالی از تامل نمی باشد و ممکن است که شق ثانی را حمل بر ضرورت یا تقیه نماید
واما سایر احادیث پس دلالت ندارد مگر حکایت تکفین جناب رسالتماب و دیگر حضرات با پارچه و وصیت بعض
حضرات بان و آن دلالت نمی کند بر وجوب سه مگر از حیثیت وجوب تاسی و آن علی الاطلاق مشکل است لکن در موثق
وارد است که شخصی سوال کرد عما یکفن به المیت پس فرمود ثلثة اثواب و انما کفن رسول الله فی ثلثة اثواب و آن اشعاری بلزوم
دارد با آنکه چنین اعمال توقیفی است و اجزاء با اقل بدون نص صریح نمی توان کرد خصوصا هرگاه اشهر وجوب سه پارچه باشد
و جمعی کثیر دعوی اجماع بران نموده باشند و چنانکه اکتفا باقل نمی توان کرد زیاده نیز درست نیست مگر بحدیکه بنصوص ثابت شود و از صحیحه
متقدمه معلوم می شود که تا پنج پارچه مسنون است و زیاده بران بدعت است و وارد است که تحقیق آن در ذیل مسنونات باید و در مقام
تحقیق دو چیز اقدم است یکی تحقیق آنکه نیت در کفن واجب است یا از مستحبات و محسنات و دیگر تفصیل پارچه های معدوده
اما امر اول پس جناب شهید فرموده اند که در کفن و حنوط نیت معتبر است بعلت آنکه این هر دو فعل واجب اند لکن
اگر اخلال بکند در نیت فعل باطل نخواهد شد زیرا که کاری که بغیر نیت شود احتمال گناه دارد بجهت وجوب عمل و تمام نمیشود
هیچ عملی مگر به نیت لقوله لا عمل الا بالنیة و احتمال عدم اثم نیز هست چه غرض ظهور این امور است در عالم وجود و لکن
ثوابی برای فاعل نخواهد بود مگر وقتیکه اراده تقرب بکند و این کلام جناب ایشان چنانکه می بینی خالی از اضطراب نیست و
بعض افاضل معاصرین جزم نموده اند باعتبار نیت در آن در تحنیط و تحقیق و تنقیح این امور موقوف است بر تشخیص آنکه
چنین امور از قسم عبادات است یا نه پس بدانکه در مناهج التدقیق ذکر کرده ایم که تفرقه در عبادات و غیر عبادات
مشکل است و جمعی از علمای اعلام در صدد ضبط قانون شده اند کلام شان منضبط نیست و نقوض بران وارد می شود با آنکه استقرا مفید

بین

نیست و بنا بر حکم بیان دشوار و ارجح آن اقول کلام شهید است در قواعد و آن اینست که هر حکمی شرعی که غرض
اهم از آن آخرت باشد خواه جلب نفع اخروی از آن مطلوب باشد و خواه دفع ضرر اخروی پس آن عبادت است
یا کفاره و بینهما عموم و خصوص مطلق و هر حکم شرعی که غرض اهم از آن انتظام امور دنیویه باشد خواه جلب نفع
بر آن مترتب باشد و خواه دفع ضرر آن را معامله می نامند و این تفرقه وجهی دارد و معنی شرعی و عرفی عبادت اقرب است لکن منتقض میشود بازاله
نجاست چه ظاهر آنست که در ضابطه عبادات داخل است و سید در مدارک فرموده بآنکه فرق در میان آنچه نیت در آن معتبر است از طهارت
شرعیه و مانند آن و آنچه نیت در آن معتبر نیست مثل ازاله نجاست مشتبه است و اجتناب از این بیان خالی است و سخیف در مناهج نوشته ام
که شاید وجه تفرقه آن باشد که زوال نجاست و طهارت حکمی است شرعی که شارع صلوات الله علیه ملاقات مطهر را با آن سبب
طهارت گردانیده است لیکن بعد آنکه سبب شرعی واقع شود حصول مسبب بامری دیگر از نیت و مانند آن متوقف نخواهد بود و از اینجا
که طهر از نجاست حاصل می شود با فتادن پارچه در آب کثیر و مانند آن بدون اینکه فعل مکلف را در آن مدخلی
بوده باشد پس شرط نماز طهارت پارچه است نه تطهیر آن چنانکه از اخبار آب طهارت مستفاد می شود و چون
قصد و نیت مکلف را در تحقق آن اعتباری نخواهد بود بخلاف طهارت شرعیه که وضو و غسل است چه متعلق
حکم در اینجا فعل مکلف است من حیث هو فعله و فعل ارادی او بر انحاء عدیده واقع می تواند شد پس هنگامیکه
قصد و نیت امتثال بآن متعلق نشود مطلوب شارع نخواهد بود و چونکه طلب الهی در آن از راه نفع اخروی
تعلق گرفته در ضابطه عبادات داخل خواهد بود مع انه وقع التصریح به فی بعض الروایات بخلاف ازاله نجاست و همین
است حال در جمیع موارد که از ضابطه مزبوره با رعایت امارات مستفاده از نصوص و قراین وارده در آن باب تعرف
توان نمود والا باصل عدم نفی اشتراط می توان کرد و هرگاه این را دانستی پس بدانکه نماز و تغسیل و تکفین و تدفین
میت دو جنبه دارد یکی تنظیف و احترام میت و دیگری فعل ولی و من بحکم وحده که متعلق تکلیف است و اول مقتضی آنست
که نیت در کار نباشد و بهر نحو که تنظیف و احترام میت حاصل گردد مجزی بوده باشد و از همین جاست که وجوب
این امور کفایی است نه عینی لحصول الغرض و لو بفعل البعض و ثانی مقتضی آنست که قصد امتثال و قربت معتبر باشد چه جانب
نفع اخروی در آن غالب است و فعل مکلف من حیث هو فعله مطلوب شارع فیکون من قبیل العبادات و آن در خصوص
تغسیل میت و نماز واضح است چه عبادت بودن بسبب جنبه تعرض توقیفیه که شان عبادت است و اظهر است چه

نیت آن مستفاد من الشارع است و اگر مخالفتی در نیت آن وارد شود در جواز اعتبار ساقط شود و اگر محض تنظیف مقصود بود در غسل میت به غسل آن کفایت نمی‌کند کما فی جبر شی و عموم لا عمل الا بنیة شامل آن نیز است
که خلافی نیست در اعتبار نیت در هر دو نیت و اما تکفین و تدفین پس هر چند جناب شهید علیه الرحمة در صدد
نیت را دران معتبر دانسته لکن آخر کلامش به عدم اعتبار آن اشعار کرده و بعض افاضل معاصرین با آن جزم نموده
از این جهت که مستفاد از نصوص ظهور این امور است در خارج یعنی در آمدن آن از قوه به فعل و ظهور آن و آنکه
تکمیل نفس و قربت در آن ملحوظ نیست آری نیت در حصول ثواب معتبر است و آن خالی از قوه نیست
وجوه سابقه اعتبار نیت دران جاری است لاشتراک الوجوب المطلوبیة و عموم لا عمل الا بالنیة
پس می‌توان شد که مثل وجوب امانت باشد و لا یعتبر فیه النیة و عموم لا عمل مخصوص است با کان عبادة لا مطلقا پس
اگر شخصی بدون نیت قربت کفن و دفن میت را به عمل آرد کافی خواهد بود و قابل و هم تحقیق عدد پارچه کفن
یکی ازان میزر است که آنرا ازار نیز می‌نامند و آن لنگ است و از جامع المقاصد نقل شده که در عرض می‌باید که از قدر
باشد که از ناف تا زانو بپوشاند و از ناف تا زانو دران مستور شود و اکثر به ستر ما بین سره و زانو اکتفا نموده اند و لکن
گاه است که بر کمتر از حد مذکور صدق میزر منع کرده می‌شود و آن احوط است و بعضی احتمال کرده اند که ستر عورتین
کافی باشد لکن نهایت مستبعد است و بعضی گفته اند از ناف تا هر جا که از ساق برسد و این بعید نیست مگر آنکه حمل
بر استحباب نموده شود بلکه بعضی گفته اند که سنت است که از سینه تا ساق مستور شود تا آن و از مبسوط چنین است و مگو
عریضا یبلغ من صدره الی الرجلین و خبر عمار بران دلالت دارد و لکن هر گاه ازین قدر واجب تجاوز کنند
رضای ورثه یا وصیت میت به آن در کار خواهد بود کما صرح به البعض و منافقتند دران بودن احد افراد واجب
تخییری بجا نیست بر تقدیر تسلیم اندراج آن در واجب تعیین فرد اکمل آن حاجت به اذن ورثه متعلق نشده اند
شد مگر آنکه گفته شود که بودن کفن از اصل مال در نصوص مطلق است و شامل است واجبات و مستحبات
و کیفما کان دلیل بر لزوم میزر حدیث رضوی است یکفن بثلاثة اثواب لفافه و قمیص و ازار
و هر چند اطلاق ازار بر پارچه در ستر تا سر نیز آمده لکن در اینجا بقرینه تقابل مراد از آن میزر باشد
دیگر بوجوه عدیده و قراین سدیده بران دلالت دارد پس تأمل صاحب مدارک محل تأمل است اگر اکتفا

یا از بعضی چادر در عوض میزر چندان مستبعد نیست دوم پیراهن است و آنچه اسم بران صادق آید ظاهر است
که کافی باشد و بعضی تقدیر کرده اند آنرا بآنچه تا نصف ساق برسد و بر عدم اجزا با قل از آن تصریح و بعضی قمیص تا نصف
ساق را در زمان صدوق و اخبار سند آورده اند و سنت آنکه تا نصف قدم برسد و بعضی گفته اند که استحباب این
زیادتی ثابت نشده و بر بودن قمیص از اجزای کفن احادیث کثیره دلالت دارد و ظاهر شهرت وجوب است
با ضمیمه شهرت و اجماع منقول و ابن جنید قمیص را واجب ندانسته و تخییر بینه و بین ازاله ثوب آخر یدرج فیه المیت
محقق در معتبر و شهید ثانی در روضه قول او را اختیار کرده اند لاطلاق الاثواب فی جملة من الاخبار و حمل مطلق
بر مقید ممکن است اگرچه اصل موید بقول ثانی است و لمرسلة الفقیه قال سئل موسی بن جعفر عن الرجل یموت ایکفن
فی ثلثة اثواب بغیر قمیص قال لا بأس و القمیص احب الی و ان ضعف سنده لتایده بالاصل فالقول الاول احوط سوم چادر
سرتاسری است که شامل بدن باشد و نصوص کثیره بران دلالت دارد و آیا سنت است که در طول آن قدر زیاد باشد که از دو طرف
گره توان زد یا نه بعضی تصریح باستحباب کرده اند و بعضی بوجوب آن رفته اند کما عن جامع المقاصد
و الروض و الریاض و بعضی تامل نموده اند مع تحقق الشمول بدونه و در عرض سنت آنکه بمقداری باشد که یکی را
بالای سر دیگری توان نهاد و رعایت هر دو امر احوط است و این تفصیل مسئله پارچه که مشهور وجوب آن است
سه عدد است و که پارچه های کفن از آن جنس باشد که مرد در حال اختیار در آن نماز جائز است پس نمیتواند شد که
از حریر محض یا طلاباف باشد بلکه مطلقا کفن دهند اگرچه از غیر ممزوج باشند کما ذکره جماعة من الاعلام و از کلام بعضی
ظاهر میشود که جواز نماز مقید برجال نیست پس بنا برین برای زنان تکفین بحریر صرف زنی نخواهد داشت کما صرح
به العلامة فی المنتهی لکن از اطلاق اکثر نصوص مستفاد میشود که مرد و زن در کفن بحریر با هم مساوی اند بلکه در بعض
روایات در باب کفن زن وارد است کفن المرأة کفن الرجل و التشبیه اعم است از تشبیه عدد و قطعات و صفات آن پس
[illegible] دلیل علامه حلی علیه الرحمه مستحبات مذکوره بی کار است آری دلیل بر عدم جواز [illegible]
مذهب برای مردان استصحاب نمیتوان شد لکن بعضی صریح منظور رسیده با آنکه اکثر [illegible] حکم تماد [illegible]
نقص است و لکن بنا بران اکثر افراد جائز الصلوة نیز ممنوع خواهد بود اما صوف ماکول اللحم از کفن بآن جایز است
تا آنکه در فقه رضوی وارد است لا بأس فی صوف و ماعدای آن در منع مندرج خواهد بود و از همین جاست که

بعضی تکفین را از جمله سنن کرده اند و تفصیل مسنونات کفن پس اول آن خرقه ایست که بآن دبر و رانهای میت را می پیچند
کما فی النصوص المستفیضه بعرض یک شبر و در طول سه نیم ذرع کما فی الخبر الا ان العرض فیه بنصف شبر وفی المرسل
عرض شبر الا انه لا تعرض فیه للطول و طریق پیچیدن آن برای زن و مرد آنست که یک سر آن را [illegible] محکم کنند و بر هر
جانب را بکمر بند بندند یا ران ها پیچ بر عورتش [illegible] آن یا رخته الطهارة بپشت سر کرده اند و از زیر کمر آورده
باقی را بر هر دو گوشه سرین تا ران ها هر جا که منتهی شود بپیچند و این سر [illegible] را متصل بتن داخل کنند که گشاده
نگردد و این پارچه فقها خامسه هم نامیده اند که باین جهة که منتهای عدد سه گانه کفن واجب دو تای مندوبست که
یکی از آن دو تا حبره است چنانکه ذکر خواهد شد پس خامسه همین پارچه است دوم آن حبره است که بنا بر قول جمعی از اصحاب
آن فقط برای مرد مسنون است و بعضی برای زنان هم تعمیم نموده اند و حبره [illegible] قسمی است از جامه
یمنی و سنت است که عبریه بوده باشد و آن بکسر عین مهمله یا فتح آن منسوب است بعبر که موضعی است یک جانب وادی
و از بعض روایات مستفاد می شود که حبره بدل همان سرتاسری است که در اجزای ثلثه واجبه در کفن معتبر است
پس امری زاید نخواهد بود للروایة کفن رسول الله صلی الله علیه و آله فی ثلثة اثواب ثوبین صحاریین و ثوب یمنی
عبری بلکه جناب سید علیه الرحمة بنای روایت زیاده محمل تقیه را بسند غیر صحیح تقویت فرموده اند و تائید نموده اند
بروایت نهی عن الزیاده علی ثلث قطع بلکه تصریح آن ببدعت بودن ما زاد باز فرموده اند لکن مشهور استحباب
زیادتی است بلکه بعضی دعوی اجماع کرده اند و احتیاط در ترک است و از بعض روایات مستفاد می شود که بعض
حضرات وصیت می نمودند که کفن دهند آنحضرت را در سه پارچه که یکی از آن حبره بود که در روز جمعه در آن نماز
می کردند و در حدیث حسن وارد است که ابو الحسن [illegible] پدر بزرگوار خود را در پارچه [illegible] که احرام در آن [illegible] و در
از قمیصهای آنحضرت و عمامه حضرت علی بن الحسین علیه السلام و بردی که بچهل دینار خریده بود کفن نموده اند
که اگر آن برد امروز موجود می بود بقیمت چهار صد روپیه می بود و این روایات اشعار برجحان [illegible]
سوم عمامه است لکن از بعض روایات مستفاد می شود که عمامه از کفن نیست و ظاهرا مراد از آن این است
که از کفن واجب محسوب نیست چنانکه در بعض روایات تصریح باین وارد شده [illegible]
تحنیک سنت است که تحت الحنک [illegible] آورند و دو طرف عمامه را [illegible] و بر سینه او بیندازند [illegible]

بر جانب جیب بیندازند و بالجمله کیفیت فی الرسل غیره و در عرض هم رعایت اسهل بر کار و برای زن پارچه برای آنکه
پستانها و ریان را به پیچند و بسوی پشت آن را ببندند تا حجم آن ظاهر نشود و مرفوعه سهل المسافة (؟) ولو لا الا [illegible]
[illegible] الا اخبار لا اشکل الا اخبار در عوض عمامه زیاده میکنند بالای قناعی که از اخبار هم می‌نماید و همین عنوان
در حدیث صحیح تعبیر از آن وارد گشته و وجه تسمیه آنست که خمیر در اصل لغت پوشانیدن است و مقنعه سر را می‌پوشاند و نیز
نمطی که برای زن می‌افزایند یا چادری که سر تا سر بپوشاند بهر نمط که باشد جناب شهید علیه الرحمة فرموده است که دلیلی از
روی روایات بر آن نیافتم پس تحقیق معنی نمط هم لازم آید [illegible] بر چادری که مطلق [illegible] روایات [illegible] کرده مشهور
هر دو سه پارچه و زن هرگاه [illegible] باشد پنج قطعه میرسد که آن را تعبیر به پنج فرموده و گمان کرده که نمط تعبیر از لفافه واقع شده و
و دو تا چادر تا [illegible] یکی از آن مفروض خواهد بود و دیگری مسنون و مراد از نمط [illegible] یعنی [illegible] علیه الرحمه
و دیگر محققین فهمیده اند و بعضی [illegible] هم کرده اند که مراد از آن لفافه ثالث است و احتمال دارد که مراد از آن پیچ باشد
والاول اولی و هرگاه حبره برای زن نیز سنت باشد کما هو المشهور پس شش تا [illegible] برای او خواهد بود اگر تخصیص کرده شود
بمردان پس [illegible] و تا برای هر دو خواهد بود و سنت است که کفن از پارچه قطنی یا [illegible] باشد که اصلش پنبه و رنگش سفید باشد و
یستثنی منه الحبرة فانها ینبغی ان یکون حمراء [illegible] و سنت است که هر پارچه [illegible] کفن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و سنت است که به خاک پاک حضرت امام حسین علیه السلام شهادتین را بنویسند چه مروی است که حضرت صادق
بر چادر کفن اسمعیل فرزند خود نوشتند اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله و حمیری از حضرت صاحب الامر علیه السلام پرسید که
چنین روایتی بما رسیده پس آیا جایز است [illegible] پس مرقوم نمودند که جایز است [illegible]
و شرط است که خاک پاک را بطوری از آب [illegible] بسازند [illegible] و احتمال دارد که [illegible]
کافی باشد و اگر تربت نباشد پس هر خاک طاهری [illegible] آن نوشت [illegible] کما افاده بعض الاعلام [illegible]
والشهید [illegible] فبالاصبع و ان [illegible] نوشتن [illegible] در دو کناره چادر [illegible] مذکور ظاهر است
در اول آن نوشتن شهادتین [illegible] آنکه جمعی از علما [illegible] در کتابت شهادتین [illegible] رسالت [illegible] و اقرار بائمه
علیهم السلام [illegible] جناب شهید علیه الرحمة [illegible]
[illegible] و نوشتن جوشن [illegible] و قرآن تمام یا بعض آیات آن [illegible]

قمی از ابوجعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه وکیل ناحیه مقدسه روایت کرده که حاضر شدم نزد او
یافتم نزد او لوحی از ساج که نقاش بر او نقش می‌کند آیات قرآنی و اسماء ائمه را بر حواشی آن پس پرسیدم
این لوحی که است فرمود که مهیا کرده‌ام این را برای قبر خود تا بگذارم آن را در آن و گذاشته شوم بر آن یا تکیه داده شوم
بر آن و من هر روزی توی قبر خود در می‌آیم و جزوی از اجزای قرآن می‌خوانم ... احتراز از اهل
بیت و چنانچه سند این توهم را بنص صحیح زده مندفع گشته و لکن اگر مراد ایشان جمعی از اهل ... بدار و دیگر
علی العموم مراد است پس مشکل است ... مظان التقیه است ... اولی است چه حکم ... عموم ... روایات
ضعیف است در عموم آن تأمل است مگر آنکه گفته شود که عدم استعمال لیل عموم ... افاده نمود که
مستحب است نوشتن آن ... استشفاع گرچه مخصوص ... مثل جوشن صغیر و کلام فرج نوشتن آن ...
استحباب شرعی ... نکند با احتمال جواز مطلقا ... احتیاطی که شرعا و عقلا مندوب است ... و دیگر
بگذارند بنابر مشهور ... یعنی دو چوب ... از شاخهای درخت خرما و اگر بهم نرسد ... و اگر نباشد پس از ... اگر نباشد
پس از هر درخت تازه که بوده باشد یکی از آن هر دو را چسبیده کردن از جانب ... و دیگری را جانب چپ
بعد از هر ... مقدار هر دو جریده در درازی باید که مقدار استخوان ذراع باشد و بعد از آن ... مقدار یک
و بعد از آن چهار انگشت ... وضع هر دو جریده ... است که با ایمنی است از عذاب ... رطوبت در آن باقی ماند
و این همه بنابر مذهب مشهور است و بودن جریده از نخل اصل است عند الاطلاق ... از شاخ خرما ... فی الخبر
لم نقدر علی الجریده فقال عود ... جهت ... که خلاف ... در ... شده ...
و بعضی گفته‌اند که بتقدیر عدم تیسر جریده ... شاخ سبز تازه کافی است ... افراد ... کلام
بعضی ... استفاده می‌شود و اگر مراد از آن اصل جواز است ... الفضل ...
والا قابل قبول نخواهد بود اما کیفیت ... صحیح ... لکن ... مضمون ... جریده
... نهاده می‌شود یکی نزد چسبیده کردن متصل بجلد و دیگری از جانب چپ نزد ترقوه تا هر جا که رسد ...
جعفی علیه الرحمه نقل شده ... است بگذارند و دیگری را برابر ... که ...
... از ان ... و از ابن عقیل نقل شده که یک جریده زیر بغل راست ... ساق ...

و هرچند در چندین روایات جریده بلفظ واحد واقع است لکن با این کیفیت وارد نیست الا آنکه محتمل است که مراد از این
جنس جریده باشد و آن متعدد در اهم شامل است از ابن بابویه علیه الرحمه و لذا منقول شده که آنکه در جنازه است
می گذارند با چنبر کردن متصل بجلد باشد و آنکه در جانب چپ گذارند در نزد ورک میانه پیراهن و جامه … برای دلالت دارد
لکن عمل را شهرت لیست در حال تقیه هر جا که ممکن باشد بگذارند چه در بعض روایات آمده که سائل عرض کرد که گاه
است که حاضر می شود … نمی توانم بگذارم آنرا بر وجهی که تو فرموده حضرت فرمودند که داخل کن آنرا هر جا که از کفن
ممکن باشد و در روایتی دیگر آمده که اگر می گذاری پس بگذار و اگر مخفی خواهد بود و اگر … قبر بیاید در قبر می توان گذارد
لهذا … علی النسیان و جناب سید … فرموده که تأیید آن می کند آنچه از جناب رسالتمآب منقول گشته که آنحضرت
گذشت بر قبری که صاحبش مبتلی بعذاب بود پس دو جریده را طلب فرمود پس شکافت آنها را و یکی را نزد سر
گذاشت و دیگری را نزد پاهای او پس عرض کردند که چرا چنین فرمودی فرمود که عذاب او سبک خواهد شد تا هنگامی که
سبز باشد مکروه است تر کردن ریسمانی که کفن را با آن می دوزند با آب دهن خلافی در این نقل نکرده اند و مستند شیخ ظاهر … حکم
اصحاب بودن … و تغییر آب دهن تر کردن عیبی ندارد و دیگر مکروه است ساختن آستینها برای
کفن جدید و اگر کفن پیراهن ملبوس باشد … آستین ضرری ندارد و گریبان و تکمه آنرا که معتبر است از آن قطع کنند
کما فی المرسل و غیره و فاطمه بنت اسد را جناب رسالتمآب پیراهن خود کفن داده بود کما فی العلل و غیره و تعرضی
بقطع بند در آن نیست پس قطع بند لازم نخواهد داشت مگر احتمال دارد که قطع فرموده باشند لکن راوی ذکر نکرده
باشند اگرچه خالی از استبعاد نیست پس … عدم تعرض دلیل عدم نمی تواند شد و بعضی از ظاهر … استفاده وجوب
نموده بشرط عدم تحقق اجماع بر خلاف آن نموده اند و العمل علیه احوط و لا اقل من الاستحباب دیگر مکروه است کفن
کردن در لباس کتان … بلکه صدوق تحریم … الاول اولی لضعف مستند الصدوق ره و دعوی الاجماع
فی … علی الجواز و جناب سید … در حال اختیار احوط … لقوه سنده وان لم یکن صحیحا بالاصطلاح
و اصاله عدم حصول الامتثال … کفن در لباس قطنی است و الخبر الکتان کان لبنی اسرائیل
… لامة محمد و فی الرضوی … فی کتان و لا ثوب ابریشم … تحریمه … الکتان … فی سلک
… علی الظاهر … که کفن کنند … باشد لاحترم

فی الثوب الاسود و لا یکفن فی شهید به هر پارچه رنگین را و دلیلی ندارد و دیگر استحباب بیاض به تقدیر رنگ کنند و بد را
کرده‌اند و این محل تامل است بلکه سید سند از اخلاف تحقیق دانسته و مکروه است نوشتن بسیار بر کفن بعضی گفته‌اند که جناب
سید سند فرموده که نهی در این باب ظاهر نیست مگر اینکه عموم نهی از کفن در پارچه سیاه شامل این بوده باشد و در خبر
وارد شده لا یکفن المیت فی سواد و از شیخ مفید نقل شده که هیچ رنگی نباید نوشت و مکروه است خوشبو کردن کفن بغیر کافور
بمجمر سوختن باشد خواه بغیر آن مثل مشک و مکروه است کما فی بعض الروایات و تمامی اینها را بر تقیه حمل کرده‌اند و شیخ مفید و
شیخ طوسی علیهما الرحمه فرموده‌اند که قطع کردن کفن با آهن مکروه است و شیخ در تهذیب میفرماید که از شیوخ خود این حکم را
شنیده‌ایم و عمل شان را یافته‌ایم و محقق در معتبر فرموده که متابعت ایشان اولی است تا در امر مکروه واقع نشویم جناب سید سند نقل
فرموده که عمل بر این مضایقه ندارد و تتمه در ذکر چند مسئله متفرقه که بیان آن اهم است اول آنکه کفن واجب از اصل ترکه
محسوب میشود مقدم بر دین و وصیت و خلافی در آن نیست و مستنده الصحیح رجل مات و علیه دین بقدر ثمن کفنه قال یجعل
ما ترک فی ثمن کفنه و فی الخبر اول شیء یبدأ به من المال الکفن ثم الدین ثم الوصیة ثم المیراث و چنانکه شهید ثانی در شرح
لمعه فرموده است رعایت کرده میشود در جنس آن اقتصاد و میانه روی بحسب حال میت و التفات باو دون لازم نیست اگر چه ورثه او
مماکس یا غیر مکلف باشد و ضروریست که پارچه ساتر بدن باشد که حاکی تحت نشود و اگر کفن نگذاشته باشد دیگران
کفن او دادن واجب نیست ولکن هر کس متکفل کفن او شود اجر عظیم را فرا گیرد و دوم آنکه کفن زن بر شوهرش واجب است اگر چه زن
مالدار باشد و در این مسئله خلافی ظاهر نیست بلکه جمعی صریحا دعوی اجماع نموده‌اند و المستند الخبر الضعیف المنجبر
بالشهرة علی الزوج کفن المرأة و فرقی نیست میانه صغیره و کبیره و مدخول بها و غیر آن دائمه باشد یا منقطعه قیل لا
و اگر شوهر مالی بغیر از نفقه یوم و لیله و مستثنیات دین نداشته باشد از ترکه خود آن زن او را کفن خواهند کرد و اما اگر مصارف دیگر علاوه
بر کفن ضروری باشد هم بر ذمه شوهر خواهد بود یا از ترکه زن احتمال محل تامل است و شیخ بر ذمه شوهر واجب دانسته سیوم
آنکه شهید و اکثر است که مسلم و مومن باشد یا در حکم آن که مرده باشد در معرکه قتال یا مامور باشد از جانب حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله یا از جانب امام علیه السلام بشرطیکه مرده او بجرح و قتال اعدا بر باشد محتاج بغسل و کفن نیست
چنانکه جمعی تصریح کرده‌اند یا آنکه در جهاد مامور به از طرف نائب آنحضرت کشته شده باشد کما فی کلام جماعتی و در هر دو
کلا عن المعتبر و الغنیه و مستند آن حدیثی است حسن الذی یقتل فی سبیل الله یدفن فی ثیابه و لا یغسل و لا یکفن

شهید آن کسی است که پیش روی امام یا نایب خاص او علیه السلام کشته شده باشد و حکم سقوط غسل از وی بشرط آنست که در معرکه بمیرد
بیرون آید یا واگر در معرکه محتضر شود و مسلمین باو در رسند در حالیکه رمقی از زندگی داشته باشد پس غسل و کفن لازم
خواهد گردید و اگر در معرکه مرده باشد پس غسل نمیدهند او را و کفن تازه نمی کنند بلکه در لباسش او را بعد از نماز
بر او دفن میکنند اجماعاً حکاه جماعة و نصوص بسیار بر آن دلالت دارد منها الذی یقتل فی سبیل الله یدفن فی ثیابه و لا یغسل
الا ان یدرکه المسلمون و به رمق ثم یموت بعد فانه یغسل و یکفن و یحنط و بیرون کرده میشود از پاهای موزه مطلقا تا دستکش
مگر آنکه پوشیده باشد والا با شهید او را دفن خواهند کرد لقوله یدفن بثیابه چهارم اگر طفل در شکم حامله بمیرد
پس اگر تواند شد طفل را بسلامت از شکم او بعلاجی یا تدبیری بیرون آرند والا پاره پاره کرده بیرون آرند لکن بالارفق فالارفق باید
که زنان یا شوهر متولی اخراج آن بشوند و اگر نتواند شد پس مردان محرم والا هر کسیکه باشد للضرورة و الخبر لا باس ان یدخل
الرجل یده فیقطعه و یخرجه اذا لم یرفق به النساء پنجم اگر زن حامله بمیرد و طفل در شکمش زنده باشد شکمش را از جانب چپ
کما فی بعض الروایات چاک کرده طفل را بر آرند با امید آنکه زنده بماند و اگر نشکافند و بگذارند البته بمیرد و اگر در بیرون آوردن هم
امید زندگی نباشد در این صورت جمعی تجویز اخراج نموده اند و بعضی منع کرده اند و لکن فی الصحیح عن المرأة تموت و ولدها فی بطنها یتحرک
قال یشق عن الولد لکن احتمال دارد که محمول بر غالب باشد چه اکثر اوقات در اخراج نطفه حیات میباشد و از اینجاست که هر گاه
بدون شق شکم اخراج آن متصور باشد اخراج آنرا مقدم داشته اند زیراکه نص را بر مورد غالب حمل کرده اند
و در روایت حسنه ابن ابی عمیر از مولینا الصادق علیه السلام مرویست که بعد از بیرون آوردن طفل شکم مادرش را میدوزند و
مرسل ابن ابی عمیر در حکم مسانید است و از اینجاست که جمعی تصریح کرده اند بوجوب آن و عدم تعرض بخیاطت در روایات
اخری که دلالت بر نفی آن ندارد مع انه احوط و ادخل فی صیانة المیت عن الهتک تسهیلا للتغسیل ششم آنکه هر گاه
بعضی از میت را بیابند و آن مشتمل باشد بر سینه یا تنها سینه باشد پس حکم آن حکم جسم تمام است در جمیع احکام میت از غسل و کفن
و نماز و دفن و دلالت میکند بر آن روایات داله بر وجوب نماز بر نصف جسمیکه مشتمل بر قلب بوده باشد چنانکه در روایت
یا بر سینه تنها چنانکه از بعضی نقل کرده اند و وجه دلالت آنست که وجوب نماز مستلزم وجوب تغسیل است ...
... منجبر است بشهرت و بخبر المیسور لا یسقط بالمعسور و از ابن جنید نقل شده که هر گاه عضوی از میت یا استخوان
بیابند احکام تجهیز او جاری خواهد شد و نماز خوانده خواهد شد و غیر از غسل نمیخواهد و بس ... آنکه در روایتی

آمده که هرگاه مردی مقتول یافته شود پس اگر بجای او عضوی که در آن سینه باشد نماز گذارند بر او و دفن نمایند
و اگر عضو تمام نباشد بدون نماز دفن می کنند و مواضع من شاء دعا و مشهور نیست که اگر سینه نباشد و استخوان داشته باشد
غسل و کفن کرده آنرا دفن می کنند و آنکه استخوان نداشته باشد در خرقه آنرا می پیچند و دفن می کنند هفتم آنکه هر کسیکه در حال احرام
حج یا عمره بمیرد پس احکام تجهیز او مثل احکام محل است حتی در پوشیدن سر علی الاشهر الاظهر و هو منصوص
بالخصوص فی جملة من النصوص و نقل علیه الاجماع مگر تحنیط چه کافور را باو مس نکنند و هیچ خوشبوی نزدیک
نمی آرند کل ذلک بالنص والاجماع هشتم آنکه کافر را غسل نمیدهند و در مقابر مسلمین دفن نمی کنند در حدیث موثق مروی
است که راوی عرض کرد که نصرانی همسفر مسلمانان بود فضا کرد فرمود که غسل نمیدهد او را مسلمانی و نه دفن میکنند و بر قبر او
می ایستد اگر چه پدر آنکس باشد و در احتجاج از صالح بن کیسان مرویست که معاویه بحضرت امام حسین علیه السلام گفت که آیا
خبر شما رسیده در باره حجر بن عدی شیعه پدر تو و اصحاب او و شیعیان او که ما چه کردیم حضرت فرمود چه کردی گفت قتل کردیم آنها را و کفن کردیم
و نماز گذاردیم بر آنها پس حضرت امام حسین علیه السلام بخنده در آمد و فرمود که آن قوم خصم تو خواهند بود بروز قیامت
ای معاویه لکن اگر ما می کشتیم شیعه ترا غسل و کفن نمیدادیم آنها را و نه نماز میخواندیم بر آنها و این حکم عام است جمیع فرق
منتحلین اسلام را که در حقیقت کافرند مثل خوارج و نواصب و اصناف مفوضه و سایر غلاة نهم آنکه حملیکه قبل از چهار ماه
ساقط شود غسل او ساقط است و تفصیلش گذشت **مقام چهارم** در احکام نماز میت بدانکه نماز بر جنازه میت
واجب کفائی است و کلام در اینجا در دو امر واقع می شود **امر اول** در تشخیص من یجب الصلوة علی جنازته و من
هو مکلف بهذه الصلوة بدانکه جنازه بکسر جیم بمعنی نفس سریریست که میت را بر آن گذارند یا سریر با میت و بفتح
جیم بمعنی خود میت است که بر سریر گذاشته شود و جز این نیست که نماز مذکور واجب می شود
بر جنازه هر مسلمانی که از زمره مومنین و دوستان اهل البیت علیهم السلام بوده باشند نه بر
جنازه آنانکه انتحال اسلام کنند و ضروریات دین را منکر اند مثل خوارج که در شان جناب امیر علیه السلام
قدح و طعن می کنند و مثل غالی که در شان حضرات غلو می کنند مانند نصیریه و سبائیه و خطابیه کما صرح به فی
المنتهی و اختلافی در این قدر نیست و لکن در نماز بر مخالف که بحد خروج و نصب یعنی اعلان عداوت اهل بیت
علیهم السلام نرسیده باشد اقوال مختلف است اشهر آنست که واجب است و لکن هیئت نماز بر او

بالبیت

باهیئت نماز مؤمن مخالفتی دارد و تفصیلش خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بعضی منع وجوب و منع جواز نموده‌اند مگر آنکه
اینها کافر اند و بر کافر نماز نمی‌باید کرد و بنا بر این جهت که نماز برای احترام میت و نفع اوست و این هر دو نسبت به کافر منتفی است لیکن حکم
اسلام ظاهر اکثر الادله و اجرای حکم الاسلام علیهم فی ظاهر الحال و ان کانوا فی المآل فی شدید الوبال و ثانی نیز غیر مسلم است لعدم الحصر بلکه
احتمال دارد که غرض اظهار احترام کلمه شهادت باشد و کیفما کان قول بحرمت نادر است و رعایت قول مشهور اظهر و احوط است
و در صورت تقیه وجوب آن ظاهرا پس یجب للتقیة قولا واحدا و در حکم مؤمن و مسلم است طفلی که به شش سال رسیده باشد و زائد بر این بطریق اولی و آنکه مجنون باشد
و طفلی که ابوان او یا احدهما اسلام ورا به دار الاسلام آورده باشد یا در دار کفر در حالیکه مسلمانی در آنجا باشد که نسبت آن طفل با او ممکن باشد کمتر طفلی که
از شش سال کمتر باشد تغلیبا بجانب الاسلام زن و مرد آزاد و مملوک در این حکم یکسانند و قید شش در طفل بنا بر مشهور است میان اصحاب
و در بعضی نصوص تصریح به آن واقع است و ابن ابی عقیل بلوغ را در وجوب نماز بر او شرط دانسته و ابن جنید بر مطلق طفل نماز را واجب دانسته
و روایات بر قول ثالث محمول به تقیه است کما اشیر الیه فی بعض الاخبار و قول ثانی دلایلش خالی از ضعف نیست فالعمل علی القول
الاول و علیه المعول اکثر علما روایات صلوة جنازه بر طفل اصغر را محمول بر استحباب ساخته‌اند لیکن قول رابع است در این مسئله و این تعلیق
محل نظر است لسقوطها بالحمل علی التقیة عن درجة اثبات الاستحباب بها بعید بعلم و هر چند وجوب این نماز کفایی است لیکن ولی
وارث میت احق است بتجهیز او یا به معنی که خود متوجه شود یا کسی را که خواهد متکفل آن سازد و قبول آن دیگر یا اختیار اوست
و اگر ولی اعراض نماید اذن او در کار نخواهد بود و اگر همه محروم گردند همه گناه‌کار خواهند شد و اگر یکی از ایشان به عمل آرد
کافی خواهد بود لکن کلام در این است که محض [illegible] قیام کافی است یا نه و ابتدا کردن آنها در سقوط کافی است بحیثیتی که [illegible] را
مشارکت سنت شرع باشد یا واجب یا هنگام فراغ پس هر کس که شریک شود ثواب وجوب خواهد کرد و محل تامل است و [illegible] این متعلقات این
بحث سابقا بعرض بیان آمد و از کلام [illegible] استنباط حکم نماز از آن می‌توان شد و الاصل فی المسئلة الاعتبار الصحیح و خبر یصلی
علی الجنازة اولی الناس بها او یامر من یحب و مراد از آن چنانکه علما فهمیده‌اند تقدیم وارث است بر غیر وارث و در
بعضی نسبت به قوله تعالی و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله طبقه اولی از ورثه اولی است از
طبقه ثانیه و اما در صورت تعدد افراد آن [illegible] خالی از وقت نیست فی جمیع تصریح کرده‌اند به آنکه [illegible] اولی است از
اجماع [illegible] و بحسب ظاهر نیز خلافی در آن نیافته‌ایم و در توجیه آن ذکر کرده‌اند که شفقت پدر بر پسر زیاده است [illegible] عکس آن پس [illegible]
اقرب الی الاجابة خواهد بود و مشهور آنست که پسر اولی است از جد و [illegible] العکس [illegible] قائل شده و اگر [illegible]

و وارث اولی بامور او خواهد بود و بعضی گفته‌اند که جد پدری اولیست از برادر با آنکه هر دو از یک طبقه‌اند همچنین برادر اعیانی از برادر
علاتی و اخیافی و اولیست از ثالث و عم اولیست از خال و عم للابوین اولی از عم لاحدهما و عم للاب اولیست از عم للام و این
هر دو اولی از کشنده اولیست از قصاص بجریره و او از حاکم شرع و اگر حاکم نباشد پس عدول مسلمین کذا قیل و در بعضی
مشهور آنست که از ولی متقدم نیست و از ابن جنید تقدیم وصی منقول شده و محقق شیخ علی فرموده که ممکن است
تقدیم وصی بمقتضای وجوب وفا بوصیت و تعلیل آنکه میشود که میت مرد متشخص را وصی ساخته باشد بسبب اینکه بر صلاح
و تقوای او اعتماد دارد و امید استجابت دعای او داشته باشد پس اگر وصی محروم ساختن میت از آنچه
اراده کرده بعید است و این منقول عن ابن الجنید و نیز فرموده است که اذن ولی در جماعت در کار است نه اصل نماز
چنانکه واجب کفایی است و دادن اذن واجب است بر احدی که ولی باشد انتهی ملخص کلامه لکن جناب سید علیه الرحمه فرموده
که برای حکایت دلیل درست نیست که عموم آیه منع از تبدیل وصیت با عموم آیه در روایات معتبر مشهور ترجیح دارد
اگرچه رتبه تقدیم وصی احوط است و نیز تصریح فرموده باینکه وجوب کفایی منافی تعلیق آن ببعض نیست مثل ... باشد
پس اگر خود متولی شود یا کسی را اذن دهد مقدم خواهد بود و الا اعتبار اذن او ساقط خواهد شد و جماعت
گذاردن بدون اذن جایز خواهد بود و هرگاه شوهر موجود باشد از اقارب اولی خواهد بود و نص و اجماع بر آن دلالت دارد و در روایت
ترجیح اخ بر زوج شاذ است محمول علی التقیه کما نبه علیه الشیخ و غیره و بعضی تصریح کرده اند باینکه در اعتبار زن دائمه و منقطعه
دائم و منقطعه فرقی در این حکم نیست تمسکا باطلاق النص و جناب سید فرموده که این قول مستحسن است مگر در متمتع بها
اطلاق نص و جبر او محل مناقشه است لکن مناقشه مذکور که بیان فرموده ظاهر الاین علت کیفما کان شوهر عم است ... مملوک و بعضی
اگرچه بعید باشد برنده ترجیح داده اند اگرچه از قریب باشد و مسئله خالی از اشکال نیست و اشهر آنست که مذکور از
یعنی ورثه بر اناث شان رجحان دارند بلکه از منتهی دعوی اجماع بر آن نقل شده و جناب سید فرموده که
متعین ساخته اند این حکم را باجتماع زن و مرد در یک طبقه با آن مذکوره طبقه اعلی و الا انثی مقدم
این قصید ... عدم تشخیص موضوع بحث چه کلام در رتبه است و ... طبقه ثانی با طبقه اولی وارث نیست پس
اطلاق نموده که حاجت بتقیید و تخصیص داشته باشد و کیفما کان جایز نیست ولی را که امامت کند مگر اینکه شرایط امام
در او مجتمع باشد و الا کسی دیگر را باید که نایب کند که او جامع شرایط باشد و بعضی شرط عدالت ...

صاحب ذخیره میفرماید که نص عام است و نماز جنازه نماز حقیقی نیست پس اشتراط آن بدعا در نماز دیگر نخواهد بود وقتیکه اکثر موجود باشند
استیناف او مستحب خواهد بود و لهذا سنت است که ولی مقدم کند هاشمی را للرضوی و از شیخ مفید قول بوجوب تقدیم نقل شده و اجر
ثابت و اما اصل وقت حضور ظاهرا اولیست و اما تقدم او موقوف باذن ولی قرابت است کما هو ظاهر بعض الروایات یا موقوف بر اذن
نیست کما هو مقتضی بعض الاخبار تحقیق این مقصد نیست الآن الامر موکول الی صاحبه هو اعرف و جایز است که زن امامت زنان بکند و بعضی
شرط کرده اند که مردان در جماعت نباشند و هرگاه امامت میکنند در میان صف میایستد و تکبیر میگویند و تکبیره میگویند و همچنین
برهنه هرگاه با برهنگان نماز کنند و ظاهر آنست که ملبوس بودن در این نماز در حال برهنگی شرط نیست بخلاف نماز یومیه در آن وقت و بیست که
امامت کند انکس که اذن ولی از برای او حاصل نشده باشد و هرگاه اذن ندهد خود در اسم از نماز باز دارد جماعت بدون اذن او
میتوانند شد امر دوم در بیان کیفیت این نماز و ما یتعلق بها که آن پنج تکبیر است هرگاه نماز میت مومن باشد باتفاق
و هرگاه مخالف باشد چهار تکبیر خواهد بود و این دو امر بروایات کثیره ثابت است و واجبات این نماز پنج چیز است
اول نیت دوم استقبال سوم تکبیرات چهارم ادعیه علی المشهور پنجم قیام اما نیت پس باید که مقارن
تکبیر اول بوده باشد چه تکبیر اول تکبیر احرام است پس باید که مقترن نیت قربت باشد و تعیین وجوب و استحباب در نیت کافی است اگرچه
احوط است و تعیین جنازه حاضر کافی است خواه واحد باشد خواه متعدد حاجت بتشخیص میت که از اناث است یا از ذکور
و برای تشخیص ضمایر در دعا محتاج الیه می باشد و از کلام شیخ شهید ثانی علیه الرحمه لایح میشود که هرگاه معلوم نباشد که
جنازه مرد است یا زن بتاویل میت تذکیر بمقام تانیث و بتاویل جنازه بمعنی میت تانیث بمقام تذکیر میتوانند شد و دیدن مقصود
باید که بر ضمایر اکتفا نماید والا لفظ عبد و امه و اولی اینست مناع این تاویل ندارد و اما استقبال که واجب است دلیلش
دعوی اجماع بر آن کرده اند و بعض اخبار اشعاری بآن است این همه در صورتی است که استقبال ممکن باشد و اگر
نتوانند شد ساقط خواهد شد و همچنین در جنازه نهادن عرض آن بسوی قبله لازم است و یسقط عند التعذر کما فی المطلوب
و قد ذکر فی روایات اصحابنا علیه السلام فی الصحیح کیفیة الصلوة علی المصلوب انه ان کان وجهه الی القبلة فلیقم علی منکبه
الایمن و اذا کان قفاه الیها فعلی منکبه الایسر فان ما بین المشرق و المغرب قبلة و مشهور آنست که بعد تکبیر اول
شهادتین بگوید و بعد تکبیر دوم صلوة بر نبی و آل او صلی الله علیه و آله و بعد تکبیر سوم دعا از برای مومنین و مومنات
و بعد تکبیر چهارم دعا از برای میت و بر تکبیر پنجم اختتام نماز میشود و اما در میانه تکبیرات اذکار و ادعیه واجب است یا سنت

برقصد براول متعین نیست یا غیر متعین اما اول پس ظاهر وجوب آنست بلکه بعضی دعوی اجماع کرده‌اند و خالی
از قوت نیست و بعضی سنت دانسته اند بسبب اطلاق بعضی اخبار و اما آنکه دال است بر اینکه نماز میت پنج تکبیر است بهتا
شیء معین جدا از یکدیگر نمیکنند با آنکه در بعض روایات وارد است اتمام هر تکبیر به تسبیح و تحمید و تهلیل پس اطلاق اول متعین خواهد بود در باب روایت
و در روایات دیگر و اما ثانی پس عدم تعین خصوص الفاظ از کار دعا به اقرب است بسبب اختلاف روایات و فی ذلک جمع دلیله و در بعضی
بعض الاخبار لیس فیها قراءة ولا دعاء موقت لکن اشهر سیما در میان متاخرین آنست که شهادتین بعد تکبیر اول و صلوات بعد تکبیر ثانی و آل او
بعد ثالث و دعا برای مومنین بعد رابع و دعا برای میت بعد چهارم و آنست بهترین عبارتی که باشد و امکان الماثور اولی و از بعضی آیات
مستفاد میشود که دعای جامع این چهار بعد تکبیر کافی است و هو اولی و احوط لاشتمال علی الواجب و زیاده و صورتها علی المشهور این است که
الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله الله اکبر اللهم صل علی محمد و آل محمد
الله اکبر اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات الله اکبر اللهم اغفر لهذا المیت الله اکبر و محقق در شرایع
می فرماید که افضل آنچه در این نماز گفته میشود چیزیست که روایت کرده است از محمد بن مهاجر از مادرش ام سلمه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه نماز میکرد بر میتی تکبیر میگفت و تشهد میگفت بعد از آن
تکبیر میگفت و صلوات میفرستاد بر پیغمبران و دعا میکرد برای ایشان بعد از آن تکبیر میگفت و دعا میکرد برای مومنین بعد از آن تکبیر میگفت
و دعا میفرمود برای میت بعد از آن تکبیر خامس میگفت و فارغ میگردید این روایت با آنچه از قول مشهور نقل شده و دعا بحسب ظاهر
مخالفت دارد یکی آنکه تشهد محتمل است شهادتین و آنست بنابر اطلاق آن کافی میتواند شد دوم آنکه صلوات بر انبیا بعد تکبیر ثانی
بنابرین روایت در کار و کیفیت مشهور بر آن مشتمل نیست لکن چون که دیگر روایات مشتمل بر شهادتین است حمل مطلق بر مقید میتوان شد
تا مقتضی اضافه صلوات بر سایر انبیا بنابر مشهور بهتر آنست که چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة
پس بگوید الله اکبر اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد
کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و صل علی
جمیع الانبیاء والمرسلین پس بگوید الله اکبر اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات

انک

انک علی کل شیء قدیر پس بگوید الله اکبر اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک
انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلا علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتک
یا ارحم الراحمین پس بگوید الله اکبر و فارغ شود و اگر زن باشد بگوید اللهم ان هذه امتک وابنة عبدک وابنة امتک نزلت بک وانت
خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا وانت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها وان کانت
مسیئة فتجاوز عنها واغفر لها واجعلها عندک فی اعلا علیین واخلف علی اهلها فی الغابرین وارحمها برحمتک
یا ارحم الراحمین و اگر بعد از چهار تکبیر این دعا بخواند خوب است بلکه بنابر جمع بین الاحادیث بهتر است اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد واغفر للمومنین والمومنات اللهم ان هذا
المسجی قدامنا عبدک وابن عبدک وقد قبضت روحه الیک وقد احتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم
انا لا نعلم من ظاهره الا خیرا وانت اعلم بسریرته اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز
عن سیئاته و اگر زن باشد بگوید اللهم ان هذه المسجاة قدامنا امتک وابنة عبدک وقد قبضت روحها
الیک وقد احتاجت الی رحمتک وانت غنی عن عذابها اللهم انا لا نعلم من ظاهرها الا خیرا وانت
اعلم بسریرتها اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها وان کانت مسیئة فتجاوز عن سیئاتها.
و اگر بعد از تکبیر چهارم بخواند نیز خوب است اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد وعلی الائمة الهداة واغفر لنا ولاخواننا الذین
سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک غفور رحیم اللهم اغفر لاحیائنا
وامواتنا من المومنین والمومنات والف بین قلوبنا علی قلوب اخیارنا واهدنا لما اختلف فیه من الحق
باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم اللهم عبدک ابن امتک انت اعلم به افتقر
الی رحمتک واستغنیت عنه اللهم فتجاوز عن سیئاته وزد فی حسناته
واغفر له وارحمه ونور له فی قبره ولقنه حجته والحقه بنبیه صلی الله علیه
وآله ولا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده و اگر زن باشد از اول دعا می خواند تا آنجا که الی

مر او مستقیم است پس بگوید اللّهم انّها امتک ابنة عبدک ابنة امتک انت اعلم بها افتقرت الی رحمتک
واستغنیت عنها اللّهم فتجاوز عن سیّئاتها وزد فی حسناتها واغفر لها وارحمها ونوّر لها
فی قبرها ولقّنها حجّتها والحقها بنبیّها صلّی الله علیه وآله ولا تحرمنا اجرها ولا تفتنّا
بعدها باید دانست دعائی که مذکور شد اختصاص بمؤمن بالغ دارد و اما طفلیکه متولّد از مؤمن باشد بعد تکبیر چهارم
بگوید اللّهم اجعله لنا ولابویه سلفا وفرطا واجرا کما فی الخبر و فرط بفتح فا و را در اصل متقدم
قوم را میگویند برای اصلاح امر قوم پیش میرود چونکه طفلیکه در حیات ابوین فوت میشود گاه است که شفیع ابوین میشود بلکه پیش از فوت آنها بعزّت این شامل میشد هرالمی که بی استحقاق میشد وسیله مغفرت است کما تقتضیه قواعد العدلیه و در دخول
بهشت برای ابا شیئا خواه بنفس شفاعت و خواه بواسطه المی که از مفارقت او بهم رسید یا از پس هم عام است و چون طفل خود محتاج
نیست بدعا برای حیوتش و عاصی هم نبود و امّا مخالف حق کما هو المشهور بنماز او پس اکثر روایات مر بدعا بد در حق
او مثل اینکه بگوید اللّهم املاء جوفه نارا وقبره نارا وسلّط علیه الحیّات والعقارب وارد گشته و بعضی تخصیص
داده اند اینرا بناصب معلن عداوت اهل بیت علیهم السلام و ظاهر مرجوحست لکن در بعضی روایات صحیحه ترک دعا مستفاد میشود
مطلقا با آنکه منافق است باین جمع نمود میشود حمل دعا بر استحباب یا بتفرقه در میان مخالف حق و منافق لکن اطلاق منافق
بر مخالف در اخبار آمده و این جمع بحوالی حج است با آنکه قابل جمع بطرز ثانی معلوم نیست و امّا مستضعف که
اختلاف مذهب را نفهمد و اهل حق را بر اعتقاد حق دشمن نمیدارد دوستی گفته اند که بحق اهل آن دشمنی و معاندتی ندارد
دوستی میکند با هر کسیکه بعضی گفته اند که معرفت بولای اهل بیت اطهار علیهم السلام داشته باشد و بیزار از اعدای ایشان نمیشود
و مشتبه باشد و در بعضی روایات که هیچ کس از غیر عارفین سالم نیست مستضعف راوی پرسید آنها کیستند فرمود زنان
شما و اولاد شما بازفرمود که آیا میدانی ام ایمن چه بود شهادت میدهم که از اهل جنّت است و حال آنکه نمیدانست آنچه
را شما میدانید و بعضی روایات آمده که اگر میّت مستضعف باشد تکبیر بگوید اللّهم اغفر للّذین تابوا واتّبعوا سبیلک وقهم
عذاب الجحیم این دعا در روایات بکرّات آمده و معنی فقه مستحب ظاهر تحریست و اهر من خود که از مذهب او آگاه نیست
و بعض نسخ بجای اقفامنا فقا واقع است و بنا بر این گفت که چونکه در نماز منافق ترک دعا وارد است و این دعا
المعنی مستضعف دعا است پس باید بسا بقه منافقا نموده داشت و حمل بر اول نمایند منافق دور نخواهد بود لکن العمل علی المشهور

[illegible]

بدانکه اگر شخصی بسبب العقل تا قد لا و اگر مجنون بحال سفیه جنون لموضع رسیده پس بالفعل تا بالغ الحاق باید کرد
یا مستضعف نیز و احتمال دارد و بدانم که احدی از علمای اعلام متعرض این فرض نموده باشد و بظاهر دعای مستضعف اینست
و اگر دعا غیر بالغ بخوانند اسم صغیر در دعا فان الدعا اخیر مخصص عموم الاذن فی الدعا فکلما مولیین بخلاف و اگر ترک دعا کنند
نیز وجهی دارد و اما اینکه مجهول الحال باشد پس در بعض روایات صحیحه برای او دعای مستضعف وارد شده و در بعض روایات
امر وارد شده که بخوانند دعا اللّهمّ ان کان یحبّ الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه محقق در نافع
فرموده است دعا بکنند باینکه محشور کند خدای تعالی او را با هر کسی که با او تولی و محبت داشته و اینهم در بعض روایات آمده
والکل حسن لما سلف من عدم تعیین الدعا سیما فیما اختلف فیه النصوص لکن دعای اخیر جامع احتمالین است پس از این اراده
چهارم از واجبات نماز قیام است با قدرت بر او پس اگر عاجز باشد از آن بحسب قدرت بعمل می آورد مثل نماز یومیه کذا فی شرح
اللمعه مراد آنست که اگر قیام باستقبال و انتصاب قدرت داشته باشد مقدم است و اگر نتواند تکیه بر عصا یا دیوار یا انسانی
و اگر نتواند با اندک انحناء و اگر عاجز باشد از اینها بنشیند مستقلا و الا معتمدا و الا دراز شود به پهلوی راست و الا به پهلوی چپ و الا
مستلقیا علی الاحوط باز فرموده است که آیا فرض کفایه بالفعل عاجز ساقط خواهد شد یا نه محل نظر است از اینکه نماز صحیح بر او صادق
می آید پس باید که مسقط فرض شده باشد و از اینکه صلوة ناقصه است و در سایر صلوة کامله نموده اند و این فرض اصلی است پس باید که مقتصر بر آن نباشد
و ذهب شهید اول در ذکری در آن توقف فرموده و جناب شیخ محمد حسن نجفی ادام الله تایید نموده در شرع و عجز متمکن من القیام با وجود متمکن باطل نموده
در وجوب کفایی حصول فعل مامور به است من واحد من المکلفین تا وقتی که حصول مامور به بر جهه مطلوب همه بنا متعذر نشود
تکلیف بعد … مشکل است و این تحقیق خالی از متانت نیست لکن بنا بر این لازم می آید که عاجز عن القیام از نماز
… که واجب کفایی است … آنکه واجب کفائی در ابتدای امر تعلق بجمیع مکلفین … و لا فما تمت فیه
… متعلق بجمیع باشد پس بمفاد المیسور لا یسقط بالمعسور باید که نماز عاجز صحیح
باشد للامتثال و مع هذا الشهید … و لکن احوط آنست که در صورت عدم انحصار اکتفا بنماز او نکنند لما افاده شیخ
ایده الله تعالی و اگر در ابتدای امر مصلی منحصر در عاجز باشد در صحت نماز کلامی نیست و هر گاه بعد از فراغ او متمکنی از
قیام پیدا شود پس احتمال السقوط خالی از رجحان نیست کما افاده الماجد و واجبات خارجه از حقیقت نماز پس … حضرا
پس آنکه واجب است که جنازه پیش روی مصلی بجانب قبله بدین وضع گذاشته شود که سرش بر دست راست

میت بسوی قبله باشد و جمعی دعوی اجماع بران نموده اند بلکه از غنیه نقل شده که واجبست اعاده نماز بر میت
وقتیکه جنازه مقلوب باشد و دلالت می کند براعاده موثقه عمار که سوال کرد او از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام از میتی که نماز براو گذارده شد پس هرگاه امام سلام را گفت ناگهان مطلع شد که میت مقلوبست
چه در جای سرش پاهایش را گذاشته اند فرمود رد میکنند جنازه را و اعاده میکنند نماز را اگرچه جنازه را برداشته باشند
تا وقتیکه دفن نکرده باشند پس اگر دفن کرده باشند نمازش گذشته است و لکن باید مصلی این نحو که سر میت بر دست راست او باشد با آنکه وضع مرده
بر هیئت معهوده باشد پس بطلان نماز از این راه خواهد بود که در خصوص میت پس روی مصلی نخواهد بود و در جماعت باید که غیر روی امام میت را
بگذارند اگرچه صف ماموان از محاذاة جنازه بیرون رود و نیز ضرور است که فاصله در میان میت و مصلی معتد به نباشد و نیست
که متصل باو بایستد و نیز واجبست که نماز را بعد از غسل و کفن و عند التعذر بعد تیمم و کفن واقع سازند سید مدارک میفرماید بقول
العلما کافه و هو العمدة فی المقام و اما النصوص فمطلقة و ما روی عن الصادق علیه السلام لا یصلی علی المیت بعد ما یدفن و لا یصلی
علیه و هو عریان فلا دلالة له علی المطلوب و ان استند الیه بعض الاصحاب و مراد از وجوب شرطی است پس اگر نماز را قبل از غسل
یا کفن بعمل آرند صحیح نخواهد بود و اعاده لازم خواهد گردید خواه قبل غسل باشد و خواه قبل کفن عمداً باشد خواه سهواً و صاحب کشف
اللثام چنین نمازی را مجزی دانسته و آن ضعیف است و اگر غسل و کفن مقدم علی الموت علی النهج المعتبر بعمل آمده باشد
چنانکه در مرجوم اتفاق میشود و برای نماز حاجت باعاده غسل و کفن نخواهد بود و همچنین برای شهید که محتاج بغسل و کفن
نیست بعضی تامل فرموده اند که طهارت حاصله از شهادت اولیست از طهارت حاصله از غسل و ستر بلباس بهتر است
از ستر بکفن و اصل در این حکم نصوص کثیره و اجماعات مستفیضه است و اگر کفن میسر نباشد واجبست که ستر عورت
نموده نماز را براو بعمل آرند بلکه محقق فرموده است که او را در قبر گذاشته عورت او را مستور ساخته نماز را بجا آرند
آن منصوص است در موثقه عمار ساباطی و ظاهر نیست که در وقتیکه پارچه ساتر عورت بهم نرسد در قبر او را نهاده عورت
او را بسنگ و خشت مستور ساخته نماز را می گذارند چنانکه در بعض روایات آمده و اما در صورتیکه ستر عورت در
بیرون قبر ممکن باشد پس حکم بوجوب نهادن مرده در قبر برای نماز محل تامل است قال السید طاب ثراه
فالوجوب مشکل انتهی و لکنه احوط لاطلاق بعض النصوص و فتوی جماعة منهم صاحب کشف اللثام خصوصا نظر بآنکه
مزید ستر برای میت در گذاشتن قبر حاصل است بلکه در صورت انحصار ساتر در سنگ و آجر هم اگر بیرون قبر باز

نحو ستر بعمل آید حکم صحت نماز منتفی اند شد بلکه بعض افاضل معاصرین گفته اند لا خلاف فی جواز الصلوة علیه
عاریا اذا سترت عورته بلبن او تراب و نحوهما پس بنهادن در قبر محمول بر استحباب خواهد بود و نیز طهارت شرط نیست در این نماز
طهارت از حدث اصغر باشد یا اکبر و اجماع اصحاب و نصوص وارده در این باب بر آن دلالت دارد بلکه رفع
خبث هم در کار نیست علی الاقوی اگرچه خلافی در آن هست لکن اخبار نماز حایض اشعار بعدم اشتراط طهارت
خبثیه دارد الی غیر ذلک من الادلة جناب بحر العلوم در رغبه منظوم خود میفرماید و لیس شرط و طهارة رفع الحدث
فیها کذا الاصح فی رفع الخبث بل کعدالة الامام فیه و سایر الشروط و الاحکام فیه لذات ارکان و فی الذکری طرد
جمیعها و هو ضعیف المستند و لا ارى شرطا سوی الایمان .. و ما مضی الحل فی المکان و اشاره فرموده
است بما مضی بسوی استقبال و بودن سر میت بجانب راست مصلی و مانند آن و کیفما کان سنت است
که مصلی با طهارت باشد للنص و لکون علی طهارة احب الی با آنکه خلافی در آن ظاهر نیست کما صرح به فی المدارک
و آنچه در بعض روایات آمده قد اکره ان یتوضا انسان عمدا للجنازة لانه لیس بالصلوة و انما هو التکبیر و الصلوة
التی هی فیها الرکوع و السجود کذلک لیس محمول است بر قصد وجوب کذا قیل لکن تاویل مذکور از سیاق روایت
بعدی دارد دیگر با وجود این ابهام توظیف میتوان کرد و اگر از طهارت مائیه متمکن نباشد تیمم مینماید بلکه
بعضی گفته اند که بدون ضرورت نیز تیمم جایز است و در بحث تیمم تفصیلش خواهد آمد و نیز سنت است
جماعت در این نماز و سنت است که امام مقابل کمر مرد و سینه زن بر سر جنازه بایستد علی الاشهر الاظهر و شیخ در استبصار
فرموده که نزد سر زن و سینه مرد بایستد للخبر و هو ضعیف و در خلاف عکس فتوی داده با دعوی اجماع بر او و نیز در مرسله جنید ضعف اجرا
است لکن چونکه استعمال او در مستند و با نیز شایع است و خلافی در استحباب آن قبله نشده بلکه بعضی تصریح باجماع کرده اند
استحبابا این کیفیت حمل آن بر استحباب متعین است و اگر جنازه مرد با جنازه زن باشد سنت است که جنازه مرد متصل
با امام باشد و جنازه زن بسوی قبله با آنکه از جنازه مرد بعد و آنکه سینه زن محاذی کمر مرد بوده باشد للصحیح یجعل الرجل وراء
المراة و یکون الرجل مما یلی الامام و نصی که دلالت بر عکس آن دارد محمول بر تقیه است یا آنکه هر دو مشهور جایز است للصحیح لا باس بان
یقدم الرجل و توخر المراة و توخر الرجل و تقدم المراة و علی القولین یجمع بین الوظیفتین المتقدمتین فی الصحیح و اگر جنازه ها با انها
که میت طفل بوده باشد اگر شش ساله ... باشد و قایل ... مستحب است که بعد از جنازه او ... و اگر شش ساله ... باشد در میان جنازه مرد و زن

بلند رد الموثق توضع النساء مما یلی القبلة والصبیان دونهن والرجال دون ذلک الامام یتقدم مما یلی الرجال و سنت است
کره سوم آنکه چند یکنفر باشد پشت سر امام بایستد و سنت است اواقع ساختن نماز در مواضع معتاده یا بعلت آنکه کثرت نماز
و بمقامی سبب تبرک میشود یا بسبب آنکه بهتر آگاه تمام شهر بین الامام میگیرند و نماز گذاران را بجا مجتمع میشوند و کثرت
اجتماع مؤمنین بر جنازه مطلوبست و در حدیث نبوی مذکور است هیچ مسلمانی که بمیرد پس بایستند بر جنازه او چهل نفر که
شرک نیاورده باشند مگر آنکه خداوند عالم شفاعت آنها را در حق وی قبول میفرماید و در حدیث دیگر صحیح وارد
شده که هرگاه بر جنازه او چهل کس از مؤمنین مجتمع شوند و بگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به خداوند عالم میفرماید که قبول کردم
گواهی شما را و بخشیدم از برای او آنچه را نمیدانستم بسبب دانستن شما و سنت است که بعد از تکبیر چهارم بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی
الاخرة حسنة وقنا عذاب النار کما فی بعض الروایات و نیز در بعض روایات وارد است که سلام نباید گفت و از جای خود
حرکت نباید کرد تا آنکه جنازه را بلند بر دست مردم و اطلاق روایت دلالت میکند که این حکم عام است با منفرد و امام
و ایضا سنت است پا برهنه نماز گذاردن کما فی المدارک انه مذهب الاصحاب الاعلم فیه مخالفا و در روایتی آمده لا یصلی
علی الجنازة بحذاء ولا باس بالخف و نیز سنت است که در جمیع تکبیرات این نماز رفع یدین بعمل آرند و جمعی تخصیص کرده اند
بتکبیر اول و مستند آن محمول است بر تقیه لکونه مذهب اکثر المخالفین کابی حنیفة و غیره و یشهد بذلک روایة الرضا علیه السلام
وفیها قال جعلت فداک ان الناس یرفعون ایدیهم فی التکبیرة الاولی فقط فاقتصر کما یفعلون او ارفع یدی فی کل تکبیرة
فقال علیه السلام ارفع یدیک فی کل تکبیرة مقام ششم در بیان بعض احکام این نماز و آن چند چیز است اول آنکه
مکروه است که بر جنازه واحده نماز متعدد بجا آرند و از غنیه نقل اجماع کرده اند بر آن و در روایت آمده ان الجنازة
لا یصلی علیها مرتین و عواله در قول اخیر و بسبب ضعف سند حمل کرده اند ان هر دو روایت را بر کراهت و بعضی
کراهت را تخصیص داده اند بتکرار در جماعت و بعضی تعمیم حکم نموده اند و در اصل جواز تکرار نیز خلافی نیست و
روایات تکرار را بعضی حمل کرده اند بر بیان جواز و بعضی بر اینکه تکرار بنابر اظهار فضل میت بوده دوم آنکه ماموم مسبوق که
بعض تکبیرات امام را نیافته نمازش بالاتفاق صحیح است لکن کلام در این است که نیت وجوب را در کار است یا نیت استحباب
او بوجه سقوط بقیام الغیر فی الواجب الکفائی فکیف باشتغال الذمة و احوط آنست که به نیت قربت اکتفا نماید و تمام کند نماز
خود را بعد از فراغ امام بر آنکه در اخبار متعدده وارد است منها الصحیح اذا ادرک الرجل التکبیرة و التکبیرتین من الصلوة علی المیت

فلیقض تتابعاً لکن الشأن فی التوالی هرچند بعضی عمل بعموم آن کرده اند لکن بعضی و لعلهم الاکثر مقید ساخته اند
از بعدم تمکن از دعا باینکه جنازه را پیش از اتمام بردارند و اینکه اتمام هرچه کامل مستلزم حصول بعید یا
انحراف از قبله باشد و بدین سبب ضرورت داعی شود بر ترک دعا و اتمام تکبیرات و الا و آن چه ظاهرست باید بکند از اتصال یا چه
دران روایت مسبوق وارد است که تمام میکنند تکبیرات را در حالیکه حرکت میکنند با جنازه فاذا لم یدرک التکبیر کبر عند القبر
و از اینجاست که بعضی از علما گفته اند فان رفعت الجنازة اتم و لو علی القبر سوم انکه اگر جنازه مرده نماز نشده باشد
ولی نماز را دفن کرده باشد واجبست که بر قبر او نماز گذارند کما صرح جماعة بعموم الخبر النبوی لا تدعوا احداً من امتی بغیر صلوة
ولکن در بعض روایات از نماز بعد دفن نهی وارد شده و نصوص آمره با مقیده و منحصر در این دو روایت نیست لکن عموم نهی را
مخصوص بمن صلی علیه میتوان کرد با انکه در جواز نماز بر قبر فی الجمله خلافی نیست پس بعضی مطلقا جایز میدانند و بعضی مقید
بیک شبانه روز میکردانند و بعضی بسه روز چهارم انکه جایز است نماز جنازه در هر وقت و کراهتی در این نیست در اوقات مکروه
تنفل نیست و نماز حاضره و نماز جنازه کدام مقدم است اگر وقت موسع باشد مضیق مقدم است نه بالعکس و اگر وقت هر دو تنگ شود
پس ترجیح خالی از اشکال نیست و تقدیم حاضره را جمعی ترجیح داده اند و بعض نصوص بران دلالت دارد و بعضی
بعکس قائل شده اند پنجم انکه در اثنای نماز یک جنازه جنازه دیگر حاضر شود مصلی را اختیار است در اینکه نماز جنازه
اولی را باتمام رساند و بعد از ان بر سر جنازه دوم نماز را بجا آرد و اینکه قصد تشریک جنازه ثانیه در اثنای
نماز بکند و بعضی گفته اند که مخیر است در میانه اتمام و استیناف و قطع و استیناف یعنی ابتداء نماز بنیت اشتراک و
شهیدین شق اخیر را مشکل نموده اند بعلت انکه قطع صلوة جایز نیست پس بدون ضرورت التزام آن روا نباشد
و جناب شیخ بهائی ره فرموده که نماز جنازه نماز حقیقی نیست چه در اکثر روایات آمده که این نماز نیست بلکه دعاست
و قطع دعا روا است و بعض روایات مثل رضوی بخصوص این قطع و استیناف دلالت دارد و آنچه در روایت صحیحه آنست که
ان شاؤا
تُرکوا الاولی حتی یفرغوا من التکبیر علی الاخیرة و ان شاؤا رفعوا الاولی و اتموا التکبیر علی الاخرة کل ذلک
لا بأس به پس ظاهرش چنانکه شهیدین علیهما الرحمه فهمیده اند تشریک است و در اثنای نماز اول و حمل آن بر قطع و استیناف بعید است
ششم انکه اگر از کفن نجاستی ملاقی میشود اگر قبل از داخل کردن در قبر باشد شستن بهر حال که تحرز از ان ممکن باشد و اگر در قبر او را
آورده باشند موضع نجاست را از کفن بمقراض جدا باید کرد همین است مذهب صدوق و والد شیخ و ابن ادریس

حمل بر روایتی که مضمونش بر آن دلالت دارد و جمعی گفته اند که مطلقا فرض است و اعتراض می باید به سبب اطلاق امر به آن در بعض روایات
ولکن در بعض روایات مطلقا حکم به شستن نیز وارد است و جمع به تقدم اولیت که در صورت امکان بعد داخل کردن در قبر نیز
غسل اولیست اگر اجماع بر خلاف آن ثابت نشود و ظاهر آنست که اگر نجاستی از مخرج بدر آید اعاده غسل لازم نباشد کما هو
الاشهر لکن ابن ابی عقیل اعاده را لازم دانسته و قولش ضعیف است مقام پنجم در احکام دفن بدانکه دفن و کیفیت دفن از فروض کفایه
است بالاجماع اما امر اول پس مراد از آن مستور ساختن مرده است در زیر زمین بعنوان اینکه جسد او از حیوانات درنده
محفوظ گردد و بوی او بمشام مردم نرسد از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که مرده دفن کرده می شود
بجهت آنکه بر مردم تغیر و فساد جسم او و بدبوی او ظاهر نگردد تا زندگان اذیت نکشند و حالش از نظر دوست و دشمن
مستور باشد پس دوست رنج نکشد و دشمن شماتت و خوشحالی نکند و روا نیست گذاشتن مرده در بنا و عمارتی که
بالای زمین باشد و در صندوق تا وقتیکه دفن در زمین صادق آید مگر بوقت ضرورت چنانکه جناب سید تصریح نموده
فرموده و از اینجا لایح می شود که آنچه مولانا آخوند مجلسی علیهما الرحمه نسبت میکنند که در باب امانت سپردن مرده در حجره
سائل نوشته بودند که نعشش جایز نیست اگرچه بعنوان امانت سپرده شد مگر آنکه بالای زمین بعمارت تخته و امثال آن
دور آن بگیرند اراده آنست که نعشش در صورت صادق نخواهد آمد نه از این جهت که این صورت نقل جایز نیست
چه دفن بر آن صادق نیست پس برائت ذمه بعنوان حکم حاصل نمی شود و الله العلیم و مکروه است دفن او در زمانیکه بود در زیر زمین
اجماعا کما نقل عن خلاف الشیخ رحمه الله و سنت است کندن قبر در عمق بقدر قامت معتدل یا چنبر کردن چنانکه
در اجماع کرده اند و در بعضی اخبار آمده که از سه ذراع زیاده نکنند و بعضی تخصیص نموده اند آنرا به زمین مدینه که خوف آن
داده که آب از زمین بر آید کنند و ظاهر می شود قال السید علیه الرحمه و لان مولینا علی بن الحسین علیه السلام یا الحفیر
و سنت است که در قبر لحدی بسازند یعنی گودی در جانب قبله زیر زمین بکنند للمعتبرة منها النبوی اللحد لنا والشق لغیرنا و جناب
امام محمد باقر علیه السلام بر آخوند امر بشق فرموده بود و حمل کرده اند از خصوصیت زمین یا اینکه جسم
آنحضرت سنگین بود و در چنین صورت شق بهتر دانسته اند که حضرت صادق علیه السلام وصیت پدر بزرگوار خود را
را نقل فرموده گفت شققنا له الارض شقا لانه کان بادنا و اما امر ثانی یعنی کیفیت دفن پس بدانکه واجب است که
مرده را بعد تکفین و نماز در قبرش فرود آرند و بر پهلوی راست او رو بقبله بخوابانند بلا خلاف فی ذلک مگر ابن

ابن حمزه

از ابن حمزه نقل شده که او استقبال را سنت دانسته و بعضی اخبار نیز بر اصل صواب و فتاوی اجماع دلالت
بر وجوب آن دارد پس قول ابن حمزه ضعیف و شاذ است و اگر کسی در کشتی در دریا بمیرد بعد غسل و حنوط و کفن و نماز
اگر توانند که او را بخشکی بیارند و دفن کنند بنحوی که مرقوم شد پس دفن در خشکی مقدم خواهد بود و اگر نتوانند او را
ثقیل کنند یعنی چیزی را که ثقیل باشد با او ببندند و بدریا بیندازند که در این صورت غرق ساختن او بدریا قائم مقام
دفن خواهد بود یا آنکه او را در ظرفی گلی مثل خابیه یا غیر آن بگذارند و سرش را ببندند و در آب بیندازند و این
تخییر بنابر مذهب مشهور است و بعضی گفته اند که شق ثانی مقدم است بر شق اول و این قول منسوب است بشیخ و جناب
سید علیه الرحمه این را اجود دانسته و روایات بهر دو صورت وارد گشته و اکثر علما جمع کرده اند یا بحمل علی التخییر و جناب
سید علیه الرحمه تبعا للشیخ جمع کرده باین عنوان که اصل آنست که در خابیه مانند آن میت را بگذارند و در صورت
عدم تیسر ثقیل کرده در دریا بیندازند [illegible] اصل الحکم وغیره من الالات کیفما کان در وقت انداختن
رو بقبله واجب است یا نه مشهور وجوب است و بعضی واجب ندانسته اند و صاحب جامع و جمعی دیگر آنرا اختیار کرده اند
و جناب سید استقبال را احوط دانسته حکمی صریح نفرموده و شیخ محمد حسن در جواهر الکلام قول صاحب جامع را اقوی
دانسته و لا یخلو من قوة و کیفیت استقبال اینجا متعرض نگشته ظاهر آنست که استقبال او در حال استقبال محتضر باشد
و احتمال دارد که اعم از آن باشد و هرگاه این را دانستی پس بدانکه خلافی نیست در اینکه دفن کفار و اولاد ایشان در مقابر
مسلمین غالبا مراد از آن مومنین باشد ممنوع است با اموات مسلمانان یا با ایمان ایشان اذیت کشند و دعوی اجماع بر آن در کلام
جمعی مصرح است و اگر مقبره وقف باشد پس چونکه وقف بر مختص مومنین می باشد آنها هیچگونه داخل نخواهند
شد پس اگر دفن کنند نبش کرده آنها را دور می اندازند و مبالاتی بمثله شان نیست زیرا که حرمتی برای کفار در شرع
رسول مختار نیست و اگر در غیر وقف دفن کرده باشند نیز نبش ممکن است بجهت الاذی عن المسلمین کما عن الشهید و نقله السید و تعلیل
منع نبش [illegible] مسلمین بعد از کفار در مکلفین آنها صحیح است و اما اطفال آنها پس اگرچه در دار دنیا بنابر صحیح بتبعیت ابوین محکوم باحکام کفار اند لکن
تعذیب آنها بعد موت آنها با وصف عدم استحقاق [illegible] التعلیل [illegible] خواهد شد بخلاف مکلفین فرق با جمله که امر در آنها بالعکس
است پس محکوم بودن آنها باسلام بنابر مصلحتی و معذب بودن آنها بعذاب کفار و تخلیدهم فی النار مقتضی
جریان این حکم است درباره آنها بالقیاس الی مقابر المومنین بالقیاس المنصوص علی علته و لکن تصریحی در این باره بنظر

رسیده و کیفما کان بنا بر مشهور زن غیر مسلمه را اگر از مسلمانی حامله باشد خواه بوطی شبهه شده خواه بنکاح و دوام او لا ابتداء الا فی المتعه علی قول او خواه بملک یمین خواه بزنا و تعمیم بنحویکه شامل قسم اخیر باشد محل تامل است در مقابر مسلمین پشت بقبله دفن میکنند تا روی طفل بقبله باشد بلکه شیخ و علامه دعوی اجماع بر آن کرده اند و از این جهت حکم مذکور اشکالی نخواهد بود والا در روایتی که در خصوص این مورد است دفن جاریه یهودیه یا نصرانیه که حامل از زنا از آقای خود باشد با حمل آمده و تصریح باستقبال نشده باید دفن در مقابر مسلمانان در آن وارد نیست و ظاهر حکم بدفن دفن نحو متعارف است لکن چون که زن کافره حرمتی ندارد و فرزند مسلمان اصل است در حکم دفن و احترام دفن بر حامله بتبعیت فرزندش برای او نصیب گردیده پس رعایت حکم ولد در خصوص دفن او لیست و از همین جا بست که علمای ما حکم مزبور را بنفخ روح مشروط کرده اند که ولوج روح طفل شده باشد تا حکم اسلام بتبعیت یا بتغلیب للاسلام بر او جاری شود و از اینجا ست که جناب شهید فرموده که بمقتضای تعلیل این حکم در ولد زنا جاری نخواهد شد با احتمال عموم تغلیب جانب الاسلام و هو غیر واف باثبات المرام و بعضی ولوج را شرط ندانسته اند احتراما للنطفة المسلمة مطلقا کما فی السقط و یؤیده عموم النص و ان کان ضعیفا و یشعر الحکم بالفطرة التی فطر الناس علیها تامل و ایا این حکم مختص است بصبی کما هو المتبادر من اکثر العبارات یا شامل است هر کافره را بر و احتمال دارد و احترام ولد دلیل عموم میتواند شد لکن اگر اخراج طفل از شکم یا در شق شکم در غیر کتابیه ممکن باشد مقدم خواهد بود فایده بدانکه سنت است که هر گاه میت را در قبر بخوابانند عقاید حقه را تلقین او کنند خصوصا ولایت ائمه معصومین صلوات الله علیهم و بهتر آنست که بدست راست دوش راست میت را بگیرد و بدست چپ دوش چپ او را حرکت دهد و تلقین کنند و اگر این نحو بگوید جامع است اسمع افهم اسمع افهم اسمع افهم یا فلان بن فلان و نام میت و پدرش را بگوید هل انت علی العهد الذی فارقتنا علیه من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و سید النبیین و خاتم المرسلین و ان علیا امیر المؤمنین و سید الوصیین و امام افترض الله طاعته علی العالمین و ان الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و القائم الحجة المهدی صلوات الله علیهم ائمة المؤمنین و حجج الله علی الخلق اجمعین و ائمتک ائمة هدی ابرار یا فلان بن فلان اذا اتاک الملکان المقربان رسولین من عند الله تبارک و تعالی و سألاک عن ربک و عن نبیک و عن

دينك وعن كتابك وعن قبلتك وعن أئمتك فلا تخف ولا تحزن وقل في جوابهما الله جل جلاله ربي ومحمد صلى
الله عليه وآله نبيي والإسلام ديني والقرآن كتابي والكعبة قبلتي وأمير المؤمنين علي بن أبي طالب امامي والحسن بن
علي المجتبى امامي والحسين بن علي الشهيد بكربلاء امامي وعلي زين العابدين امامي ومحمد باقر علم النبيين امامي و
جعفر صادق امامي وموسى الكاظم امامي وعلي الرضا امامي ومحمد الجواد امامي [وعلي الهادي امامي] والحسن العسكري امامي و
الحجة المنتظر امامي هؤلاء صلوات الله عليهم أجمعين أئمتي وسادتي وقادتي وشفعائي بهم أتولى ومن
أعدائهم أتبرأ في الدنيا والآخرة ثم اعلم يا فلان بن فلان أن الله تبارك وتعالى نعم الرب وأن محمدا
صلى الله عليه وآله نعم الرسول وأن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب وأولاده الأئمة الأحد عشر نعم الأئمة
وأن ما جاء به محمد صلى الله عليه وآله حق وأن الموت حق وسؤال منكر ونكير في القبر حق والبعث حق والنشور حق
والصراط حق والميزان حق وتطاير الكتب حق والجنة حق والنار حق وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله
يبعث من في القبور أفهمت يا فلان بن فلان حديث است كه ميت در جواب ميگويد بلى فهميدم پس ميگويد ثبتك الله
بالقول الثابت هداك الله إلى صراط مستقيم عرّف الله بينك وبين أوليائك في مستقر من رحمته
پس ميگويد اللهم جاف الأرض عن جنبيه واصعد بروحه إليك ولقه منك برهانا اللهم عفوك عفوك

اين است احكام متعلقه بميت كه بنفس ميت تعلق دارد اما احكام متعلقين پس مذكور ميشود اول آنست كه مستحب است تشييع جنازه مؤمن [illegible]
يعنى از پى او رفتن [illegible] الاجر [illegible] بسيار احاديث در فضيلت آن وارد شده و اولى آنست كه پياده همراه جنازه
رود و مكروه است كه سواره رود [illegible] جنازه راه [illegible] و بعضى [illegible] پيش [illegible]
[illegible] الموت [illegible] جنازه [illegible] فضيلت [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] التقية دارد و احتمال [illegible]
[illegible] جنازه [illegible] كافر
[illegible]
ادائى [illegible] عليه السلام [illegible] ضعيف محتمل التقية [illegible]
القدام مشهور [illegible] جنازه [illegible] في الحسن

من حمل جنازة من اربع جوانبها غفر الله له اربعین کبیرة یعنی آنکه جنازه را از هر چهار جانب آن بردارد می بخشد حق تعالی برای
او چهل گناه کبیره را و در حدیث دیگر آمده هر که پایه‌های تخت را بگیرد حق تعالی بیست و پنج گناه کبیره او را می بخشد و وقتیکه تربیع کند
از گناهان بیرون می آید سیوم افضل آنست که بهیئت خاصه تربیع را بعمل آرند و در بیان تفصیل آن اقوال و روایات
مختلف است جمعی گفته اند که اشهر آنست که مقدم سریر را از جانب دست راست سریر بر دوش چپ بگیرد و بعد آن بجانب
پای چپ منتقل شود و بهمین عنوان بردارد بعد آن از جانب چپ سریر مؤخر انرا بر دوش راست بردارد و بعد آن
بمقدم سریر ایسر منتقل شود و بهمین عنوان بردارد و بعضی بر عکس آن گفته اند و برین تقدیر ابتدا بمقدم سریر از جانب
که متصل سینه بدست راست میت میکند بر دوش راست خود می گیرد و بهمین حال با همین محمول موافق می گردد و بیساره
وانما اشهر دانسته اند و دعوی شهرت از هر دو طرف متعارض است و در صحیحه ابن ابی یعفور است السنة ان تستقبل الجنازة
من جانبها الایمن و هو مما یلی یسارک ثم تصیر الی مؤخره المرسل ان صریح است در اعتبار حمل بعکس اول و تشبیه بدوران آسیا بر جهتیکه
متعارف است هم مرجح آنست و کلام جناب شیخ در خصوص تشبیه خالی از اندراج نیست لکن مراد کلام شیخ باید که تصریح
واقع است و صاحب جواهر الکلام اکثر عبارات اصحاب را که خالی از اجمال نیست بر معنی بر قول ثانی حمل فرموده از
یلبس انما جواب ابراهیم علیه السلام مستفاد می شود که بمقام تعظیم ابتدا بدست راست میت میکنند یعنی ابتدا بپای راست بعد آن بطرف
پشت سر جنازه می رود و بعد از پای راست از همین جانب پیش روی جنازه بر می گردد و بدست چپ بعد از آن بپای چپ
بعد آن می آید به پشت جنازه تا پیش روی می آید چنانکه مرتبه اول بعمل آورده بود و اگر ... تربیع تا پیش
که از دست میت ابتدا کرده بود دست راست را بپای راست پای چپ بدست چپ منتقل نمی شود و دور
می کند کردن آن نیز موید قول ثانی است و بعض روایات که ظاهر بقول اول مطابقت دارد تاویل آن ممکن است و
تشبیه بدوران آسیا هر چند جمعی قرینه بر اراده معنی اول ساخته اند لکن مشاهده شاهد است بموافقت قول ثانی
تحریک آسیا کما شهد بذلک جماعة ایضا و بفرض آنکه دوران رحی بعکس آن متعارف باشد تشبیه بدوران
فی الجمله کافی است چه غرض ازان دور بر عامه است که هیئت منقوله از ایشان بدوران آسیا مخالفت کلی دارد
و جمع مابین الروایات احتمال تخییر میرود یعنی هر دو عنوان سنت اند و اگر جمع کنند میانه هر دو نحو
تربیع حوط و اولی خواهد بود چهارم آنکه سنت است که در وقت مشاهده جنازه بگویند الحمد لله الذی لم یجعلنی من

الشواکیه المحذورة چنانکه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ماثور گشته و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که هر آنکس که استقبال جنازه کند یا به بیند آنرا پس بگوید الله اکبر هذا ما
وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة
و قهر العباد بالموت هیچ فرشته آسمان باقی نماند مگر آنکه گریه می کنند از روی ترحم برو و پنجم سنت است که
بردارنده جنازه دعای ماثور بخواند چنانکه در خبر عمار از آنحضرت ماثور است که حامل جنازه می گوید بسم الله و بالله و صلی الله
علی محمد و آل محمد اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات ششم سنت است که هرگاه مشیعین قبر را ببینند بگویند اللهم
اجعلها روضة من ریاض الجنة و لا تجعلها حفرة من حفر النیران هذا ما وعدنا الله و رسوله
و صدق الله و رسوله هفتم سنت است که وقتیکه جنازه قریب بموضع دفن یعنی قبر او برسد آنرا بر سر زمین گذارند
چه در احادیث آمده که دفعةً مرده را در قبر نبرند بلکه اندکی دورتر بگذارند تا آماده رفتن قبر بشود یعنی وحشت او کم شود
بعضی گفته اند چون در بعض روایات آمده اذا اتیت بأخیک الی القبر فلا تفدحه به وضعه اسفل من القبر بذراعین او ثلثة
حتی یأخذ اهبته که جنازه مرد را قریب پای قبر باید گذاشت و جنازه زن را مما یلی روی قبر بجانب قبله و لکن این تفرقه از روایت
مستفاد نمی شود و می تواند شد که وجه تخصیص آن باشد که در روایات آمده که مرده مرد را در قبر از جانب پای قبر داخل
قبر باید کرد و مرده زن را در عرض پس نهادن جنازه او طرف پای قبر که دروازه قبر است اولی خواهد بود و نهادن جنازه
زن پیش روی قبر بجانب قبله انسب باداخل کردن وی بعرض و اما روایات مطلقه ادخال میت از مقام پای قبر نحو
الموثق لکل شیء باب و باب القبر من قبل الرجلین اذا وضعت الجنازة فضعها مما یلی الرجلین پس محمول بر بیان حال مرد خواهد بود
کما صرح جماعة من المحققین هر چند این محمل استبعادی ندارد و حمل عام علی الخاص شایع است لکن احتمال تخییر در باب داخل کردن
میت زن بقبر متطرق می شود پس می تواند شد که از باب قبر او را داخل قبر کنند و می تواند شد که در عرض داخل نمایند
عملاً بالروایتین مگر آنکه مخالف اجماع باشد و جمعی گفته اند که دو مرتبه قریب قبر نقل میت نمایند و بار سوم بقبر داخل
کنند و بر این تثلیث بعضی انکار نص کرده اند و از اینجاست که ابن جنید بمفاد اکثر روایات مطلقه بر یکبار اقتصار نموده و لکن
روایت علل و فقه رضوی بران دلالت دارد چنانکه جناب سید تا آن اشاره فرموده هشتم آنکه سر میت را هرگاه مرد
باشد از دروازه قبر داخل قبر نمایند و میت زن را در عرض قبر سر و پا برابر داخل قبر کنند و در صورت اول نیز چنانکه بسر بکشند

کسانیکه پایین می‌شوند بلکه بر فوق دست‌تواری داخل کنند اما احکام متعلقه بکسیکه در قبر فرود می‌آید پس چند چیز است اول آنکه
بندهای پیراهن و قبای خود را بگشاید و سر و پا برهنه کند اتباعاً از روایات مگر آنکه در خبری آمده که ابوالحسن علیه السلام
در قبر فرود آمد و بندها را نگشاده بود و چنانچه بعضی نوشته‌اند ظاهراً مانع و احتمال دارد که از برای بیان جواز باشد یا از راه جهت شرم
برای نامحرم لازم نباشد دوم آنکه در بعضی روایات آمده که در وقت فرود آمدن در قبر استعاذه نماید از شر شیطان و بخواند
سوره فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی نیز بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله اللهم افسح له
فی قبره و الحقه بنبیه بگوید و یکبار بگوید چنانکه در نماز گفته است اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه و ان کان
مسیئاً فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه و طلب آمرزش کند برای او هر قدر که تواند و نقل کرده‌اند حضرت امام زین العابدین علیه السلام
هرگاه داخل قبر میشد میفرمود اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد عمله و لقه منک رضواناً و از مصباح و غیر آن
منقول است که هرگاه در قبر فرود آید قبل از گرفتن مرده بدست بگوید اللهم اجعلها روضة من ریاض الجنة و لا تجعلها
حفرة من حفر النیران و چون مرده را بگیرد بگوید بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اللهم ایماناً بک و تصدیقاً بکتابک
هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایماناً و تسلیماً سوم می‌باید که کسیکه در قبر
فرود می‌آید از ارحام و خویشان قریب میت نباشد که موجب قساوت قلب است و هر چند جمعی از علما این حکم را علی العموم نوشته‌اند
لکن نص در خصوص پدر نسبت به پسر وارد است بلکه در آن تصریح وارد است بنفی کراهت در عکس آن کیفما کان اگر میت زن باشد
در فرود آمدن قبر باید از جمله محارم باشد که اینها محرم میت و شوهر اولی است بلکه در آوردن او در قبر الزوج اولی بالمرأة حتی یضعها فی قبرها
و از شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده که زن را دو کس در قبر داخل کنند یکی هر دو دست خود را زیر شانه او بگذارد و دیگری زیر
پا یا پایین‌تر از کمر او و مشهور آن است که این کس اخیر شوهرش باشد یا بعضی از محارم اگر شوهرش موجود نباشد و اختصاص شوهر و محرم
مشهور لازم است بلکه جمعی دعوای اجماع بر آن نموده‌اند و اما آنچه بخود میت متعلق است پس از آنجمله است که در حال فرود آوردن
باید بگذارند کما هو الاشهر و از شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده که بر رخسارش بگذارند یا مقابل روی او چنانکه از شیخ نقل شده و علامه
نقل شده که همه جوانب جواز دارد و در روایات آمده که تربت امام حسین از جمله بعضی روایات توقیع شریف در باب طین قبر
توضع مع المیت و یخلط بحنوطه ان شاء الله و در روایت دیگر آمده ما علی احدکم اذا دفن المیت و وسده فی التراب ان یضع مقابل
لبنة من طین و لا یضعها تحت رأسه و در روایت صحیح آمده یجعل فی اکفانه شیء من طین القبر و تربة الحسین علیه السلام و ا

والعطف کانه عطف تفسیر و در روایتی آمده که زنی را قبر بیرون می‌انداخت پس فرمود که بکوبانید یا او چیزی از تربت امام حسین
پس قبر را بر کردند قرار گرفت قبر او و بعضی از این روایت استحباب قرار دادن پاره از خاک قدس را استنباط نموده‌اند و ظاهر آنست که روایات ناصحه بر این
مضمون موجود است پس حاجت باین استنباط خفی نیست چهارم آنکه لحد را بخشت خام بند کنند و بگل وصل را مستحکم کنند چنانچه
کما یدل علیه بعض الاخبار کتبه سعد بن معاذ و غیره و در آنوقت بگوید اللهم صل وحدته و در روایت صحیح آمده که حضرت امیر
علیه السلام بر قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خشت خام گذاشت پس آنچه عرض کرد که اگر کسی بجای آن خشت پخته بگذارد آیا بمیت ضرری
میرساند حضرت فرمودند و در چندین حدیث تصریح واقع است باینکه خشت و آنچه قائم مقام آن باشد کافی است و در آنها و علل در خبر سعد بن
معاذ آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر سعد فرود آمد و او را در لحد گذاشت و خشت ها را برچید و فرمود که بیارید سنگ را بیارید
خاک تر را و بند کرد بان میانه خشت را پس هرگاه فارغ شد و خاک را ریخت فرمود که بدرستیکه من میدانم که این کهنه میشود و بخود راه
کهنگی میبرد لکن حق تعالی دوست میدارد بنده را که کار را محکم بکند پنجم سنت است که کسی که در قبر داخل شده از جانب پائین قبر بیرون آید و در
روایت تصریح باین معنی وارد است و بعید نیست روایة الباب لکن اسکافی در خصوص از جانب سر بیرون آمدن را سنت
دانسته و آن محل تامل است ششم سنت است که حاضرین خاک بر او بریزند به پشت دست سه مرتبه کما فی الرضوی و غیره و صحح
به جماعة و از کتاب ذکری نقل شده که بهر دو دست خاک بریزد تاسیا بفعل النبی و بعضی گفته‌اند در وقت ریختن خاک انا لله و انا الیه
راجعون بگویند و بعضی گفته‌اند که نصی بخصوص وارد نیست و در حدیثی آمده که در وقتیکه خاک بریزی میگوئی ایمانا بک و تصدیقا
ببعثک هذا ما وعدنا الله و رسوله و اینکه جناب امیر علیه السلام فرمود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که
چنین کند حق تعالی بعوض هر ذره حسنه کرامت فرماید و بکراهت [illegible] مختلفه در رجال با تو گذشته که عمل بر احادیث نشده اما احکام بعد از آنکه
قبر را بخاک کنند بهتر است که از غیر خاک قبر در آن داخل نکنند که اگر خاک دیگر با آن مخلوط نمایند بدن مرده بار ان خواهد بود چنانکه در روایت
آمده و سزاوار است که قبر را مسطح سازند مسنم نسازند بنی خیرت که اطلاق آن اهل خلافت را و خود اعتراف دارند بانکه خلاف سنت است
و همچنین انگشتر را در دست چپ کنند با اعتراف بانکه خلاف سنت است لکن خلافا للشیعه اختیار کرده و باز خود را
اهل سنت میدانند ان هذا لشیء عجاب سنت است که چهار گوشه سازند و بقدر چهار انگشت بلند کنند این همه اتفاقی است که
مشهور آنست که مراد از چهار انگشت چهار انگشت گشاده است و روایات صحیحه بر این دلالت دارد و بعضی گفته‌اند که چهار انگشت بهم
آمده مراد است و روایت موثقه بر این دلالت دارد و جمعی تخییر ساخته‌اند در میان چهار انگشت گشاده و یک وجب

واشهر اقوی است و در بعضی روایات از زیادتی چهار انگشت گشاده نهی وارد شده و علامه علیه الرحمه کراهت زیادتی را
اجماعی دانسته دیگر سنت است که آب بالای قبر بریزند و خلافی در آن نیست و در روایتی آمده که عذاب از او دور می‌شود تا خشکی
تری خاک است دیگر بهتر آنست که آب را بر این میت بپاشند که رو بقبله ایستاده از بالین سر ابتدا کنند بریختن آب و گرد او گردانند تا بقبر
بگردند یا بگرد اسناد و الاول ظاهر النجیر و الثانی ما فهمه الصدوق و غیره کالمجلسی ره فی زاد المعاد و بعد از آنچه باقی ماند بر وسط قبر
بپاشند دیگر سنت است که حاضرین بعد انداختن آب دستهای خود را بالای قبر بگذارند و خلافی در آن نمی‌بینم و در روایت
صحیح آمده است که هرگاه خاک بر او ریخته شود و قبرش را درست سازند کف خود را بر بالین سر قبر بگذارد و انگشتان خود را
گشاده دارد و قوت کند و اینهمه بعد رشح آب است و سنت است که در اینحال رو بقبله باشند که مفاد خبر مشهور خبر مجالس است
و اقربیت باستجابت دعا و رضوی بآن مصرح است لقوله ثم ضع یدک علی القبر و انت مستقبل القبلة و از اینجا لایح گردید
این استحباب تخصیص بالین سر ندارد و پس مفاد روایت صحیحه مزید فضیلت خواهد بود و ضرورت حمل خاص بر العام ندارد
دیگر سنت است که در اینحال از برای او از خداوند عالم طلب تسبیح نمایند چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که بر جنازه یکی از شیعیان
تشریف فرمائی فرمود بعد فراغ از دفن کف دست خود را بر قبر نهاده فرمود اللّٰهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَاصْعَدْ
إِلَيْكَ رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنْكَ رِضْوَاناً وَأَسْكِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تُغْنِيهِ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ و نیز روایت
آمده که بگوید اللّٰهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَارْحَمْ غُرْبَتَهُ وَأَسْكِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا يَسْتَغْنِي بِهَا عَنْ
رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ و سنت است که هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوانند و اینکه تلقین ثانی برای
مذکور شده بعد دفن میت ولی او باواز بلند بخواند یا آنکسیکه او مامور ساز دارا بود و آنکه مردم رخصت شده باشند تذنیب سنت
جایز نیست نبش قبر کردن و خلافی در آن نیست و نقل اجماع در این مقام بحد استفاضه رسیده چنانچه بر اینطلب اجماع است که کاشف از قول معصوم
و نفی صریح از باب وارد نیست که حرمة المؤمن میتاً کحرمته حیاً از آن دلالتی دارد و الاستلزامه فی الاکثر المثلة و هو مناف للاحترام
جداً و مناف للغرض المقصود من الدفن المنصوص فی بعض الروایات السابقة و امار و آیت قطع دست نباش پس
چون که حکم مذکور از راه سرقه است استفاده حکم نبش از آن دشوار است اگرچه سیاقش فی الجمله با
بمنویت آن مبادر دو البته تسلیم و مستثنی است از آن چند موضع که شیخ علی علیه الرحمه در حاشیه ایلیه از ضبط فرموده
و فاضل هراتی در رسائل هم بآن تعرض نموده یکی آنکه هرگاه در قبر چیزی قیمتی واقع شده باشد برای برآوردن

آورده

آن کندن قبر جایز است و استدلال نموده اند برآن بنهی از اضاعه مال و تصریح کرده اند بآنکه بر مالک قبول قیمت
واجب نیست و بعضی تصریح کرده اند بآنکه کثیر و قلیل مال درینحکم یکسان است و خالی از تامل نیست و ظاهر آنکه
بعضی بر نبش غیر مدفون کرده باشند که مالک عند القدرة تخلیه زمین خود می تواند کرد اگر چه مودی بهتک حرمت میت
گردد اگر چه اولی آنست که مالک متعرض نشود خصوص هرگاه مدفون از اقارب مالک باشد و اگر مالک اجازت داده باشد
تا وقتیکه بر میت خاک نریخته اند رجوع می تواند کرد و بعد از آن نه سوم آنکه در ثوب مغصوب کفن نموده باشند
و صاحب ثوب طلب کند آنرا و بعضی فرق کرده اند در مغصوبیت زمین و در مغصوبیت ثوب و وجه تفرقه
ناتمام است ولکن در صورتیکه کفنرا ولی جواز معارض است بوجوب احترام میت پس صاحب مال را
احتراز احوط است تا آنکه میت پوسیده باشد پس نبش بوجوه مذکوره مانعی نخواهد داشت و همچنین اگر
فصل معتد به از دفن شده باشد که احتمال مثله داشته باشد چهارم آنکه میت پوسیده شده باشد و استخوانش
کهنگی بهم رسانیده باشد که برای مصلحت دفن میتی دیگر نبش قبر میتوان کرد بلکه در مقابر و قبرستانها ضرورت شدید
بآن داعی می شود و از اینجاست که گفته اند که هرگاه بدانند که میت باین حال رسیده باید که صورت قبر را
محو سازند تا نشود که دیگر مستحقین از انتفاع بآن زمین محروم مانند ولکن دانستن این حال خالی از اشکال نیست
چه زمینها و خاکها باختلاف بلاد و بقاع و اجسام اموات مختلف میشود و هرگاه جمعی از اهل خبرت و تجربه موجود
باشند که وثوق بگفته آنها حاصل باشد رجوع بقول آنها مستبعد نخواهد بود و اگر گمان کنند که پوسیده است و بعد نبش
استخوانها درست باشد [illegible] است که آن استخوانها را باز دفن کنند بلکه در صورت جواز نبش از جهت کهنگی نیز استخوانهارا
خارج زمین نمیتوان انداخت و دفن آنها لازم خواهد بود پنجم آنکه بنابر ادای شهادت نبش کنند و اجرای [illegible] امور که متفرع
میشود بر ثبوت موت مثل آنکه شخصی مرده باشد و از دفن او فارغ شده باشند لکن ورثه از او مطلع نباشند پس کسانی که
در جاییکه مدفون شده قبر را کنده ببینند که آیا مورث ایشان است یا غیر او پس هرگاه شناسند که همو است [illegible] گواهی
دهند بآنکه [illegible] پدر فلان و شوهر فلان زن است بعد از آن خواهش و وارثان مال او را بمیراث شرعی قسمت خواهند کرد الا اذا
زمان طول کشیده باشد که [illegible] تغییر صورت داشته باشد جایز نخواهد بود لفقد [illegible] ثمرة النبش کما صرح فی الذکری [illegible]
یا بودن [illegible] با تعبیر [illegible] مسمی [illegible] با تسطیح و تحقیق [illegible] مستلزم [illegible] نیست [illegible]

والدفن الافضل سیما اینجا بتحقیق [illegible] بانچه مؤدی الی التمثیل باشد راجح است و افتی فی التذکره و چونکه اختلاف در مسئله
موجود و مستند تحریم اجماع است و این محل نزاع غیر متحقق پس صورت عدم استلزام مذکور نبش اجود است لعدم العلم بسقوط
ما کان واجبا من تغسیل المیت و اما [illegible] ترک شده بجا آوردن نماز بر قبر میتوانند شد و اما کفن پس دفن منافی است از آن الحصول التستر
و از اینجا است که بعضی علما گفته اند که خلاف در تحریم نبش در صورتی است و لکن استصحاب وجوب تکفین منافی است و انحصار غرض در حصول
ستر خطا است قائل هفتم آنکه بعضی گفته اند که هرگاه موضع دفن فرو رفته شود و مستتر در نبش قبر مخیر می باشد و [illegible] ظهور
ندارد بلکه تحریم نبش که مستلزم هتک میت است فی امثال آن لکن صاحب ذخیره فرموده که چون مستند تحریم اجماع است و آن در ما نحن فیه
مفقود پس حرمت ثابت نخواهد شد و فیه تأمل ششم نبش است بقصد نقل میت بسوی عتبات [illegible]
خواهد بود قال الشیخ فی النهایة و اذا دفن فی موضع فلا یجوز تحویله من موضعه و قد وردت روایة بجواز نقله الی بعض
مشاهد الائمة علیهم السلام سمعناها مذاکرة والاصل ما قدمناه و علامه و بعض علمای ما نقل کرده که نقل الی المشاهد [illegible]
و هو المنقول عن ابن ادریس فانه قال انه بدعة سواء کان النقل الی المشهد او الی غیره و از ابن حمزه منقول است که قائل
بکراهت شده و لا باس بتحویل الموتی من الارض المغصوبة و اصلاح یراد بالمیت صاحب حدائق فرموده که ظاهر
جواز است [illegible] خصوصا بعد از آنکه [illegible] نموده و فتوی فرموده و همین است مختار آخوند ملا محمد تقی مجلسی
در شرح من لا یحضره الفقیه در ذیل روایت مشتمله بر خبر بیرون آوردن حضرت موسی استخوانهای حضرت یوسف علیه السلام
[illegible] قبر یوسف را معلوم ساخته بود [illegible]
و [illegible] بینا شود و جوانی او برگردد [illegible] الهی [illegible] حاجات او را بر آورده [illegible] قبر یوسف [illegible] استخوانهای او را
از [illegible] آورده نقل فرمود آنرا بشام و از اینجا [illegible] کتاب [illegible]
شام فی ما انتهی محصل الروایة فرموده که ظاهر آنست که حضرت صادق علیه السلام مقصود از ذکر
این خبر تجویز نقل موتی است بسوی مشاهد مشرفه بلکه [illegible] عمل ایشان [illegible] از زمان
ائمه الی الآن [illegible] محل نظر است چه مشهور جواز آنست قبل از دفن بعد دفن با آنکه نقل [illegible] حکایت
حضرت موسی [illegible] بنظر [illegible] شریعت [illegible] بوده باشد [illegible] احتمال دارد که [illegible] استعمال
بر متعلقات [illegible] الافضل [illegible] بوده باشد با آنکه در روایت [illegible]

و تیمم بدل کن بعض علما قائل شده اند بتقدیم آن بر غسل پس اگر مراد آنست که در وقت امکان تخفیف مقدم است تیمم بر آن استحبابا
گفته اند درست است بلکه بعضی علما تصریح کرده اند باینکه در صورت صحت تیمم با تقدم آن بر غسل و غیر غسل مباح الیتیمم
عند الاضطرار بالاتفاق جایز است اگر مراد طلب طهارت است پس تقدیم آن بر غسل مشکل است و منافی روایت است زیرا اگر
هیچیک از این خبرها ممکن نباشد بر فرض موجود با بیش اگر وضو یا غسل با آن متصور باشد اگرچه بدلکه او حصول مسمای اقل غسل باشد
طهارت مائیه لازم خواهد شد و لا طهارت مائیه ترابیه دو ساقط خواهد شد بسبب سقوط آن فرض نماز ساقط خواهد شد و بعضی از
مذهب مشهور و بعضی گفته اند که بعض اعضا غسل یا مسح میکند طهارت مائیه بعمل می آید و بعضی میگویند که تیمم بجهت هم میکند
و هر دو قول ضعیفست بر قول اخیر روایتی صحیح فی الجمله دلالت دارد و لکن صریح نیست و مطلوب شارع بسبب احتمال تعدد
احتمال است لازم باشد بانا تمام است و الاحتیاط الجمع بین الاقوال اولی مقام سیوم در بیان وقت آن اینکه تیمم برای نماز جایز
قبل از داخل شدن وقت آن بالاتفاق و اما بعد دخول وقت تا آخر پس مشهور و لاسیما بین المتاخرین جواز بل وجوبست در اول وقت
و لو وجوبا موسعا و جمعی گفته اند که جایز نیست مگر در تنگی وقت بحیثیتی که وسعت نداشته باشد مگر برای تیمم و نماز و جمعی و لعل اکثر
القدما برآنند که اگر اول وقت امید زوال عذر در وسط یا آخر وقت داشته باشد تیمم را تا تاخیر می اندازد و هرگاه
امید نداشته باشد اول وقت تیمم می تواند کرد و قول اول اقوی است و نصوص کثیره که دلالت دارد بر اینکه بعض فوائد
از نماز اگر با تیمم بجا آورد اعاده و قضا نیست خواه در وقت باشد و خواه خارج وقت دلالت میکند بر این جهت ظاهر آن صحیح است
که تیمم در وسعت وقت واقع شده و اما آنچه دلالت بر تاخیر میکند بهره رجا زوال عذر داشته باشد پس محمول بر استحباب است
و لکن چون بعضی دعوی اجماع بر تاخیر در صورت مذکور نموده اند پس رعایت این احوط است مقام چهارم در کیفیت تیمم
بدانکه اول افعال تیمم بقصد آن نیت است دوم مسح پیشانی سوم مسح پشت دست ها زیرا
اگر چه و نباشد شرط صحت عبادات پس لا تعرض بآن لازم است تا بنا تحقیق اول افعال ظاهری تیمم جهت اشتراط
بآن تا معلوم شود که مقارنت آن ضرب بر زمین است یا با مسح جبهه اما امر اول پس تحقیق معنی نیت در مسائل گذشته
حاجت باعاده آن نیست مگر در مقام دو چیز در کار است یکی تحقیق آنکه آیا در تیمم نیت رفع حدث میتوان کرد یا نه تخصیص نیت
مشروط بآن دوم آنکه نیت بدلیت ضرور است یا نه چه این دو مر اختصاص به تیمم دارد پس بحث از آن در این مقام لازم است اما
اول پس آنکه اکثر علما گفته اند که در تیمم نیت استباحه صلوة در کار است و نیت رفع حدث نمی توان کرد

جایز داشته اند و این دو محمل دارد یکی انکه زوال عذر را بمنزله حدث قرار دهند دوم انکه قایل شوند برفع حدث
الی غایة رفع شدن مطلق قول اول قویست چه تیمم حدث را رفع نمیکند بلکه حکم انرا تا وقت زوال عذر قطع میکرداند و بر دو
محمل ثانی اشکالی نیست اما اول پس باین جهت که اطلاق حدث بر زوال عذر نیامده و الا حدث محصور نمیشد و
ثانی یعنی رفع حدث الی غایة پس اگر مراد ازان رفع منع است پس این صفت استباحه میکردد و اگر مراد ازان ارتفاع نفس حدث
است پس چون بوجود [illegible] بلا سبب متجدد صورتی ندارد و با انکه بعض اخبار در بقاء حدث صریح وارد است کقول النبی
ای عمرو صلیت باصحابک و انت جنب فی جواب قوله صلیت باصحابی و قول الصادق علیه السلام هل یتوضأ و هو جنب
و تیمم یعنی علی ایجاب الغسل پس نیست رفع حدث بکند اگر خطا باشد لغو خواهد بود و ضرر ندارد و اگر عمد باشد پس اگر تیمم را
بان تخصیص ساخته تشریع غیر جایز خواهد بود و اما تحقیق ثانی پس انکه جمعی گفته اند که در تیمم نیت بدلیت در کار است و این دلیلی
واضح بر تقیید این اشتراط و ما فی الذمه ندارد و در صورت تعدد نیت بنا بر تشخیص حاجت بان متعلق میتوانند شد مثل اینکه بر جایی که
انبات باشد یک تیمم بدل غسل میکند و دیگری بدل وضو و بعضی در اینصورت تعیین را لازم ندانسته اند و ان تعیین و بعضی
کافی کرده اند که بعد تقدیر اختلاف تیمم بدل وضو و تیمم بدل غسل یک حد و در حد قایل شده اند بوجوب تعیین بدل سطر
اکر متحد باشد و انکه قایل اند بوجوب نیت بدلیت بعض انها گفته اند که در تیمم برای نماز جنازه نیت بدلیت در کار نیست
چه تعیین است تیمم برای نماز با وصف امکان طهارت مائیه بر انیمقام تیمم جایز است پس اگر تیمم بدل از ان میخواهد بود
لزوم حصول [illegible] و المنی شد و لکن میتوان گفت که بدل اختیاری نیست چنانکه در خصال کفاره مرتبه و اما ثالث یعنی تحقیق اول
افعال تیمم پس ان ضرورت پس جمعی گفته اند که اول افعال تیمم ضرب است و مراد ازان بنا بر قوی زدن
دو دست بر جایی که قابل تیمم باشد مطلق وضع و بعضی مطلق وضع را کافی دانسته اند و این محل
اخبار وارده در بیان کیفیت تیمم بر دخول این در تیمم دلالت دارد و بعضی گفته اند که اول
[illegible] است و ضرب مقدمه ان مثل گرفتن اب بکف است در طهارت مائیه و موید است خبر زراره فلیضع یده علی
الارض از وجه تیمم و تفصیلی لکن چنانکه منتهی اطلاق تیمم بر اخر با ورای ضرب و در وجه نیاشیء الفقه بتعیب اشتباه است
پس تنبیها بعد الامر ان از حال ان از تامل نیست لکن در افاده خروج ضرب از مصداق تیمم صحیح است و بعضی معنی کرده اند
یا تیمک اگر ضرب در تیمم داخل نباشد باید که اگر مهر خاک را بپیشانی رساند کافی باشد و حال انکه کسی قایل بان نشده

مصیبت زده را صبر فرماید حقتعالی او را ثواب حسب مصیبت کرامت فرماید الا آنکه از اجر او چیزی کم شود و فرمود که ثواب
تعزیه و صبر فرمودن بهشت است و جایز است گریه و ندبه کردن که نیکیهای میت را شمارند و نوحه کردن
بحق جایز است که دروغ نگویند و چیزهای بد از برای میت اظهار نکنند و بهتر آنست که نوحه گر نیاورند
و مستحب است که ماتم زده را دیگران خصوصا همسایگان اصحاب مصیبت طعام بفرستند و زیاده از سه روز ماتم نگیرند
مگر زن که چهار ماه و ده روز برای شوهر ماتم میگیرد بآنکه جامه‌های رنگین نمی‌پوشد و زینت نمیکند اما احکام زیارت
قبور مؤمنین پس چنانکه سنت گردیده که زیارت قبور مؤمنان خصوصا خویشان و چون داخل قبرستان شوند
بگویند السَّلَامُ عَلَی اَهْلِ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُسْلِمِینَ وَاَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَنَحْنُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِکُمْ
لَاحِقُونَ و بروایت دیگر السَّلَامُ عَلَی اَهْلِ الدِّیَارِ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَالْمُؤْمِنِینَ رَحِمَ اللّٰهُ الْمُسْتَقْدِمِینَ
مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِینَ وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِکُمْ لَاحِقُونَ و بروایت دیگر السَّلَامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ
الدِّیَارِ مِنْ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ اَنْتُمْ لَنَا سَلَفٌ وَنَحْنُ لَکُمْ تَبَعٌ رَحِمَ اللّٰهُ الْمُسْتَقْدِمِینَ مِنْکُمْ
وَالْمُسْتَأْخِرِینَ وَاِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ و در احادیث بسیار وارد شده که هر که نزد قبر برادر مؤمن
خود هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخواند از ترس بزرگ روز قیامت ایمن گردد و بروایت دیگر خدا او را و صاحب قبر را بیامرزد و سنت است
که در وقت خواندن دست بر قبر بگذارد و رو بقبله باشد و سنت است که این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ جَافِ الْاَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَصَاعِدْ
اِلَیْکَ اَرْوَاحَهُمْ وَلَقِّهِمْ مِنْکَ رِضْوَانًا وَاَسْکِنْ اِلَیْهِمْ مِنْ رَحْمَتِکَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحْدَتَهُمْ
وَتُؤْنِسُ وَحْشَتَهُمْ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و بروایت معتبر دیگر این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ
ارْحَمْ غُرْبَتَهُ وَصِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَآمِنْ رَوْعَتَهُ وَاَسْکِنْ اِلَیْهِ مِنْ رَحْمَتِکَ مَا یَسْتَغْنِی
عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاکَ وَاَلْحِقْهُ بِمَنْ کَانَ یَتَوَلَّاهُ و بعد از آن مکرر مستحب است که نزد قبر سوره حمد و قل هو الله
احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و آیة الکرسی یک یک را سه مرتبه بخواند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که
هر که در قبرستان بگذرد و سوره قل هو الله احد یازده مرتبه بخواند و ثواب آن را باهل آن قبرستان بخشد بعدد آن مردگان اجر و ثواب یابد و بروایت دیگر هر که
آیة الکرسی بخواند و ثواب آنرا باهل قبور بخشد حقتعالی بعدد هر حرفی ملکی خلق کند که تسبیح کند برای او تا روز قیامت و در عصر روز پنجشنبه زیارت قبور مستحب است
و در روایات معتبره وارد شده که هر در وقت که مصیبت یاد آید و انا لله بگوید ثواب او حفظ شود و مثل آن ثواب یابد و بگوید الحمد لله و منقول است که هر که از

فرزند بر دو صبر کنند بهتر است از برای او از آن که بعد از فرزندان او بمانند که بعد از او بزرگ شوند و در راه خدا جهاد کنند
و منقول است که هر که خدا دوست میدارد و بهترین فرزندان او را میگیرد و منقول است که ثواب مرگ فرزند
بهشت است خواه صبر کنند و خواه نکنند و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام در مصیبت این دعا
میخواند الحمد لله الذی لم یجعل مصیبتی فی دینی والحمد لله الذی لو شاء ان یجعل مصیبتی اعظم مما کان
والحمد لله علی الامر الذی شاء ان یکون فکان و اما اعمال خیری که برای اموات مسنون است و موجب نفع ایشان است
پس باید که زندگان مردگان را فراموش نکنند زیرا که دست ایشان از اعمال خیر کوتاه گردیده و امید ایشان از فرزندان و خویشان
و برادران مؤمن میدارند و چشم ایشان بر راه است خصوصاً دعا کردن در نماز شب و بعد از نمازهای فریضه و در مشاهد
مشرفه و پدر و مادر را زیاده از دیگران باید دعا کرد و اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد که در خبر است بسا فرزندی که در
حیات پدر و مادر عاق ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکوکار گردد بسبب اعمال خیری که از برای ایشان بعمل آورد
و بسا فرزندی که در حال حیات پدر و مادر نیکوکار باشد و بعد از فوت ایشان عاق گردد بسبب آنکه اعمال خیر برای ایشان
کم بعمل آورد و عمده خیر برای پدر و مادر و سایر خویشان آنست که قروض ایشان را ادا کنند و ایشان را از حقوق واجبه
بری کنند از حج و سایر عبادات که از ایشان فوت شده باشد سعی کنند یا استیجار یا به تبرع بعمل آورد و از کتاب فلاح
السائل سید علی بن طاوس علیه الرحمه نقل شده که در روایتی از حذیفة الیمانی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مأثور است که فرمود که نمی آید بر میت ساعتی سخت تر از شب اول قبر پس رحم کنید مردگان خود را بدادن صدقه
در راه خدا پس اگر نیابید چیزی که بدهید باید در راه خدا بیندیشد یکی از شما دو رکعت نماز را که بخواند
در رکعت اول الحمد را و فاتحه را یکبار و سوره توحید را دو بار و در رکعت دوم سوره حمد را یکبار و سوره
الهیکم التکاثر را ده بار و بعد سلام بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد وابعث ثوابها الی قبر
ذلک المیت فلان بن فلان پس در همین ساعت حق تعالی هزار فرشته را بسوی قبر او که با هر فرشته لباسی و حله
باشد و وسعت میدهد قبر او را بعد از تنگی تا روز صور دمیده شود و نمازگذار را حسنات بعدد آنچه آفتاب بر آن
تابیده میدهد و باید برای جمیع مردگان این نماز را بخوانند علیه الرحمه روایت نموده که نماز هدیه میت دو رکعت در رکعت
اول فاتحه و آیة الکرسی بخواند و در رکعت دوم فاتحه یکبار و سوره انا انزلناه را ده مرتبه بخواند و بعد از سلام بگوید

اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابهما الی قبر فلان العبد و در کتاب مکارم الاخلاق منقول است
که نمازی که هدیه برای میت بخواند چهار رکعت است در اولی یکمرتبه سوره فاتحه و ده مرتبه ربنا واجعلنا مسلمین
لک و من ذریتنا امة مسلمة لک و ارنا مناسکنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم
و در رکعت دوم یکمرتبه سوره حمد و ده مرتبه رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر لی و
لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب بخواند و در رکعت سوم یکمرتبه سوره حمد و ده مرتبه ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا
قرة اعین و اجعلنا للمتقین اماما بخواند و در رکعت چهارم سوره فاتحه یکبار و ده مرتبه رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی
والدی و ان اعمل صالحا ترضاه و اصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک و انی من المسلمین بخواند پس از آن سلام بگوید و ده مرتبه ربنا هب لنا
من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین و اجعلنا للمتقین اماما بخواند و نماز هدیه برای پدر و مادر پس آن دو رکعت است در رکعت اولی سوره فاتحه
و ده مرتبه رب اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب بخواند در رکعت دوم یکمرتبه حمد و ده مرتبه رب اغفر لی و لمن دخل
بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات بخواند پس از آنکه از نماز فارغ شود ده مرتبه بگوید رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و در حدیث صحیح منقول است
که حضرت صادق علیه السلام هر شب برای فرزند خود و هر روز برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز میکرد در رکعت اول انا انزلناه
و در رکعت دوم انا اعطیناک میخواند و بسند صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام که بسا باشد که میت در تنگی و تشدید بوده باشد حق تعالی
بر او وسعت دهد و تنگی را از او بردارد پس او را بگویند که این فرح که بر تو رو داده است بسبب نمازیست که فلان برادر مؤمن برای تو کرده و راوی پرسید که میت را
در دو رکعت نماز یکی شریک میتوان کرد فرمود بلی فرمود که شاد میشود و فرح می یابد و استغفار برای او میکنند چنانکه زنده شاد میشود
تا آنکه برای او هدیه میبرند فرمود که بر میت داخل میشود در قبرش نماز و روزه و حج و تصدق و سایر عملهای خیر و دعا و ثواب
این اعمال برای کسی که کرده و برای میت هر دو نوشته میشود و در حدیث دیگر فرمود که هر که از مسلمانان از جهت میتی
عمل صالحی بکند خدا ثوابش را مضاعف میگرداند و میت باین عمل منتفع میگردد و در روایت دیگر وارد شده است که هرگاه شخصی
برای میتی تصدق بکند حق تعالی جبرئیل علیه السلام امر نماید که با هفتاد هزار ملک در قبر او بروند و هر یک طبقی در دست داشته باشند
از نعمتهای الهی پس با او بگویند السلام علیک ای دوست خدا این هدیه فلان مؤمن است برای تو پس قبر او روشن میشود
و خدای تعالی هزار شهر در بهشت باو کرامت میفرماید و هزار حوریه باو تزویج مینماید و هزار حله باو میپوشاند و
هزار حاجت او را روا میگرداند و در حدیث معتبر منقول است که شش چیز مومن را بعد از وفات او نفع دهد فرزندیکه

از جهت او استغفار کند و دوم مصحفی یا کتابی از کتب علمی که از و بماند و مردم بعد از و بخوانند سوم درختی که بکارد و مردم از آن نفع یابند چهارم آبی که جاری سازد پنجم چاهی که حفر نماید که خلق خدا انتفاع کردند ششم سنتی است که مردم بآن عمل نمایند از ارشاد وی هفتم خلق یا تصنیف کتب و باشند آن مقام هشتم در بیان وجوب غسل مس میت بدانکه هر کس که مس کند مرده را بعد سرد شدن که می بهم رسید نه پیش از غسل بنابر اشهر اظهر للامر به فی الاخبار الکثیرة منها الصحیح ... جسد ... بمیرد فاغتسل و هر چند در روایت تصریح بقبل غسل وارد نیست لکن اطلاق آن بعد غسل را شامل نیست چه ظاهر قول آنحضرت حین یبرد قرب بمس است که بعد برد شامل بعد غسل نیست و صحیح دیگر نص است در قبلیت غسل و مشتمل است بر لفظ وجوب صریحا اذا اصاب بدنک جسد المیت قبل ان یغسل فقد یجب علیک الغسل و بعضی روایات دیگر هم تایید می کنند و لکن در بعض روایات امر بغسل بعد مس بعد الغسل نیز آمده و آن روایات متروک العمل است و بعضی از علماء آنرا حمل بر استحباب کرده اند و سید مرتضی علیه الرحمه مطلقا غسل مس را سنت میدانسته و وجوب در قول شان خارج از ضعف نیست و اما غسل واجب غسل کامل است یعنی فراغ از اغسال ثلثه یا مطلق غسل بر و محتمل است لکن ظاهر که غسل کامل مراد است و در استفاده این حکم از جهت بعض تامل است آری ممکن است جمع کنند در میان نصوص بحمل ... غسل المیت بنص امر بغسل من مس و لو بعد الغسل بحمل الاول علی الغسل الکامل و حمل الثانی علی الغسل الغیر التام لکنه فرع الشاهد و لکن ظاهر آنست که قبلیت غسل که در المعنی است نفی غسل است جهت آنکه نفی مقتضی استغراق است و لا دال وارد بر نفی غسل ... بعض ... بغسل بوجود آن لونی الحال و اگرچه غسل کامل نیز در اینصورت مندرج خواهد شد لکن بدلیل از این حکم خارج خواهد شد کیفما کان بنابر اشتراط سقوط غسل میت بکمال غسل هر عضوی که از اغسال ثلثه ... انفراغ یا شستن ... لکن هنوز غسل ثالث را تمام نکرده باشد وجوب غسل در مس آن محل نظر است و ظاهر آنست که حاجت بغسل مس نباشد چنانکه بمس میت غسل واجب می شود همچنین بمس پاره از جسم که از میت یا زنده جدا گردیده باشد مشتمل بر استخوان للخبر المرسل ... کلما کان فیه عظم فقد وجب علی من یمسه الغسل و قریب به ... و شهرت جابر ضعف آنست و اگر استخوان نداشته باشد غسل بمس آن واجب نمی شود و از شیخ محقق مطلقا عدم وجوب مستفاد می شود و لا اصل در مس استخوان خالی اشکال کرده اند و کیفما کان غسل مس میت مثل سایر اغسال است که مبیح [illegible] غیر جنابت است در نجات بوضو بر آنچه مشهور و طالب است مطلب پنجم در اغسال مسنونه و آن بسیار است تا آنکه شیخ شهید آنرا در نفلیه تا بیجاه رسانیده اول غسل جمعه است

و مشهر اظهر استحباب است لکن سنت موکده است و از اینجاست که در بعض روایات باب و قول قدما از اصحاب بلفظ وجوب
در مقام استعمال آمده و روایات عدیده تحریص شدید بر آن دلالت دارد و وقت آن از صبح صادق است تا زوال آفتاب
و در آینه تعجیل بر آن دلالت دارد و بعضی گفته اند که تا وقتیکه جمعه را نخوانده اند و هر قدر که بزوال قریب تر باشد افضل است
کما فی الغنویة علیه فتوی الاصحاب دوم غسل شب اول ماه رمضان و در روض الجنان دعوی اجماع بر آن کرده
روایات معتبره بر آن دلالت دارد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر کس غسل کند شب اول از ماه رمضان
در نهر جاری [illegible] آب بر سر بریزد پاک می شود تا ماه رمضان آینده و در بعض روایات آمده که باعث سلامتی
می باشد تا ماه رمضان آینده و باید که اول شب غسل را بعمل آرد و در وقت غروب آفتاب بعد از نماز مغرب بجا آرد
سیوم غسل شب پانزدهم ماه مبارک رمضان چهارم غسل شب هفدهم که یوم التقاء الجمعین است
پنجم غسل شب نوزدهم ششم غسل شب بیست و یکم هفتم غسل شب بیست و سوم هشتم غسل شب عید فطر
نهم غسل روز عید فطر دهم غسل روز عید قربان و وقت آن در عیدین از وقت طلوع فجر است تا دو پهر
یازدهم غسل روز عرفه است دوازدهم غسل شب پانزدهم ماه رجب است سیزدهم غسل روز مبعث
است یعنی بیست و هفتم شهر رجب چهاردهم غسل شب پانزدهم ماه شعبان پانزدهم غسل روز عید غدیر است
یعنی هجدهم ماه ذی الحجه شانزدهم غسل روز عید مباهله است و آن بیست و
چهارم ماه ذی الحجه است علی الاشهر و بعضی بیست و پنجم گفته اند و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و هفتم هفدهم
غسل احرام هجدهم غسل زیارت حضرت سید الانام و ائمه کرام علیهم السلام نوزدهم غسل توبه
از کفر باشد یا از فسق خواه فسق به کبیره بوده باشد و خواه صغیره و بعضی تخصیص کرده اند بگناه کبیره بیستم غسل نماز طلب
حاجت از خداوند عالم بیست و یکم غسل دخول مسجد الحرام است بیست و دوم غسل استخاره بیست و سیوم غسل دخول
حرم است بیست و چهارم غسل دخول خانه کعبه است بیست و پنجم غسل دخول مسجد النبی است بیست و ششم غسل مولود یعنی غسل دادن طفل در وقت
ولادت او و بعضی واجب دانسته اند بیست و هفتم غسل از برای قضای نماز کسوف بشرطی که عمداً ترک کرده باشد و تمام قرص را
گرفته باشد و هر دو شرط بی خلاف نیست و از عدم رجحان غسل در صورت انتفای هر دو شرط لکن سید مرتضی و شیخ مفید علیهما الرحمه
اکتفا کرده اند به شرط ترک تعمد و شهید ثانی در شرح لمعه جمع [illegible] اقتصار نموده اند بشرط استیعاب کسوف [illegible] در این مقام

ظاهرا اعم است از خسوف چنانکه از روایت صفویه مستفاد میشود و در آن روایت تصریح وارد است یعنی غسل در صورت
استیعاب احتراق لیست و ششم غسل هفدهم ماه ربیع الاول که روز ولادت باسعادت حضرت رسالتمآب است بعضی از
فضلا اغسال نوشته که چه تعلق بفعل دارد باید که قبل فعل واقع شود و چه از برای وقت است باید که بعد دخول
وقت واقع شود **مطلب ششم** در طهارت ترابیه و آن عبارتست از تیمم و در لغت بمعنی قصد است و در شرع قصد خاصی است
که متعلق میشود بصعید یعنی با خاک یا مطلق زمین از برای مسح رو و دو کف دست بوجه مخصوص و مشروعیت آن
از جمله ضروریات دینیه است و در اینجا چند مقام است **مقام اول** در بیان شرط صحت تیمم است و آن عجز است
از استعمال آب پس هرگاه چند چیز بهم میرسد یکی آنکه آب بهم نرسد قال الله عز و جل فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و مراد از
بهم نرسیدن آب عدم تیسر آنست یا بسبب تجسس از آن بنحویکه شرعا معتبر باشد و تفصیلش عنقریب می آید و فرقی نیست در میان فقد
اصل یا وجود آن و عدم ... آن مطلوبست علی چه بعض در طهارت مائیه منصوص است ... و تبدیل از حاجت در حکم عدم است
اگر محتاج بهر نوع طهارت باشد یا بعضی غسل و وضو را یکی از آن دو کافی باشد ... بسبب آن غسل ... تا
از العمل ... دو جزء باید تیمم میکند بدل آن دیگر که آب بجهت آن باقی نمانده در صورتیکه بهم رسیدن مطلق آب تیمم میکنند
در غیر غسل جنابت علی القول المشهور صورت تیمم میشود نه در غسل جنابت و غیر آن علی القول الاخر و تحقیقش
آب موجود باشد لکن وصول بآن ممکن نباشد با وجود آن در حکم عدم است خواه بسبب مرض و ضعف مانع از حرکت باشد یا کسی دیگر
که بدل دلو بالاجرة کار کند بهم نرسد و خواه بسبب آنکه آب در چاه عمیقی باشد که بدون دلو و ریسمان از آن نتوان گرفت
و ریسمان و دلو بهم نرسد اگرچه بقیمت یا عاریت گرفتن باید ... بدون آنکه ... باشد توسلا الی اخراج الماء بآب ... از
که بسبب دزد یا از جان خود خائف باشد خواه بر عضوی از اعضا خود خواه بر عرض و ناموس خود یا بر مال محترم
خود یا بر عقل خود و اگرچه بسبب جبن او باشد و خواه بسبب خوف ... استعمال آن ممکن بوده باشد لکن در استعمال آن مظنه ضرر است
خواه بحدوث مرض یا طول کشیدن مرض موجود و امثال آن خواه جنابتش به اضطرار باشد و خواه به اختیار ... گرچه
صورت ثانیه اختلافی است لکن الاقوی ما ذکرنا و بعضی الحاق کرده اند ... که تحمل آن ... باشد ... تحمل آن
مشقت بوده باشد که تحمل آن نشده باشد بسبب حرض ... النیه تیمم خواهد کرد و لکن تیمم حکم کرده اند
... دلالة الصحیح ... علی النفس ... الاقتصار ... تیمم ... ظاهر ... علی ... است ...

اینکه تا ضرر حرفی در نفس مخوف باشد پس تأمل نیست که گفته شود که این وقتی در می آید که ضرر شدید باشد علی النفس
من البرد بود اما چاره بمقام انحاف علی نفسه البرد رد شد با پس لا نسلم که ظاهر شرح ضرر علی النفس بسبب برد بلکه ظاهر است
که خود ضرر مخوف است با آنکه ضرر شدید حکم مرض شدید است در اینکه تحمل آن ساقط است بلکه بمفاد لا حرج فی الدین
تکلیف آن منتفی باشد اما آنچه در بعض روایات شده که جناب امام جعفر صادق علیه السلام در بارد و حال آنکه مریض
شدید بوده غسل از العمل کرده پس آنکه سند آن ضعیف است مشتمل ذکر در دست بوده چنانکه در مطلق حرج بود و تخصیص
بان ممتنع نظر بوده همچنین شدید پس اگر حرج در آن جمله ای عنا ثابت باید که جامع حرج الا عنا ثابت و اگر در این مقام
تا دلیل نماید که میتواند بود که جمع حرج برای انجناب بوده مطلقه نظر بوده یا همین تأویل در بر جمیع میتواند شد که شاید
در بیشتری انسبت با جناب باشد پس بتشان نباشد که ممنوع تیمم کرد و اگر ابتیاع یقین تواند کرد تا بل قیمت جیب میشود اگر چه بیشتر
از قیمت باشد ... مثل قیمت مثل با منقول است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از وضو با قصد آب خریده
دار عبد صالح یعنی حضرت امام موسی کاظم ظاهر دیست که اگر آب را قیمت ... باید خرید فرموده این امر تعلق توسعت او دارد پس اگر
ممکن باشد بخرد و الا فلا اگر بگوید که فرق چیست که بنا بر حفاظت مال طلب آب ساقط شده است و بنا بر خریدن مال گزیر داشته
اگر حفظ مال واجب است پس آن چرا ضرور باشد و اگر طلب آب واجب است پس حفظ آن چرا لازم بوده باشد خواهیم گفت که
فارق نص است و حکم مذکور تعبدی محض بعضی کار کرده اند که فرق آنست که حاصل در صورت تلف با این مضمون است و آن
منقطع است و در صورت اتلاف مال بنیل قیمت ثواب حاصل میشود و لکن شیخ شهید ثانی علیه الرحمه در دفع آن
فرموده که در صورتیکه بدل مال و اتلاف آن ... نیز میکرد بیشتر ثواب اخروی میگردد زیرا که توطین نفس طلبا
لمرضات الله ... بلکه تقدیر ثانی عوض ثواب و برای او حاصل خواهد گردید
اول لکن شارع اول را جایز بلکه واجب کرد و ثانیه دون الثانی فالفارق هو النص لا غیر و الله یعلم و اگر
بالا ... بود با ... و لکن تشنگی خود ... باشد یا تشنگی رفیق خود و اگر هم ... با آنکه بمفارقت او متضرر شود ...
... کافر باشد یا حیوانی که با تلاف آن متضرر شود ... تعلیل باشد و ...
... رساند ... که در وقت تشنگی خود یا دیگران ممکن گرد بالفعل یا در زمانی ...
... پس در این صورت تیمم جایز نیست که ... بنجاستی که معفو نباشد و آب بقدر ...

خفیه و مشتبه باشد یا ازاله نجاست مقدم خواهد بود و بدل طهارت شرعیه تیمم خواهد کرد یا طهارت شرعیه خواهد کرد و بعد تحصیل نماز را بجا خواهد آورد و جمعی گفته اند که طهارت خبثیه مقدم است زیرا که بدل ندارد و بخلاف طهارت ثانیه شرعیه که بدلش تیمم میتواند شد و تحقیق این جهت محل نظر است لکن دعوی اجماع بر آن نموده اند پس قول اول متعین خواهد بود و هر گاه امر دایر شود میان آب تیمم و غسل تیمم میتوان در امثال نزد که عاجز باشد مقام دوم در بیان چیزی که تیمم با آن جایز است بدان که اصل آنست که موضع وفاق است و در مصداق صعید بالاتفاق داخل است ولکن جمعی صعید را مطلق ارض تفسیر نموده اند و بنا بر این سنگ و غیر آن [illegible] روحی میان مندرج باشد جایز التیمم خواهد بود و تفسیر اول بحسب لغت و النصوص راجح است مگر شطری از روایات دلالت دارد بر جواز تیمم از سنگ و بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و بنا بر این سند ازحالی ز قوت بدانسته و هو کک و شکی نیست که در صورت اضطرار تیمم بر آن جایز است و علامه در مختلف بر آن دعوی اجماع نموده و پیش از و ظاهر نیست که بحال اضطرار اقتصار نمایند و بدون ضرورت تیمم بر آن نکنند و جایز نیست تیمم بچیزی که اسم خاک و زمین بر آن صادق نباشد مثل [illegible] و [illegible] یا باستحاله از اسم زمین خارج شده باشد مثل معدنیات و مضایقه ندارد و تیمم بر زمین نوره و گچ قبل طبخ اینها بنا بر اظهر و بعضی منع کرده اند بگمان اینکه از قسم معدنیات است و آن ممنوع نیست و بعضی تخصیص کرده اند بحالت اضطرار مگر دلیلی بر آن ظاهر نیست و مکروه است تیمم بر زمین شوره زار و ریگ و اگر آب تمام و زمین موجود نباشد تیمم بغبار میتوان کرد و بعضی گفته اند که تیمم بغبار مقدم است بر سنگ و آنرا جمع منست در تیمم بهر دو بلکه در صورتیکه غبار مقدار [illegible] باشد که [illegible] ترجیح قول ثانی بعید نیست در صورتیکه غبار نمایان نباشد مگر در باطن نمد و مانند آن جا گرفته باشد که در نزد پس در صورت قول اول راجح خواهد بود و باید که نمد را بکشد و هر جا که مظنه غبار بیشتر باشد اختیار کند پس در حدیث صحیح آمده که اگر سواره [illegible] مرکوب نتواند که فرود آید پس تیمم کند بر نمد زین یا [illegible] بدرستیکه در این [illegible] غبار است [illegible] اگر باد [illegible] غیر از برف چیزی که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الا از هر چیز که غبار آلوده باشد و از روایتی صحیح مستفاد میشود که [illegible] تیمم کند تا غبار از باطن [illegible] منتقل شود و هر گاه غبار هم [illegible] بلکه گل [illegible] موجود باشد تیمم بر آن میکند [illegible] اذا کنت فی حال لا تقدر الا علی الطین فتیمم به فان الله تعالی اولی بالعذر اذا لم یکن معک ثوب جاف او لبد تقدر علی ان تنفضه

فی مصابها عمها و لا تفعلوا کفعل الیهود ینقلون موتاهم الی بیت المقدس ایشان تمسک نموده اند که نقل نعش حکایت از رسوایی [illegible]
بانکه نقل اموات در شرایع سابقه بوده و در شریعت ما جایز کرده روایت و علمای ما وصف ضعف آن تا آنکه قایل بجواز نقل گفته الا انا
لیس بمعتمد و لا مشهور احتمال تقیه دارد و فاضل بحرانی نیز در دلالت روایت تقیه اعتماد نموده قایل بتجویز نقل شده
و آن مشکل است چه تسلیم دلالت بخصوص خواهد بود بر بعضی که میشود در این روایت استخراج عظام بعد دفن [illegible] واقع
و احتمال مثله و هتک حرمت در این مستلزم آن محل نزاع خارج است پس استفاده حکم عام چنین روایتی بمقام
الی جنبها و قال السید مشیرا الی نقل نوح آدم ثم موسی یوسف و ان لم یکن فیها حجة لاحتمال الاختصاص و امکان البلی
فیهما و اما قبل دفن پس چند مشهور جواز است و بعضی اخبار اشعار بآن دارد با آنکه در این ضمن تمسک هست بمن له
اهلیة الشفاعة فانه فی روایة العرنی انه قال علی علیه السلام للمخاطب الذی جاء بجنازة من الیمن الی [illegible]
مسجد [illegible] قال جنازة ابی لادفنه فی هذه الارض فقال لم لا دفنته فی ارضکم قال اوصی بذلک و قال انه یدفن ههنا رجل
فی شفاعة مثل ربیعة و مضر فقال علیه السلام تعرف ذلک الرجل قال لا قال انا والله ذلک الرجل ثلثا لکن شیخ شهید علیه الرحمه فرموده
که واجبست تعجیل [illegible] مگر اینکه [illegible] تغیر بشود خواه از جهة بعد مسافت خواه بسببی دیگر [illegible] بعد الدفن
[illegible] خواهد بود و اما نبش [illegible] دفن در مشاهد چنانکه از بعضی روایات استفاده میشود پس بدانکه [illegible]
باشد خاتمه در احکام صاحب مصیبت و تعزیت و زیارت قبور مؤمنین و سایر اعمال اما احکام صاحب مصیبت پس بدانکه
مشهور آنست که جایز نیست از برای مرد و زن [illegible] گریبان چاک کردن جامه در مرگ غیر برادر و پدر و برای زن جایز است
بلکه از بعضی اخبار ظاهر میشود که مستحب است خصوص بر پدر بنابر آنچه منقول است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
در مصیبت وفات حضرت امام علی نقی علیه السلام جامه خود را چاک فرموده بود و بعضی استدلال کرده اند بفعل
اهلبیت علیهم السلام در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام و از روایتی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
استفاده میشود که [illegible] و هر قریبی چاک کردن جامه [illegible] که مصیبت [illegible]
[illegible] چاک نکرده اند و بعضی تجویز کرده اند زنان را مطلقا و احوط ترک است و سنت است که صاحب
مصیبت در لباس خود تغییر دهد تا شناخته شود که صاحب مصیبت است با آنکه [illegible] چنانکه در [illegible]
[illegible] که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعزیت سعد بن معاذ و حضرت جعفر صادق علیه السلام

در مصیبت اسمعیل پسر خود بی ردا راه می رفتند بلکه بعضی هم در پا نکرده بودند و در بعضی روایات برای غیر صاحب مصیبت
نهی از وضع ردا آمده ولکن روایت نبویه در خصوص مشایعت جنازه سعد منافی آنست مگر آنکه گفته شود که برای
مقدسین مضائقه ندارد و جایز نیست خراشیدن رو و کندن مو و بریدن مو و احوط آنست که طپانچه بر رو و زانو
و غیر آن نزنند و بعضی از علما موافق روایتی ضعیف قائل شده اند که زنیکه موی سر خود را تمام یا بعضی از آن در مصیبتی
ببرد واجبست که کفاره افطار روزه ماه رمضان که کفاره کبیره مخیره است بدهد و بعضی گفته اند که کفاره ظهار باید داد کبیره مرتبه
و بعضی گفته اند که گناه دارد و کفاره بر او نیست و قوت دارد که سنت باشد وفاقا للشهید الثانی و مولینا المجلسی در دادن کفاره
و بعضی تراشیدن موها را نیز الحاق کرده اند به بریدن در کفاره و همچنین اکثر علما قائل شده اند که واجبست کفاره قسم بر مرد در زن
در شق ثوب در موت فرزند خواه پسر باشد و خواه دختر و خواه فرزند فرزند و در موت زوجه خواه زن منکوحه دائمه باشد
و خواه زن متعه و معتده بعده رجعیه در حکم زوجه است و ثوب اعم است از ملبوس و غیر ملبوس خواه پوشیده باشد
و خواه برکنده باشد کما فی الروضة البهیة و هر زنیکه موی سر را بکند در مصیبت یا رو خود را آنقدر بخراشد که خون آید و هر مرد یکه
در مرگ فرزند خود یا زن خود جامه چاک کند بلکه بعضی گفته اند که خلافی در اینها ظاهر نیست ولکن خلاف نقل شده
که بعضی واجب میدانند و بعضی توقف کرده اند عمل بمشهور احوط است اگرچه جزم بان مشکل است و از امور است
اصحاب مصیبت را آنکه صبر کنند و راضی بقضای الهی باشند و بدانند که حق تعالی صابران را اجر بی حساب کرامت میفرماید و صاحب
مصیبت بسیار بگوید انا لله و انا الیه راجعون تا گناهان گذشته او آمرزیده شود و هرگاه که آن مصیبت بخاطر
آید این کلمه را بگوید تا گناهان ما بین این دو کلمه آمرزیده شود و بسند معتبر منقول است که هرکه مصیبتی را بخاطر آورد اگرچه
بعد از مدتی باشد بگوید انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین اللهم آجرنی علی مصیبتی و اخلف
علی افضل منها ثواب همان مصیبت را باز دیگر باو داده شود اما احکام تعزیت پس گرچه عبارت مولانا
المجلسی در افاده این مرام کافی است اقتصار می کنیم بدانکه سنت است که دیگران تعزیت ایشان بکنند خواه ایشان را
بصبر و شکیبائی امر کنند پیش از دفن و بعد از دفن و مبالغه در بعد از دفن بیشتر است اقل تعزیت آنست که بروند
تا صاحب عزا ایشان را ببیند و منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هرکه صبر فرماید اندوهناکی را
در صحرای محشر که همه کس برهنه اند خدا او را حله بپوشاند از حله های بهشت و منقول است که موجب سرور او گردد

و فیه تأمل چه داخل نبودن ضرب مستلزم آن نیست که مسح پیشانی باید بنیت تیمم باشد و اوضح و لعل التحقیق عدم دخول الضرب فی حقیقة التیمم
اعتبار النیة اللا اقتضاء لمسح الجبهة الا ان القدر الثابت وجوبا عند من نفی بالاصل و ذکر ضرب در بیان کیفیت تیمم مستلزم این نیست که در حقیقت آن
داخل باشد چه ذکر اکثر روایات وضو اغتراف در بیان کیفیت وضو شده است و از مستحبات است از داخل وضو نیست بلکه ظاهر سیاق الا است خروج آن دارد
و بنا بر ما ذکر من المقدمه پس قول ثانی خالی از قوت نیست و شهید اول علیه الرحمه فرموده است که در وضو اغتراف معتبر نیست و غسل بعض
این صورت است از خلاف ضرب پس اگر کسی ... برود می بیند یکجا رد نخواهد بود و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در حبل المتین و در اربعین فرموده
که این فرق ... علامه علیه الرحمه که قایل بخروج ضرب است از حقیقت تیمم ضرب ... داده و نقل ... شرط ... پس ...
... که بر تقدیر جزو داخل تیمم باشد و بر تقدیر ... داخل نباشد ... عبارت ... ظاهر نزاع در این ... فایده
نمی بخشد کما افاده جماعه لکن میتوان گفت که هرگاه کسی ... برای عرضی از اغراض ... بعد از آن قصد تیمم بکند یا فقد
داعی بنا بر قول ثانی تیمم او ... صحیح خواهد بود کما فی الوضوء زیرا که اگر کسی ... دست ... عرض
غیر از وضو بکند و بعد از آن بوضو مشغول شود وضوی او ... نخواهد داشت المقدمه ... کما ... بنا بر قول ...
ضرب خواهد بود که ضرب بقصد تیمم ... و این ثمره ... است که فرق ... عبارات از صورة
... خواه عبارت از داعی باشد مگر آنکه گفته شود که بنا بر قول ثانی نیز ضرب بقصد تیمم می باید ... داخل
حقیقت تیمم نباشد ... که ... این شرط از ظواهر نصوص توان کرد با آنکه عبادات توقیفی است و احتیاط ...
تیمم ثابت است و العلم علی هذا ... و ظاهر نصوص و اقوال علما آنست که در حال اختیار ضرب و مسح ...
معا ... شود و خلاف در آن ظاهر نیست بلکه جمعی دعوی اجماع بر آن نموده اند و ضرور نیست که خاک بر زمین باشد
... تیمم ... نکرد و اگر چه ... در این ... صاحب مدارک و شارح مفاتیح
... که عبادات توقیفی است و اگر احدی ... دست بر خاک واقع ... بکشد تا یمم
... نخواهد بود ... نیست بلکه ... باید ...
... تولیت ... اگر از باطن ... است ... از دیگری ... باطن ... مستفاد
لا یسقط بالمعسور ... خواهد بود ... بدل باطن ... بعض افاضل معاصرین
... احوط و ظاهر آنست که ... باطن ... فهم ... ظاهر آن ... و بلکه

جبیره حکم اصل عضو است و همچنین نجاست باطن کف با عدم تعدی حایل بودن آن میان دست و ممسوح آری اگر نجاست
مثل خون تعدی شد با حکم آن شکل دست به پشت آن حضر و مسح منتقل خواهد شد و حکم بعضی و مسح به نجس اگر چه تعدی
کند چنانکه از مدارک و ذخیره لایح میشود مشکل است بلکه ظاهر آنست اگر حایل نتواند گذاشت وضع آن لازم خواهد بود
و اگر بعض باطن میسر آید با اینکه مانع مختص بعضی باشد در مقصور حضره مسح بباطن بعض کف کافی خواهد بود و انتقال
الفرض الی الظهر و اشهر اظهر اشتراط طهارت ماسح و ممسوح است و از شرح مفاتیح نفی خلاف از آن لایح میشود لکن
بعضی در آن تامل کرده اند کما نقل عن حواشی عمید الدین و غیره اذا کانت النجاسة غیر متعدیة جاز التیمم و [illegible]
نجستین و هر گاه این را دانستی بدانکه فعل دوم بنابر قول اول و اول بنابر قول ثانی از افعال تیمم مسح جبهه است
که آن وسط پیشانی است و در بعض روایات لفظ جبین آمده و در بعض روایات لفظ وجه آمده لکن الاول اشهر و مستند
آن موثقه زراره است از ابو جعفر علیه السلام که او پرسید از آنحضرت حال تیمم را پس دو دست خود را بر زمین زده برداشت
و تکان داد هر دو دست را بعد از آن مسح نمود جبهه خود را و نسخ این روایت نیز مختلف است لکن روایت مذکوره به نحویکه نقل شده
اشهر مسح و معمول اکثر است و بعضی روایات اخیره که دلالت بر مسح وجه میکنند عمل نموده اند و آن روایات متعدده است
تا آنکه بعضی شمار کرده اند که دوازده روایت است از آنجمله است روایتی که در بعضی از حضرت صادق علیه السلام
فقلنا فکیف التیمم فوضع یدیه علی الارض ثم رفعهما فمسح جبهته و یدیه فوق الکف قلیلا یعنی عرض کردیم
آنحضرت پس چگونه تیمم باید کرد پس آنحضرت هر دو دست خود را بر زمین گذاشت بعد آن دستها را برداشت مسح روی خود
[illegible] و از بالای [illegible] ورد و ظاهر این روایت استیعاب مسح رو است و آن مذهب علی بن بابویه است و
سید مرتضی علیه الرحمة دعوی اجماع بر نفی آن فرموده و اختیار جبهه و جبینین با کریمه فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا
زراره از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که عرض کردم بحضرت آنحضرت که از کجا دانستی که مسح به بعض سر باید
[illegible] که حق تعالی فرموده است و امسحوا برؤسکم [illegible] بسبب باء تبعیضیه دانستیم که در مسح بعض سر است کافی
[illegible] در فرمود که حق تعالی در بیان تیمم فرموده فامسحوا بوجوهکم اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم
[illegible] دانستی که مسح به بعض جبهه لازم است [illegible] قول [illegible] استیعاب باطل شد و حضر آن ظاهر لازم گردید و چونکه
مسح جبهه [illegible] علیه است [illegible] از آن [illegible] توان گفت که [illegible] مفهوم بعض [illegible] است [illegible] که

که جبینین را با جبهه مسلک میکنند بلکه حکم بوجوب خالی از قوت نیست و همین است مختار اکثر علمای ما بلکه از بعض دعوی اجماع بران نقل شده و حمل روایات جبین و جبینین بر جبهه تنها بعید است و از بعض روایات و از دیگر روایات چنانچه مستفاد میشود که مسح پیشانی بهر دو دست می باید کرد و ازین جاست که شیخ شهید اول ره در ذکری فرموده یجب المسح بالکفین معا فلو مسح باحدهما لم یجز ولکن ابن جنید علیه الرحمه اکتفا بمسح با یک دست را تجویز نموده شهید در جواب گفته که قول او معارض بمشهور است و لکن دلیل ابن جنید صدق مسح است و شهرت دلیل شرعی نیست لیس فیما فیه چگونه متحقق خواهد شد و لکن دلیل او اگر تمام شود باید که در یک دست هم کافی باشد و لم ینقل به بانکه در نصوص مسح بهر دو دست وارد شده و عبادات توقیفی است لیس التعدی از مدلول النص مشکل است و لکن می توان گفت که امتثال اوامر مطلقه مسح بمسمای آن حاصل میشود و تکلیف زائد محتاج بدلیل است فتامل و کیف ما کان لیس اعتنا باجماع بهر دو دست کرده و امکان آن پس اگر متعذر باشد یکی بسبب نبودن یا قطع یا کسری یا بلی اکتفا بمیسور خواهد کرد و مسح بپشت دست ساقط خواهد شد اگر محل آن باقی نباشد والا بحکم چیره یا تولیت حال خود رجوع خواهد کرد و شکی نیست در اینکه مسح پیشانی ابتدای آن از رستنگاه موست و اما انتهای آن بجانب جبین و طرف انف پس از بابت مقدمه است و مراد از طرف انف آن طرف است که متصل است بجبهه طرف بعید لکن بعضی از علما مسح را تا بآن طرف منتهی ساختن اولی دانسته اند و وجه آن ظاهر نیست و اما اینکه ابتدا از اعلا ضرور است یا نه پس مذهب اکثر وجوب است کما صرح به الفاضل الخراسانی والمحدث البحرانی و دلالت میکند بر آن روایات و بیانات حضرات علیهم التحیات در وضوی مصرح است بآن بقوله یمسح بها وجهه موضع السجود من مقام الشعر الی طرف الانف تحدید ممسوح درین روایت مستبعد است لمکان من و الی که دلالت بر ابتدا جلی دارد و انتهای الی الاخر سیوم یا دوم علی اختلاف القولین مسح بهر کف دست یعنی مسح پشت دست چپ بکف دست راست از بند دست تا سر انگشتان و هو المشهور مرید صحیح زراره عن الباقر علیه السلام ثم مسح وجهه و کفیه و لم یمسح الذراعین بعد شده که او بوجوب تمامه ذراعین قایل شده و الاول اظهر و روایات محمول است بر تقیه چه او لا نص کتاب مجید دلالت بر تبعیض میکند لمکان الباء

وثانیاً این روایات بقول عامه اوفق است پس ترجیح بموافقت کتاب شد مخالفت عامه برای روایت صحیحه زراره

و دیگر روایات و از اینجاست که جمع بین الروایات بحمل علی الاستحباب متجه نیست و قول باین من جهة

الاحتیاط کما نقل عن المحقق فی المعتبر نیز بعید است و بعیدتر است از این قول بوجوب مسح از اصول اصابع تا رؤس

آن بنحوی که مستند این قول ذکر کرده اند با دلالت دیگر کان مسح کف مختص است به پشت آن خلافی در آن ظاهر نیست

از بعضی روایات این است که مسح مرفقه الی اطراف الاصابع واقعه علی ظهرها و واقعه علی ظهرها و بطنها

قول بمسح ذراعین احتمال دارد که مسح بطن نیز واجب باشد لکن آن قول نادر و ضعیف است پس فروع بطن نیز در فقیه

خواهد بود و بیشتر باید دانست که مسح پیشانی و پشت دو دست باید مسح ضرورت است و لکن بعضی گفته اند که اگر کسی باقی نماند

که در مسح پشت دست باکف صادق است ضرب بیهوده را بعد المتدقیق فی ذلک الاجتزاء بالمسح و واحد فی التمام

التیامم و جمع المقرن نقل شده که مسح ظاهر الکف واحد مع عدم التهاون التقصیر فی الاستیعاب و استحباب التسبیح

می کنند و که مسح پشت دست در حالیکه انگشتان با فرج هم باشد با ضرر نیست و اگر چه قلیل میانه انگشتان [illegible] ماجه

از باطن آن بین با التقدم مسح شود چنانکه قدری از لا از میان ... مسح داخل باید کرد و فقد ورد التصریح

فی النص السابقه و لکن فی الذکری یستحب تفریج الاصابع عند الضرب نص علیه الاجعفی لیتمکن الید من الصعید ولا یستحب تخلیلها

فی المسح للاصل عکس الوضو ... بعضی استحباب ... در مورد جمیع اجزای آن مسح در کار نیست و از آنچه گفتیم وجوب ترتیب

گردید و اما موالاة پس شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرموده که ظاهر صحیح اتفاق است بر

یکه هر جزو از افعال تیمم را بلافاصل واقع سازد بنحوی که در عرف او را مفرق نگویند

اول در موالات باکلیه کاری شود و بر احتمال متطرق است و اول متقضی صحت است و بر تقدیر

دوم بشارت این شود فاضل خراسانی علیه الرحمه در ذخیره از منتهی نقل اجماع نموده و در بعضی

روایات بحث نموده و لکن بدلیل تیممات بیانیه و عمل اصحاب و اصل اشتغال ذمه توقف یقین

انرا بموجب الاسئله والا مرکز ... در صورت حصول یا بطلان تیمم تردد نموده و تحصیل

یقین عادة است اگر چه حکم به تیمم با شکال است والاحتیاط واضح تمتمه بدانکه تحقیق

حقیقت تیمم باقی نمیماند الا با طلاق شرعاً است با معنی که بعض اجزای خاک است چنانکه

تا مسح کجا واقع شود یا نه میانه علما درین باب اختلاف هست و اشهر عدم وجوب آنست و اکثر متاخرین قایل بوجوب آن شده‌اند و فاضل معاصر تقصیر مشهور را مرتبه اتم نموده بلکه اجماعی دانسته و لکن مسئله خالی از اشکال نیست و احوط بهما امکن اعتبار آنست لقوله تعالی وایدیکم منه المقتضی فی الصحیح بقوله ای من ذلک التیمم لظهور کون المراد منه التیمم به اذ ان کان الکثر النصوص مطلقه لوروده‌ها مورد الغالب من تعلق شیء من اجزاء التراب بالید و ان المتبادر طهوریة کالماء و تقدیر او ورد للنفض علی الممسوح کالماء و لکنه منقوص بالتیمم بالحجر الاملس الجایز به التیمم علی الاشهر الاقوی و باخبار النفض الشامل للنفض الشاملة للاخبار جمیع لکنه فی الاکثر لایستلزمه اذا قیل ان استحباب النفض لا یدل علی عدم اعتبار العلوق بالیة فلا یستلزم سلبیة الکلیة بل یبقی معه ما یکفی للمسح و انما النفض لرفع التشویه و کیفما کان تیمم بخاک مجمده که صلب باشد ضرر نمی‌دارد که از علوق خاک خالی نمی‌باشد و اگر فرض شود که صلا خاک از آن بدست متعلق نشود پس بر مشهور تیمم جایز خواهد بود و مبنیه جواز التیمم بالحجر بنابر اشتراط علوق تیمم صحیح نخواهد بود و مراعات احوط اولی تیسیر و احکام جبیره در تیمم قریب است از احکامیکه در طهارت مائیه گذشت دوم آنکه اختلاف است میان علما رضوان الله علیهم در اینکه آیا یک ضرب برای مسح پیشانی و مسح دو دست کافیست مطلقا خواه تیمم عوض غسل باشد و خواه عوض وضو یا امر دو ضربه در کار است یا تیمیکه بدل وضو باشد در آن یک ضرب کافیست و آنکه بدل غسل باشد در آن دو ضرب در کار است اول مختار سید مرتضی در جمل و شیخ مفید در رساله غریه و قول صدوق و معتبر و شهید در ذکری و ظاهر کلام کلینی در کافی و علی بن بابویه و ابن بابویه علی ما نقل عنهم و قول ثانی منقول است از ظاهر شیخ مفید در ارکان از شیخ حسن علیه الرحمه در منتقی و از جمعی از قدما و قول ثالث مختار محقق است در شرایع و هو الاشهر و روایات درین باب مختلف و جانبین است و اکثر متاخرین قول اول را اختیار نموده‌اند و جناب شیخ محمد حسن معاصر قول اخیر را اقوی دانسته‌اند و مسئله خالی از اشکال نیست و اگر وقت یا حال مساعد شود ان شاء الله تعالی تحقیق این مسئله در رساله مفرده خواهیم نوشت و احوط آنست که در تیمم مطلقا دو ضرب بزند یکی بقصد وجوب و دیگری بقصد استحباب یا احتیاط و اگر در تیمم بدل غسل دو ضرب زند زیاده از احتیاط خواهد بود و رعایت احتیاط بنابر عدم تعیین تعلق خاک در عوض غسل زیاده اهم است و العلم عند الله سوم آنکه مکروه است تیمم بزمین شوره‌زار و بزمین نشیب که قبل از طلوع آن مشهور جواز است و بعضی منع کرده‌اند مطلقا آنکه معدنی است ممنوع و بعض روایات از مری ایها ثابت شود که معدنی است تیمم بر آن جایز نخواهد بود مثل سرمه و گوگرد و چون احتمال استحاله است اگر نیست تیمین جایز نیست تیمم بر آن کنند مقامی که جهم در بیان پاره از احکام تیمم اول

طلب تجسس آب هرگاه ممکن باشد و ضرری نباشد و عاید نشود و اما وجوب طلب با تحقیق بهر شطر فللحسن اذا لم یجد المسافر
الماء فلیطلب ما دام فی الوقت فاذا خاف ان یفوته الوقت فلیتیمم ولیصل و مشهور آنست که در زمین ناهموار یک تیر
پرتاب از چهار سو تجسس بکند و در زمین هموار دو تیر معتدل که از دست رامی متوسط القوة در هوای متوسط انداخته
شود و بعض روایات بران دلالت دارد و عمل اصحاب من ج است پس اینچه تخصیص خواهان خود هر بود و اما سقوط طلب
در تنگی وقت و عدم امکان پس ظاهر است لان الله لایکلف نفسا الا وسعها و اما عند الضرر فلان دفع الضرر عن النفس
واجب علی انه فی الخبر یتیمم فانی اخاف علیک التخلف من اصحابک فتضل او یاکلک السبع و کیفما کان پس طلب بهر شطر
جهات اربع نیست و از اطلاق آن بعضی استنباط کرده اند که طلب در یک جهت کافی باشد و این مشکل است چه قایلی بآن
معلوم نیست بعضی گفته اند که لزوم ترجیح بلا مرجح و شغل ذمه یقینی مقتضی آنست که طلب در چهار جهت واجب باشد
و بعضی طلب در همین دو یار کافی دانسته اند لکن عبارت شان دران صریح نیست و بر طلب اربع جهات دعوی اجماع
از غنیه نقل شده و هرگاه خود قادر بر تجسس نباشد و نایب شان کرد لازم است که نایب بگیرد اگرچه با اجرت
باشد لکن اگر عادل میسر شود مقدم خواهد بود و اینها هرگاه بهم رسد و اگر فقد آب در بعض جهات ثابت باشد
طلب در آن جهت ساقط خواهد شد و کیفما کان هرگاه در طلب آب بقدر واجب تقصیر کند و تیمم کرده نماز را
بجا آورد و هرگاه آب مستیاب شود طهارت و اعاده نماز لازم خواهد بود هرگاه تیمم و نماز در وسعت وقت
وقوع آمده باشد اجماعا بلکه در صورت اگر آب نیابد تا هم اعاده تیمم و نماز لازم خواهد بود چه آن تیمم
خلاف شرط مطلوب شارع بود و این فاسد باشد با آنکه امر بالشیء نهی است از ضدان پس در وقت طلب
نماز اورا [illegible] پس ظاهر است که بعد تجسس آب بر نهج مطلوب شارع اعاده نماید یا باید یا نه
درست [illegible] تا چونکه وجوب طلب در حال ساقط است اگر [illegible] با همان تیمم زمان قبل [illegible] خواهد بود
از کافی خواهد بود خلاف دران صورت بر تقدیر ثبوت ان الغایت ضعیف است دوم آنکه تیمم کننده
نماز آنرا باید تیمم او منتقض خواهد شد بوجود آب طهارت آب را واجب خواهد شد مگر آنکه
[illegible] در اشتغال بطهارت مائیه وقت از دست رود که در اینصورت بهمان تیمم نماز را بجا آورد
علی الاصح الاوضح و بعضی گفته اند که بمجرد [illegible] تیمم باطل میشود و اطلاق بعض روایات مستند خود

می کردانند منها الصحیح قلت فان اصاب الماء ورجی علی راحیه وظن انه یقدر علیه فلما اراده تعذر ذلک علیه
قال تنقض تیممه وعلیه ان یعید التیمم و استدلال بان در مقام مشکل است لانه لم یجد الماء لعدم التمکن العقلی مگر انکه گفته شود
که ابن کیفما کان باطلاق روایت ناقص نیست و چونکه نماز مشروط بطهارت است و تحصیل طهارت موقت
نیست پس مفاد او اوقات الشرط فات المشروط نماز هم از دست رفته است فتامل سوم انکه اگر آبی بعد
تیمم بهم رسد و قبل استعمال از دست رود پس از دو حال خالی نیست یا اینکه آنقدر زمان گذشته است
که اگر میخواست طهارت را بآن بجا می آورد یا اینکه آنقدر زمان نیافته بر تقدیر اول تیمم او باطل شده است [illegible]
اگر آب بهم نرسد ضرور است که تیمم را اعاده کند و بر تقدیر ثانی اگر بگوییم که شرط انتقاض وجدان آب است
باید که تیمم را اعاده بکند و اگر بگوییم که تمکن شرط است پس تیمم سابق باقی خواهد بود و حاجت باعاده نخواهد
[illegible] اگر اتلاف قبل از تیمم باشد احتمال دارد که در تمکن محسوب شود و اعاده تیمم لازم گردد و احتمال
دارد که محض اثم بذمه او ثابت شود و تیمم منتقض نشود و هذا اولی بالنظر الی ظاهر الدلیل و استصحاب و
صحت تیمم نیز مرجح است و اما استصحاب بقاء شغل ذمه باصل عبادت پس معارض آن نمی تواند شد
چه [illegible] نکرده باشد [illegible] تیمم پس انتقال فرض محتاج بدلیل است چهارم انکه اگر آب بعد فراغ از نماز بهم رسد
پس حاجت باعاده نیست و اگر در اثنای نماز آب بهم رسد پس جمعی گفته اند که بعد تکبیرة الاحرام یافتن آب
در تیمم خللی بهم نمیرساند باید که بر نماز خود مستمر باشد و در شرح لمعه این قول را اشهر دانسته و [illegible]
دعوی اجماع بر آن کرده و بعضی گفته اند اگر در قرائت داخل شده بحال خود میماند و الا نماز
را از سر میگیرد و این قول از سلار منقول گشته و جمعی گفته اند که اگر هنوز برکوع رکعت اولی نرسیده
وضو کرده نماز را از سر میگیرد و اگر برکوع رفته است بحال خود باقی بماند و بعضی
برکوع رکعت ثانیه داخل نگردیده وضو میکند [illegible] بعضی گفته اند که بهر حالی که باشد
هرگاه بداند که از وقت نماز مقدار طهارت و نماز باقی است اگرچه مشغول [illegible] باشد
نشود و بعضی گفته که تا وقتیکه برکوع نرفته شکستن نماز [illegible] و این قول
والقول الاول لعله اظهر للاخبار وحاصل مضمون آن اینست که وقتیکه تکبیر احرام [illegible]

و آب نزد تو در آن وقت رسید پس نماز و تیمم خود را نمی شکنی و در نماز خود مستمر می باشی و ممکن است که گفته شود
که ابطال نماز در صورت وجدان آب بعد تکبیرة الاحرام قبل رکوع ضرور نیست بلکه اگر خواسته باشد بهمان حال
نماز را تمام کند و اگر خواسته باشد قطع کند تا وقتیکه برکوع نرفته است و هرگاه برکوع داخل شده باشد
اتمام تیمم خواهد نمود جمعا بین الروایات فیکون بالخیار ما لم یرکع لکن این جمع با وصف حکم امر باتمام بعد تکبیرة الاحرام
و امر برجوع قبل الرکوع خالی از بعد نیست چه اقل مراتب امر رجحان است در رجحان دو جانب با هم منافات
دارد مگر آنکه گفته شود که امر در این مقام برای اباحت است و آن خالی از بعد نیست با آنکه قول به تخییر تصریح بنظر
نرسیده اگرچه از ظاهر بعض عبارات استنباط آن ممکن است پس احوط آنست که عمل بر مشهور نموده اتمام
بکنند و دیگر اقاویل ضعیفة الوهن است و جهت بودن در میان قول اول و ثالث الصحیح مستند است پس اگر برکوع رکعت
اول داخل شده جبرا مستمر میماند بر حال خود و وجود آب رجوع او مثل عدم آنست پنجم آنکه نواقض
تیمم مثل نواقض وضو است بکره وجدان آب و زوال عذر ففی الصحیح یصلی الرجل بتیمم واحد صلوة اللیل
والنهار کلها فقال نعم ما لم یحدث او یصیب ماء و از اینجا لایح شده که تیمم برای نماز یک وقت اگر منقضی
نشود برای وقت دیگر کافی است اگرچه در تیمم ابتدای تضیق وقت معتبر و مانند چه استدامه تیمم بالاتفاق
صحیح نماز وقت ثانی است با وصف توسع وقت ان خلافا لبعض العامه فحکم بنقضه بخروج الوقت
ششم اگر تیمم بکند جنب بعد از آن حدث اصغر صادر شود و عذرش مستمر باشد
بدل غسل تیمم میکند و از سید مرتضی رضی الله عنه منقول است که اگر آب قدر وضو دارد
لازم است و از ان احتیاط کرده اند که اگر آب بهم نرسد تیمم بدل وضو نماید [illegible]
و قول اول قوی است هفتم آنکه هرگاه تیمم باشد [illegible] نماز را بجا
[illegible] طرف شود [illegible] است باعاده نماز [illegible] المستفیضه منها [illegible] الصعید
الصعید الصلوة [illegible] الصعید و در مسئله فرقی نیست
[illegible] اختلافا للسید المرتضی [illegible]
[illegible] هشتم آنکه هرگاه کسی

جمعه در مسجد جامع حدثی صادر شود و از ازدحام مانع شود از بیرون آمدن و طهارت نمودن با آب تیمم میکند
و نماز جمعه را بجا می آرد یا ظهر اگر وقت مضیق شده باشد اگرچه فرضش بعید است خلافی و کلامی در مسئله تیمم
بظاهر نیست و نص هم باین حکم مصرح است آری حکم بوجوب اعاده محل نظر است چه علما را در خصوص
دو قول است یکی اعاده آن ضرور نیست لما عرفت من ان الصلوة الصحیحة بالتیمم الصحیح لا یعاد و لعموم الاخبار السابقة
و للاصل دوم لزوم اعاده است لقوله علیه السلام فی الموثق الوارد فی المقام تیمم و یصلی معهم و یعید
اذا انصرف و ضعفه لضعف المستند و لاحتمال رجوع الضمیر فی قوله معهم الی العامه لعدم صحة الجمعة معهم
علی الحقیقة علی ما فصل فی الریاض نهم جایز است تیمم برای نماز جنازه اگرچه آب موجود باشد بنا بر مشهور بلکه
بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و از ابن جنید نقل شده که او تخصیص نموده است این حکم را بصورت خوف
فوت صلوة و عمومات داله بر جواز تیمم برای نماز جنازه دلالت بر قول اول دارد و لکن رعایت قول ثانی احوط است
دهم آنکه هرگاه سه کس مجتمع شوند که یکی میت و دیگری محدث بحدث اصغر و دیگری محدث بحدث جنابت و آبی
که موجود باشد بقدر کفایت یک غسل باشد نه زیاده پس اگر آن آب مملوک یکی از اینها باشد مختص باو خواهد بود
و چونکه میت صلاحیت ملک ندارد بلکه مال او بوارثش منتقل گشته پس وجهی برای تقدیم او نخواهد بود
چه اگر وارثش غایب است باید که آن آب امانت باشد و اگر حاضر است احق خواهد بود باستعمال آن و اگر مرده آب
خواهد بود در میان آن دو کس باقی و المالک منهما اولی من غیر المالک لعدم جواز البذل مع الامکان
بالاستعمال بنفسه لکن در صورت اولی میتوان گفت که اغسال از مؤنه واجب التجهیز است فیتقدم علی
غسل او بر سایرین مقدم خواهد بود و اگر ملک کسی نباشد بلکه مالک آن یا فوق آب مباح باشد پس در آن
کس هر یک بتوانند از آن بگیرد باشد پس بعض بالخصوص تقدیم بعض وارد شده از آن جمله صحیحه است که از حضرت پرسیده
در سفر بودند یکی از آن جمله جنب بود و دیگری میت و دیگری بی وضو و وقت نماز در رسیده و با
یکی از آنها وفا نمیتواند کرد همه آنها چه کنند فرمود که غسل میکند جنب را و میت را تیمم میدهند
و تیمم میکند آنکه بی وضو است زیرا که غسل جنابت فریضه است یعنی ثابت از قرآن و غسل میت سنت است
ثابت از سنت و تیمم برای اخیر جایز است و عمل الاکثر و بعضی مسئله بر جنب ترجیح میدهند و بعضی قایل بتخییر

انه الاول اولی و احوط و لکن من جهت محتاج الی الوضوء کویا مختلف فیه نیست یازدهم آنکه اکر کسی عمدا
خود را با وصف علم بعذر و تضرر جنب کند بعضی کفته اند که تیمم او را روا نیست تا وقتیکه خوف
هلاکت نداشته باشد و بعضی کفته اند که در صورت تضرر اکتفا به تیمم میکند و بعضی کفته اند که غسل میکند
هرچند به سر او آید و مستندشان بعضی روایاتست که خالی از ضعفی و معارضی نیست بدلیل عقل و نقل
و قول اوسط اقوی است و لکن اکر داخل وقت عمدا مرتکب جنابت شود در صورتیکه متضرر باشد بخلاف
آنکه خارج وقت باشد و اجتناب مطلقا اولی است لقوله اجتناب الغسل ... دوازدهم آنکه اکر چنین کسی به تضرر
بنفس خود و پیش تیمم کرده نماز را بجا آورد پیش در وجوب اعاده محقق علیه الرحمه در نافع تردد بیان
فرموده اما وجه عدم اعاده پس آنچه مذکور کرده که نماز را با تیمم صحیح واقع شده و حاجت باعاده ندارد
و اما وجه اعاده پس حدیث صحیح است عن الرجل تصیبه الجنابة فی اللیلة الباردة و یخاف علی نفسه
التلف ان اغتسل فقال یتیمم و یصلی فاذا امن البرد اغتسل و اعاد الصلوة و الاشهر انه لا یجب لعدم
صلاحیته للمعارضة با دلة عدم الحاجة الی الاعادة مع انه لو تم الاحتجاج به لجری فی کل جنابة
سواء کانت عمدا او من غیر عمد کالاحتلام و غیره فحمل علی الاستحباب اولی + + + + + + + + +

تم باب الطهارة و یتلوه باب الصلوة انشاء الله

صحیح نامه روضة الاحکام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	السموت والارضین	حرکة السموات و سکون الارضین	ایضاً	۱۹	میتواند	میتوانند	۳۶	۷	الشیخ	شیخ
۲	۴	است که از مدت	است و از مدت	۱۸	۱	نموده اند	نموده	ایضاً	۱۰	هذه الحمد	هذا الحمد
۳	۱۲	جانثار	جان نثار	ایضاً	۱۶	شده با	شده بود با	ایضاً	۲	بود بن لیلی	بودن بن لیلی
ایضاً	۱۴	فرخند	فرخنده	۱۹	۱۲	المرجحات الا	المرجحات الاخر	ایضاً	۲۱	ما تشابه ابتغاء	ما تشابه منه ابتغاء
ایضاً	۳	هرچند	برچند	۲۰	۱۲	طاهری	ظاهری	۴	۹	الیه درد	الیه درد
ایضاً	ایضاً	اول	اولی	۲۱	۱۳	نجاخ	فخاخ	ایضاً	۱۲	رضا را	رضاری
۴	۱	وامثال	وامتثال	ایضاً	۱۸	اگر در مهر	اگرچه در مهر	ایضاً	۴	لکن و صورت	لکن در صورت
ایضاً	۱۵	واستعمال	واستشکال	۲۲	۵	هرچه	هرچیزی	ایضاً	۱۶	انه چیز نه	خنزیر نه
ایضاً	۱۶	بتجود	بتجر	۲۵	۱۲	المعارضة	المتعارضة	۴۲	۵	امیر	امیرالمومنین
۵	۱	سراسیر	سراسر	۲۶	۴	هرگاه واین را	×	ایضاً	۱۳	نخواهد بود جایکه	نخواهد بود جایکه
ایضاً	۱۹	استحف	استخفه	۲۸	۸	القصر	القسر	۴۳	۱۶	بحمل العالم	بحمل العام
۶	۵	زا	را	۲۹	۴	پاره	بپاره	ایضاً	۲۱	اصل نه	اصل
ایضاً	۶	اخیارهم	اخبارهم ورثتا	ایضاً	۱۰	سبت حیف	جست حیف	۴۷	۷	نباید	نبیاید
۷	۱۲	افزوده	افزود	ایضاً	۱۱	وانکاره	و به انکار	ایضاً	۱۹	تغیر اوصاف	تغیر در اوصاف
۸	۵	متفاوته	متفاوته	ایضاً	۱۴	مشابهات	متشابهات	۴۸	۳	جمیع	جمع
ایضاً	۱۰	بلی خیر	بلی خیر	ایضاً	۱۲	تشبیه	تشبه	۴۹	۱۰	تبدل	تبدل
۹	۳	ابوزر	ابوذر	۳۰	۲	انحضرات	حضرات	۵۲	۴۰	فصلنا ه	وقد فصلنا
ایضاً	۱۱	می بند باید	می بندد پرسش	ایضاً	۵	وخیر سایر	وخبر و سایر	۵۳	۵	استشتر	استتر
۱۱	۵	فلیرجع	فلیرجع	ایضاً	۲	اپس ابل	اپس از ابل	۵۵	۱۵	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۳	وبعد از ان آنحضرت	وبعد از ان آنحضرت	۳۱	۹	لنظر المقتضا	لنظر المقتضا	۵۶	۳	[illegible]	[illegible]
۱۲	۹	که در کلام	که کلام	۳۴	۴	روایات دارد	روایات وارد	۵۷	۱۴	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۹	که ول	که خدا دل	ایضاً	۷	پدر من	پدرمن	ایضاً	۱۰	[illegible]	[illegible]
ایضاً	ایضاً	پس غرض ما کردم که از ... و دیگر جا فرمودی	پس غرض ما بود که از ... دیگر حضرت رعاف موده برای من	ایضاً	۹	کتب پدر	کتب جناب پدر	۶۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳	۱۰	بلطیفه متحیر در اختلافات	بلطیفه متحیر در اختلاف	ایضاً	۱۵	متمسک	مستمسک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۷	که مرادش	که اگر مرادش	ایضاً	۱۹	تغیر	تعبیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴	۴	مانی بینهم	ما می بینیم	۳۵	۲	خوا بود	خواهد بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۲۱	هرگاه واین را	بدانکه ادله شرعیه	ایضاً	۱۰	ماوریا باشند	ما ورا آنها	ایضاً	[illegible]	[illegible]	سبب آنکه
۱۵	۱۷	ابن	دین	ایضاً	۲۱	فصل ابن	فصل بن	ایضاً	۶	زند	زنده

صحیح نامهٔ روضة الاحکام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۲	۳	کرده اند	کروه	ایضاً	۱۷	ان قبل	ان کان قبل	ایضاً	۹	دیگرگفت	دیگرکعت
۷۴	۱۴	وناقص فصل	وناقص فصل	۹۵	۱۵	معدوب	مندوب	ایضاً	۱۲	ادراک بتخرکعت	ادراک مقدار تحریمه
ایضاً	۱۶	می آید	آید	۹۸	۱۶	باینها	بانتهها	ایضاً	۲۱	تمامهسا	بتمامهسا
۷۶	۱	مقام دوم	✗	ایضاً	۱۸	مسئله	موقف سوم در بیان احکام مسئله	۱۰۵	۱	کنا	کذا فی
ایضاً	۱۶	تا بسجده	با به سجده	ایضاً	۱۹	بتجز	بتجیز	ایضاً	۲۰	آخر	اخیر
ایضاً	۱۹	باشند	باشد	ایضاً	۲۱	سرودزرد	مردود زردست	۱۰۶	۲	یکمن سفی	یکمن [illegible]
ایضاً	۲۱	اسم الله	اسم خدا باشد / عن ... علیها ازین سه که برو	۹۹	۱	چندمقام	چندامر لاحق لعرض است	ایضاً	۵	ثلث آخر	ثلث اخیر
۸۰	۵	والیه کمیل	والیه سبیل	ایضاً	۵	بتحقیق	بتحقق	ایضاً	۱۵	عبابر	عبائر
۸۱	۲۰	قاعد	قاعد	ایضاً	۷	ودرار تضعف	ودرار توست و خصوصیت	ایضاً	۱۹	بدعامی	بدعاوی
۸۲	۱۹	متصورست	متصور است	ایضاً	۱۵	دوم آنکه	امر دوم آنکه	[illegible]	۲	القبضه	التقضیه
۸۳	۲۰	بسبب	سبب	ایضاً	۱۴	حقیقی نیست که	خود نیکه	ایضاً	۳	مسا[illegible]	مسامحه است
۸۴	۷	باوجود	وجود	ایضاً	۱۷	بیشتر و	بیشتر حیض و	ایضاً	۲۰	بتمتع	بمنع
ایضاً	۲۰	علی المنهی	عن المنهی	ایضاً	۲۱	نشود	نشود	۱۰۹	۱۳	استحبا فیه است / اگر دیه فاش	باستحبا فیه است / اگر دیه [illegible]
۸۵	۲	مبنی	می بینی	۱۰۰	۹	آنکه تمیز عادت	آنکه عادت	ایضاً	۱۸	تنهاست	تنهاست
۸۶	۲	برسد	میرسد	ایضاً	۱۲	وآن همین	و همین	۱۱۰	۷	بجاآورد	بجاآرد
ایضاً	۷	احتجاج	استجاج	ایضاً	۱۹	تبعض	ببعض	۱۱۱	۹	ماسبیل له	ما لا سبیل له
۸۷	۱	سبت چنین	است که چنین	۱۰۱	۱	بانها	باینها	ایضاً	۱۴	غسل شب	غسل شب الجمعه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لکن	ایضاً	۹	ذکر در	ذکر سجود در	ایضاً	۱۸	ستنظهار	استظهار
			یعمل	ایضاً	۱۱	بعدم المراد	بعدم المراد	۱۱۳	۴	سینه رو	سیزده روز
			بجانب	ایضاً	۲۱	ثانیه	رنابة	ایضاً	۷	جادت	جارت
			کاه	۱۰۲	۲	استنهاره	واستنهار	ایضاً	۱۰	قطارش	در قطار پوش
			ه	ایضاً	۷	بسوی عمل این	بسوی [illegible] این	ایضاً	۱۲	الیه الباطن	الیه فی الباطن
			کمه	ایضاً	۱۱	می کند	می گشت	ایضاً	۲۱	تمام العشره	الی تمام العشره
				ایضاً	۱۶	اداعوا	ادا اورا	۱۱۴	۱۶	روایت	روایات
					۲۱	ثانی دربیان احکام حیض	ثانی دربیان احکام حیض	۱۱۵	۱	بهرد	براد
						واعضال	واشغال	ایضاً	۴	باالفراغ	باالفراغ
				۱۰۴	۷	تابع	تانع	ایضاً	۹	حادم	عدم
۹۴	۱۲	سا	محل	ایضاً	۹	اخرراست	اخرقیت رکعت	ایضاً	۱۱	معمول	محصول

صحیح نامه روضة الاحکام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۶	۲	اتامم	اتمام	۱۲۲	۸	مافیهن	ومافیهن	۱۳۳	۹	اگر	که
الص	۵	ما اخرج	ما اخرجه	الص	۹	ولی	اولی	الص	۱۴	اگرمیت	اگرچه میت
الص	۱۲	یکفید	یکفیه	الص	۱۵	نزدیکستر	نزدیکتر	الص	۱۷	لما یکفی	کما یکفی
۱۱۷	۴	ما الغسیل الموتم فیدعو	لا الغسیل الموتم فدعوا	الص	۲۱	کمات	کلمات	۱۳۵	۲	ستان اور	بستان اورا
الص	۶	ودلیلی قایم الشد	ودلیلی قوی قایم	۱۲۴	۳	وسیما	سیما	۱۳۶	۱۵	عود در	عود السدر
الص	۱۳	یکی انکه لبعض	یکی بعض	الص	۴	انه	ان	۱۳۷	۲	وولدش	ووالدش
الص	۱۴	نماز در دفن	نماز و دفن	۲۴	۶	کمال	کما	۱۳۸	۱۵	ودخول بها	بدخول بها
۱۱۸	۱	شیخ ابوجعفر	شیخ مفید شیخ ابوجعفر	الص	۱۳	لا یعتبر	یعتبر	۱۴۰	۱	اگر برای	اگر از برای او
الص	۸	آن حکم	حکم	۱۲۵	۲	ببشوید	بشوید	الص	۱۹	لضربه	لضربیه
الص	۱۱	خلعت	خلقت	الص	۸	افتشالالامر	امتثالا للامر الله تعالی	۱۴۳	۱	وقتیکه	آری وقتیکه
الص	۱۴	بر آید	برآید	الص	۱۲	استقلال له	استقلال کم	الص	۶	دراحال	درحال
الص	۱۵	المطلبین	المتطببین	۱۲۶	۲	وبدلیت	چه بدلیت	الص	۱۹	قبلا لیس	قبلا و اما اگر کرامت پس حال [illegible]
۱۱۹	۱	سقط اذ	السقط اذا	الص	۳	اتحاد بدل	اتحاد حکم بدل	۱۴۵	۱۸	مجبد کابن	و اما ادعیه لیس
الص	۳	به اصحاب	باصحابه	الص	۷	السائی	اتفاقی	۱۴۶	۱۲	باته	عبیدک ابن عبیدک ابنها
الص	۴	تکریه	تنخیریه	الص	۱۳	جانبست	جایزیست	الص	۱۵	انحضرت	انحضرات باهم
الص	۷	بحث	بحسب	۱۲۷	۱۲	متصل	منفصل	۱۴۷	۱	سفیه	سفه
الص	۹	متامل	تامل	الص	۲۰	لا باسس	ولا باس	الص	۱۴	واما تیامه	[illegible]
الص	۱۸	تیل نوبت	تیکی ند بدسبب	۱۲۹	۳	دلبعضی نوکی	وبعضی نوبی	الص	۹	[illegible]	[illegible]
الص	۲۱	علی الدفن	علی دفن	الص	۷	لنگک	لنگ است	الص	۱۲	[illegible]	[illegible]
۱۲۰	۴	فصل	مقام	۱۳۰	۴	الواوا ب	الوائ نوبه	الص	۲۱	[illegible]	[illegible]
الص	۹	من بیت	من بیت	الص	۶	برادو وارد	برادر وارد	الص	۱۳	[illegible]	[illegible]
الص	۱۰	کافریا	کافر	الص	۸	حضرات باریه	حضرات ایمه پا	[illegible]	۹	[illegible]	[illegible]
الص	۱۲	شرح	شرع	الص	۲۱	درصد و ضبط	درصدد ضبط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الص	۱۵	عندبهم	بعد بهم	۱۳۱	۱	ارجح ان اقول	ال[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۲۱	۳	برادر مرد	به مردی	الص	۴	وبعضی	و[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الص	۱۵	دجناب	ذاالحجه جناب	الص	۱۲	بهنگام بیکر	تا بهنگام بیگاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الص	۱۵	ذاالحجه قرمود	قرمود ذاست	الص	۱۵	[illegible] تغیر قه	تالی بر تغیر قه	۱۵۳	[illegible]	[illegible]	[illegible] حکم است
۱۹۲	[illegible]	جواهرالکلام	جواهر الکلام	۱۳۲	۱	منلفاه	منلفاة	الص	۹	التصحیحه	التصحیح

صحیح نامه روضة الاحکام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۵	۱۷	ان	بیان	۱۷۱	۳	ساق	شاق	۱۷۹	۵	النفص	النقص
ایضاً	۱۹	دورا میبرد	دوراه میبرد	ایضاً	۲۰	بادیکران	یادیکران	ایضاً	۶	وارنا قبل	ولذا قیل
ایضاً	۲۰	التقیه	للتقیه	ایضاً	۲۱	سے	سے آید	ایضاً	۱۵	نموده ار	نموده اند
۱۵۶	۱۱	معنی رقول	معنی مراد قول	ایضاً	ایضاً	هرکاه	وهرکاه	۱۸۰	۴	مرنج ست	مرتج ست
ایضاً	۱۴	اگر	واگر	۱۷۲	۲	ثانیه	ثانیه	۱۸۱	۲	[illegible]	[illegible]
۱۵۷	۱۰	فلا تقدحه	فلا تقدحه	ایضاً	۸	زقوت	ازقوت	ایضاً	۵	تم باشد	[illegible]
۱۵۸	۲	برهنه	برهنه باشند	ایضاً	۱۳	شوره زارد	شوره زارد	ایضاً	۴	ابن ادریس	ابن ادریس
ایضاً	۴	انام	امام	۱۷۳	۴	خیرها	جیرها	۱۸۲	۸	الصحیحه	الصحیحه
ایضاً	۷	کرده ازحضرت	کرده اند که حضرت	ایضاً	۸	بجمع	بالجمع	ایضاً	۱۰	سقف	سقف
۱۵۹	۴	کنجره	کنجر	۱۷۴	۱	بمنزله حدث	بمنزله تجدد حدث	ایضاً	ایضاً	واخذ	واخذ
ایضاً	۱۰	ان جانب	ازان جانب	ایضاً	۶	امقوتها	اتم قوتها	ایضاً	۱۹	وحد الماد	وجد الماء
ایضاً	۱۲	یفعل	بفعل	ایضاً	۱۱	وبعضی گمان کرده اند که بر تقدیر اختلاف حنه	وبعضی بر تقدیر عدم اختلاف حنه	۱۸۳	۶	الی العامه	الی العامة
ایضاً	۱۸	کرده	کرده اند	ایضاً	۱۷	ولالت	دلالتی	ایضاً	۱۵	مونته وحب	مونته وجب
۱۶۰	۱	لعضی	بعض	ایضاً	۲۰	اوصحیح است	اوضح است	ایضاً	۱۶	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۰	تنعم	ترحم	۱۷۵	۹	معالتراب	من التراب	ایضاً	۲۰	سنت	بسنت
[illegible]	۱۷	دران باب	درین باب	۱۷۶	۳	ن لازم	آن لازم	۱۸۴	۳	دورا	خود را
		شترطا ست	[illegible]	ایضاً	۱۸	دسهوا	واسهوا	ایضاً	۸	گذاشته	گذشته
			یوسف [illegible]	ایضاً	۱۹	فرمرد	فرمود	ایضاً	۱۱	جنابته	جنابة
			درمصیبت	۱۷۷	۲	[illegible]	[illegible]				
			[illegible]	ایضاً	۳	می باید کرد	می باید				
			[illegible]	ایضاً	۴	کتفا	اکتفا				
			[illegible]	ایضاً	۱۴	طوسے	طوسے				
			[illegible]	۱۷۸	۳	[illegible]	نیز بعید ست				
				ایضاً	۴	آن بعضی که	وبعضی که				
				ایضاً	۹	ونجمع	وازجمع				
[illegible]			[illegible]	ایضاً	۱۷	تقدیر تحقیق	تقدیر اعتبار تحقیق				
۱۷	۷	[illegible]	[illegible]	ایضاً	۹	[illegible]	[illegible]				
[illegible]	۷	[illegible]	تجسس	ایضاً	۱۹	احلال بان	احلال بان				